

ہو الغریز

رسالہ

سیر و سلوک فنوب بہ کجبر العلوم

علامہ آیۃ اللہ العظمیٰ سید محمدی بن سید تقی

الطباطبائی النجفی

رضوان اللہ علیہ

باعتدال و شج

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس سرہ لکھیۃ

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ہو الغریز

رسالہ

سیر و سلوک منسوب بہ سحر العلوم

علامہ آیۃ اللہ العظمیٰ سید محمدی بن سید تقی

الطباطبائی النجفی

رضوان اللہ علیہ

باعتدال و شج

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانی

قدس اللہ عنہ
قدس النفس الزکیۃ

فهرست متن و پاورقی

مقدمه

(۱۳-۲۳)

- ۱۳ صحت املائی و انشائی نسخه حاضر
۱۴ صحت انتساب این رساله به مرحوم بحرالعلوم
۲۰ ترجمه و شرح حال بحرالعلوم

بخش اول

طرح کلی از حقیقت سلوک الی الله و مقصد آن، و شرح

منازل عالم خلوص و عوالم قبل و بعد از آن

(۲۷-۱۱۰)

فصل اول (۲۷-۴۲)

خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادات :

- ۲۷ خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادات
۲۸ روایات ظهور حکمت از قلب به زبان
۳۱ شواهد گوناگون بر خاصیت عدد چهل در به فعلیت رساندن قوا و حصول ملکات
۳۱ نسبت انسان با قوای چهارگانه عقلیه، وهمیه، غضبیه، شهویه
۴۱ مراحل سلوک

فصل دوم (۴۵-۴۷)

معرفت اجمالیّه مقصد :

- ۴۵ مقصد سالک و مراتب آن
۴۶ مقام مظهریت انوار الهیه
۴۷ احاطه کلیّه به عوالم الهیه

فصل سوم (۶۸-۵۱)

دخول به عالم خلوص و معرفت آن :

- ۵۱ اقسام خلوص و اخلاص
۵۲ خصوصیات و مقامات واصلان به خلص ذاتی (مخلّصین)
۵۶ دو گونه قتل فی سبیل الله
۵۸ احکام و مراحل جهاد
۶۲ معیار شناخت منافق از مؤمن

فصل چهارم (۷۱-۱۱۰)

سیر در منازل چهلگانه عالم خلوص

- ۷۲ مجرد دخول در عالم خلوص کافی نیست
۷۶ شرح اجمالی عوالم مقدّم بر عالم خلوص
۸۱ شرح تفضیلی عوالم دوازده گانه مقدّم بر عالم خلوص

۸۲	اول : اسلام اصغر
۸۶	دوم : ایمان اصغر
۸۷	سیم : اسلام اکبر
۹۰	چهارم : ایمان اکبر
۹۶	پنجم : هجرت کبری
۹۸	ششم : جهاد اکبر
۹۹	هفتم : فتح و ظفر بر جنودشیطان
۹۹	هشتم : اسلام اعظم
۱۰۵	نهم : ایمان اعظم
۱۰۶	دهم : هجرت عظمی
۱۰۹	یازدهم : جهاد اعظم
۱۰۹	دوازدهم : عالم خلوص

بخش دوم

در طریق سلوک و مسافرت الی الله به دو بیان

فصل اول (۱۳۲-۱۱۳)

بیان اجمالی در طریق سلوک الی الله :

۱۱۴	در صورت عدم یقین علمی باید دست به تضرع و ابتهال گشود
۱۱۶	علم و عمل مورث یکدیگر هستند
۱۱۸	لزوم حفظ ایمانی جمیع اعضاء و جوارح
۱۲۰	ضرورت نیل به احکام طب روحانی برای اصلاح باطن
۱۲۲	لزوم استاد و شیخ
۱۲۴	شرائط استاد فقه نفس
۱۲۶	صعوبت شناخت استاد روحانی
۱۲۸	لزوم ملازمت و مراقبت شیخ روحانی برای شناخت وی
	ذکر و فکر و تضرع، طریق عمده سیر ، پس از انتقال از عالم نفس به ملک
۱۳۰	جبروت است

فصل دوم (۲۰۳-۱۳۵)

بیان تفضیلی در طریقه سلوک الی الله :

۱۴۰	تحصیل علم به احکام ایمان اولین تکلیف سالک است
	لوازم سلوک الی الله عبارتند از :
۱۴۵	اول: ترک عادات و رسوم و تعارفات
۱۴۸	دوم : عزم
۱۴۸	سیم: رفق و مدارا
۱۴۹	چهارم: وفا
۱۴۹	پنجم: ثبات و دوام
۱۵۰	ششم: مراقبه

۱۵۱	هفتم: محاسبه
۱۵۲	هشتم: مؤاخذه
۱۵۲	نهم: مُسارعت
۱۵۲	دهم: ارادت
۱۵۴	یازدهم: حفظ ادب نسبت به جناب مقدّس باری ورسول و خلفای او
۱۵۵	دوازدهم: نیت
۱۵۷	سیزدهم: صَمّت
۱۵۹	چهاردهم: جوع و کم خوری
۱۶۳	پانزدهم: خلوت
۱۶۳	شانزدهم: سَهَر
۱۶۳	هفدهم: دوام طهارت
۱۶۳	هیجدهم: مبالغه در تضرّع و ذلّت و مسکنت و خاکساری در درگاه رب العزّة
۱۶۳	نوزدهم: احتراز از مشتبهات به قدر استطاعت
۱۶۳	بیستم : کتمان سرّ
۱۶۶	بیست و یکم : شیخ و اوستاد
۱۷۱	بیست و دوّم : ورد
۱۷۲	بیست و سوّم و بیست و چهارم و بیست و پنجم: نفی خواطر و فکرو ذکر
۱۷۴	در نفی خواطر
۱۸۳	در ذکر
۱۸۷	در اقسام ذکر
۱۹۱	ذکر ذاتی
۱۹۲	ذکر کبیر
۱۹۳	ذکر نفسی
۱۹۴	ذکر به طریق مجمع البحرین
۱۹۵	ذکر اکبر و اعظم
۱۹۶	در لوازم ذکر
۱۹۶	اوّل : تصوّر خیالی اسم استاد خاص در حال ذکر
۱۹۹	دوّم: ذکر کلامی یا ورد
۲۰۱	سیّم : مناجات
۲۰۱	چهارم : فکر
۲۰۲	پنجم : مداومت بر همه اذکار و اوراد
	فصل سوم (۲۰۵-۲۰۸)
	آثار سلوک
	فصل چهارم (۲۱۱-۲۲۲)
	طریق ذکر مؤلّف (ره)

فهرست پاورقی

روایات ظهور حکمت از قلب به زبان در کتب شیعه/۲۸ - معنای « منازل و مراحل»/۲۹ - روایت تخمیر طینت آدم علیه السلام در چهل روز/۳۰ - عقل انسان در چهل سالگی در نهایت قدرت است/۳۱ - روایات داله بر اینکه چهل سالگی آخرین زمان برای خروج از عالم طبیعت است/۳۱ - ذکر پاره‌ای از اخبار که در آنها لفظ اربعین وارد شده است /۳۲ - روایات درباره حد همسایگی/۳۶ - در قوای چهارگانه انسان و نسبت میان آنها /۳۷ - روایات « اَبِیتُ عَندَرَبِیِّ »/۴۰ - تجرّد من جمیع الجهات حتّی تجرّد از استعداد امکانی تنها پس از مرگ حاصل می‌شود/۴۵ - همه موجودات فانی می‌شوند مگر وجه خدا که همان تجلّی اسماء الهیّه در موجودات است/۴۷ - تفاوت میان اخلاص عبد و خلوص خداوند بنده را/۴۷ - هر نبوتی متفرّع است بر ولایت فی الجملة / ۵۴ - مراد از «رداء کبریا» و «یا قوت بیضاء» و «روضه خضراء» در روایات/۵۵ - مراد از «دل و قلب» و «جان و روح» در اصطلاح عرفا/۵۷ - ظاهر و باطن قرآن/۵۸ - روایات راجع به جهاد اکبر / ۵۹ - تعریف مؤمن / ۶۱ - حدیث «أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» /۶۳ - ورود بر عالم توحید مستلزم نابودی قوای طبیعیه نیست بلکه منوط بر عبور از عالم هوی و نفس است/۶۵ - برای صعود به عوالم بالا باید تمام مراتب و درجات پائینتری شود/۷۳ - چند نکته درباره تقسیم بندی دوازده گانه مصنّف (ره) عوالم ماقبل خلوص را/۷۵ - منظور از شریعت و طریقت/۷۸ - روایات داله بر مشارکت ایمان با اسلام و عدم مشارکت اسلام با ایمان/۷۹ - احادیث راجع به «دعائم خمس» و سر اختلاف میان آنها/۸۲ - اسلام اکبر در روایت امیر المؤمنین علیه السلام /۸۵ - روایت امام صادق علیه السلام در حقیقت عبودیت/۸۹ - اسلام اکبر و ایمان اکبر در آیه « أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ »/۹۱ - روایات در اختلاف مراتب ایمان/۹۵ - روایات در هجرت کبری/۹۶ - حدیث «فتح و ظفر» /۹۹ - عوالم چهارگانه‌ای که سالک الی الله باید طی کند/۱۰۱ - داستان جنید و کنیزک مغنیه/۱۰۴ - هجرت عظمی و جهاد اعظم/۱۰۷ - روایات درباره نحوه تضرّع حضرت ادریس و قوم او / ۱۱۴ - بیان روایات در مقرون بودن ایمان و عمل با یکدیگر/۱۱۵ - احتیاط کاریهای زیاده از حدّ با مذاق شرع ناسازگار است /۱۱۸ - روایت حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام در شأن عقل /۱۲۰ - ذکر روایات راجع به «مکارم اخلاق»/۱۲۱ - لزوم تبعیت سالک از استاد الهی / ۱۲۸ - اشعار حافظ در لزوم اطاعت از استاد روحانی/۱۲۹ - در اینکه نماز از هر موضوعی بالاتر است / ۱۳۱ - اختلاف در بیان حُجُب واقعه در راه /۱۳۵ - شرح مرحوم مولی جعفر کبوتر آهنگی درباره حُجُب

پنجگانه وارده در دعای منسوب به امیرالمؤمنین علیهاالسلام ۱۳۶/ - حُجُب پنجگانه
 در صلوات ابن عربی بر رسول اکرم/ ۱۳۷- ذکر روایات راجع به حُجُب راه ۱۳۸/
 ذکر روایات «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» / ۱۴۰- روایات در نکوهش عمل
 بدون علم/ ۱۴۲- تقسیم چهارگانه سفرهای الهیّه و اینکه عشق و مستی مختصّ سفراول
 است / ۱۴۳- بیان مرحوم حاجی سبزواری (قدّه) و مرحوم آقا محمّد رضا قمشه‌ای
 درباره سفرهای چهارگانه / ۱۴۳- بیان مرحوم حکیم علامه نوری راجع به کیفیت
 اسفار اربعه/ ۱۴۵- تطبیق برخی مضامین دعای حضرت سیّد الشهداء علیهاالسلام در
 روز عرفه با مقامات حاصل در سفر سوّم و سفر چهارم از سلوک الی اللّٰه تعالیٰ / ۱۴۷-
 احادیث راجع به رفق و مدارا / ۱۴۸- احادیث راجع به محاسبه نفس / ۱۵۱-
 حکایت مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (قدّه) در تربیت شاگرد / ۱۵۳-
 ذکر طریقه احراقیه مرحوم قاضی (قدّه) برای از بین بردن ریشه اغراض و نیّات
 نفسانی / ۱۵۶- روایت راجع به صَمْت / ۱۵۷- مکتوب مرحوم آیه الحقّ آخوند
 ملا حسینقلی همدانی (قدّه) به آقای سیّد علی ایروانی (ره) / ۱۵۹- روایت حضرت
 صادق علیهاالسلام درباره عزلت / ۱۶۰- روایات در کتمان سرّ / ۱۶۴- لزوم مرافقت
 سالک با استاد خاصّ و عام / ۱۶۷- اقسام مکاشفات / ۱۶۹- اقسام تجلیّات / ۱۷۰-
 مراد از ذکر قالبی، ورد قالبی، حصری و اطلاقی / ۱۷۱- اشکال به طریقه
 مصنّف (ره) در نفی خواطر و استدلال در صحّت طریقه مرحوم آخوند ملا حسینقلی
 همدانی و مرحوم قاضی در نفی خاطر به حربه ذکر / ۱۷۴- حساب ابجد و
 روشهای مختلف محاسبه کلمات بر طبق آن / ۱۷۸- بیان مصنّف (ره) در نفی
 خواطر مأخوذ از طریقه نقشبندیّه است / ۱۸۰- بیان عدد «کبیر» و «صغیر» و
 «وسیط» و «اکبر» / ۱۸۱- فرق میان ذکر و ورد / ۱۸۳- خطرات ناشی از طیّ راه
 بدون استاد کامل / ۱۸۵- مکتب تربیتی مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی
 رضوان الله علیه و بیان مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی در اهمّیّت استاد در
 سلوک / ۱۸۶- حاشیه علامه طباطبائی در بیان اقسام ذکر / ۱۸۷- اقسام ذکر نزد
 عرفا به نقل از «خزائن» نراقی / ۱۸۸- تحقیق در روایت «رَأَيْتُ رَبِّي نَوْرَانِيًّا» / ۱۹۱-
 مفاد کلمه لاله‌الاله فقط یک جمله نفی است / ۱۹۲- بیان مرحوم نراقی در
 «خزائن» راجع به ذکر خفی یا قلبی / ۱۹۳- شناخت افراد با توجه به حقیقت آنها،
 تنها برای اشخاص کامل و یا قریب به کمال میسر است / ۱۹۹- ذکر روایات در
 بیان اقسام قلوب / ۲۰۵- روایات «مهج الدعوات» در تعیین اسم اعظم الهی / ۲۱۲-
 در اینکه از این موضع تا انتهای رساله از ناسخ مجهولی است که به سخنان او
 اعتنائی نیست / ۲۱۸- مراد از کلمات ادريس علیهاالسلام / ۲۱۸- توجه به جمادات
 و ارواح کواکب و غیره با روح دین سازش ندارد / ۲۲۰-

مقدمه کتاب

به قلم

سید محمد حسین حسینی طهرانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
و به نستعین
وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ
وَاللَّعْنَةَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ

و بعد، این حقیر فقیر در زمان اشتغال به تحصیل درحوزه مقدسه علمیه (قم) برخورد به رساله‌ای خطی نمودم که درعنوانش نوشته بود: «تحفة الملوك فی السیر والسلوک. منسوب الی مولانا السید مهدی بحر العلوم» این نسخه متعلق به مرحوم حجّه الاسلام حاج شیخ عباس طهرانی بود. و چون برای من بسیار جالب بود از مشارالیه برای استنساخ به عنوان امانت گرفتم و در سنه ۱۳۶۶ هجریه قمریه برای خود از روی آن نسخه نوشتم. این نسخه بسیار مغلوپ بود بطوری که در بعضی از مواضع اصلاً مُفهِم معنی نبود، لذا درصدد بودم که نسخه صحیحی بدست آورده و تصحیح کنم، تا چون برای تحصیل به نجف اشرف مشرف شدم یک نسخه از آن را نزد حضرت حجّه الاسلام آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوچانی دامت برکاته یافتم و از ایشان به عنوان امانت

گرفتم لکن آن نسخه نیز بسیار مغلوط بود و جز تصحیح بعضی از موارد قلیل، مفید فایده نبود.

در هنگام مراجعت از نجف اشرف در سال ۱۳۷۶ هجریّه قمریّه در یک بار که به خدمت استاد مکرم حضرت علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی مشرف شدم ایشان فرمودند: در نزد من یک نسخه بسیار صحیح موجود است که به خط خود استنساخ نموده‌ام. اضافه کردند وقتی که من در تبریز مشغول تحصیل بودم به یک نسخه برخورد نمودم و استنساخ کردم، این نسخه بسیار مغلوط بود و چون به نجف اشرف مشرف شدم نظیر این نسخه را نزد آیه‌الله استادمان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه یافتیم آن نسخه هم مانند نسخه من مغلوط بود و سپس معلوم شد که نسخه ایشان و نسخه‌ای که من از روی آن برای خود استنساخ نموده‌ام هر دو از روی یک نسخه بوده است. نسخه مرحوم قاضی باخطی غیر مرغوب مانند خط طفل تازه به مدرسه رفته نوشته شده و لذا در آن اغلاط بسیاری مشاهده می‌شد؛ لیکن اخیراً یک نسخه بسیار صحیحی باخطی بسیار زیبا و کاغذی عالی و جدول کشی شده نزد استاد خود در علوم ریاضیات و هیئت: مرحوم آقاسید ابوالقاسم خونساری یافتیم و از ایشان برای استنساخ گرفتم و در سنه ۱۳۵۴ هجریّه قمریّه از روی آن نسخه‌ای برداشتم. و تاریخ کتابت آن نسخه منسوخ منها، نود سال قبل از زمان استنساخ من بود ... تمام شد کلام استاد علامه طباطبائی مدّ ظلّه.

حقیر برای استنساخ، نسخه ایشان را به عنوان امانت گرفتم و ایشان با کمال بزرگواری که همیشه شیمه ایشان بوده است مرحمت کردند. و با کمال دقت این نسخه حاضر را که ملاحظه می‌شود از روی نسخه ایشان استنساخ نمودم. بنابراین، این نسخه بسیار صحیح و قابل اعتماد است. این راجع به تاریخچه صحّت املائی و انشائی نسخه.

اما راجع به صحّت انتسابش به مرحوم سید مهدی بحر العلوم رضوان الله علیه، عرض می‌شود که حقیر خود شفاهاً از مرحوم آیه الله آقا میرزا

سیدعبدالهادی شیرازی رضوان الله علیه شنیدم که می فرمودند: در نزد من به ظنّ قوی این رساله - جز قسمتهای آخر آن - متعلق و به انشاء بحرالعلوم است.

و نیز شفاهاً از مرحوم علامه خبیر آیه الله آقای شیخ آقابرگ طهرانی - که از مشایخ اجازه حقیر هستند - شنیدم که می فرمودند: در نزد من نیز این رساله - غیر از قسمتهای اخیر آن - به قلم مرحوم بحرالعلوم است. اما در کتاب «الذریعة» ج ۱۲، ص ۲۸۵ چنین مرقوم داشته اند:

«رسالة فی السیر والسلوک تنسب الی سیدنا بحرالعلوم السیدمهدی بن مرتضی الطباطبائی البروجردی النجفی، المتوفی ۱۲۱۲، فارسیة فی ألفی بیت، لکنها مشکوكة فیها، والنسخة موجودة فی النجف فی بیت بحرالعلوم ... تا آنکه می فرماید: و رأیت نسخة أخرى فیها زیادات و بسط ألفاظ و عبارات سمّاه فی أولها «تحفة الملوك فی السیر و السلوک» وإنه لبحرالعلوم... ومرت رسالة السیر و السلوک المعرّب لهذه الرسالة ص ۲۸۲» (انتهی).

و در ص ۲۸۲ نوشته اند:

«رسالة فی السیر و السلوک هو تعریب السیر و السلوک الفارسی المنسوب الی سیدنا بحرالعلوم. عربّه الشیخ ابوالمجد محمدالرضا الاصفهانی بالتماس السید حسین بن معزالدین محمد المهدی القزینی السحلی فی داره بالنجف فی «البرائی» فی عدّة لیال بعد الساعة الخامسة من اللیل. و ذکر ابوالمجد أنه آلفه بحرالعلوم بکرمانشاه». سپس می فرماید: «أقول: نسبة نصفه الأخير إلیه رحمه الله مشکوكة، لأنه علی مذاق الصوفیة. فلو ثبت أنها له فإنما هو النصف الأول فقط كما یأتی فی ص ۲۸۴» انتهی. تا اینجا نظر علامه طهرانی بیان شد.

و مرحوم علامه سید محسن امین جبل عاملی در «اعیان الشیعة» جزء ۴۸ ص ۱۷۰ گوید: «بحرالعلوم رساله ای به لغت فارسی در معرفت حضرت باری تعالی نوشته است. لکن صاحب کتاب تتمه «أمل الآمل» گوید: این

رساله محققاً از او نیست.»

سپس مرحوم امین گوید: «و ظاهراً این رساله فارسیه همان رساله سیر و سلوک است که مشتمل بر اموری است که مناسب با مذاق تصوّف است و با مذاق شرع موافقت ندارد و بدین لحاظ در تتمه «أمل الأمل» بطور جزم صحّت انتساب آنرا به بحرالعلوم رد نموده است.»

و پس از آن گوید: «و از جمله مطالبی که در آن رساله آمده است یکی لزوم استحضار صورت مرشد درموقع گفتن «ایاک نعبد و ایاک نستعین»؛ و دیگر استعانت به روحانیت ستاره عطارد و استشهادی که به یک رباعی که در این باره سروده شده نموده است.» تا اینجا تمام شد گفتار مرحوم صاحب «اعیان الشیعه».

لیکن ایشان در این مسأله دچار اشتباه شده‌اند، زیرا اولاً در هیچ جای این رساله استحضار صورت مرشد در وقت قرائت «ایاک نعبد و ایاک نستعین» نیامده است.

و ثانیاً استعانت به روحانیت عطارد - چنان که بعداً خواهد آمد - از رساله بحرالعلوم نیست بلکه گفتار ناسخ است که بعد از تمامیت کتابت رساله در ضمن شرح احوال خود بیان می‌کند و ابداً ربطی به رساله ندارد. و اما نظریه استاد ما علامه طباطبائی مدّ ظلّه چنین است:

«بعضی گفته‌اند که این رساله متعلّق به سیّد مهدی بحرالعلوم خراسانی است. لیکن این معنی بسیار بعید است. شیخ اسماعیل محلاتی که از اهل دعوت بوده است تمام این رساله را از مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم نجفی می‌دانسته جز فقرات بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم که درباره نفی خاطر و ورد و فکر بحث شده است. و نسخه‌ای که در نزد شیخ اسماعیل محلاتی بوده است اصلاً این سه فقره را نیاورده است. و نسخه او یک نسخه کامل است که این سه فقره به کلی از آن جدا شده است.» و علامه طباطبائی اضافه کردند که «بعضی این رساله را ترجمه از رساله مرحوم سیّد ابن طاووس

می‌دانند و معتقدند که دراصل عربی آن - که فعلاً در دست نیست - و نیز در عنوان نسخه‌ای که من از مرحوم آقاسیدابوالقاسم خونساری گرفتم نوشته بود: رساله فی السیر والسلوک لابن طاووس. لکن استاد بزرگ ما آیه الحقّ مرحوم حاج میرزاعلی آقاقاضی رضوان الله علیه تمام این رساله را بطور قطع و یقین از مرحوم سید مهدی بحرالعلوم می‌دانسته‌اند». انتهی کلام استاد بزرگوار ماعلامه طباطبائی.

این حقیر روزی در خدمت استاد علامه طباطبائی مُدْتَظَّلُهُ عرض کردم: حقیر با وجودی که کتب اخلاق و سیر و سلوک و عرفان را بسیار مطالعه نموده‌ام هیچ کتابی مانند این رساله جامع و شامل و متین و اصولی و مفید و روان و درعین حال مختصر و موجز بطوری که می‌توان در جیب گذارد و در سفر و حضر از آن بهره‌مند شد نیافتم. ایشان از این سخن تعجب کردند و فرمودند: این نظیر عبارتی است که من از مرحوم قاضی رضوان الله علیه شنیدم چه، ایشان می‌فرمودند: «کتابی بدین پاکیزگی و پرمطلبی در عرفان نوشته نشده است» انتهی. و حضرت آیه الله آقای حاج شیخ عباس قوچانی که وصی مرحوم قاضی هستند می‌گویند: مرحوم قاضی به این رساله عنایت بسیار داشته ولی کراراً می‌فرموده است که من اجازه بجا آوردن او را و اذکاری را که در این رساله آورده است به کسی نمی‌دهم. به هر حال، از قرائتی که ذکر می‌نمائیم بدست می‌آید که تمام این رساله به انشاء بحرالعلوم بوده باشد، زیرا:

اولاً عالم نقاد خبیر فقیه و متکلم و اصولی مرحوم شیخ محمد رضا اصفهانی - صاحب کتاب «وقایة الأذهان» و «نقد فلسفه داروین» رحمة الله علیه همان طور که در کلام صاحب «الذریعة» گذشت، او را از بحرالعلوم می‌داند و موضع تألیف آنرا در کرمانشاه معین کرده است.

ثانیاً: مرحوم قاضی رضوان الله علیه که خیریت فنّ و جامع بین ظاهر و باطن و استاد اخلاق و معارف بوده‌اند آنرا از مرحوم بحرالعلوم دانسته‌اند؛ و شهادت چنین اسطوانه و وزنه علمی در عالم معارف طوری نیست که بتوان از

آن به آسانی عبور کرد.

ثالثاً: افرادی که قسمت اخیر آن را از بحرالعلوم نفی نموده‌اند جز عنوان استبعاد دلیل دیگری ندارند و معلوم است که با صرف استبعاد نمی‌توان جزوی را از کتاب خارج نمود. و حال آنکه ممکن است در نظر سید به طریق صحیحی همان فقرات مورد نظر و عمل باشد.

رابعاً: هر کسی در این رساله نظر کند تمام آن را به یک انشاء و با یک سیاق خاص ملاحظه می‌کند که با یک اسلوبی بسیار جالب و سبکی لطیف و انشائی سلیس نگاشته‌اند. و در این سبک و اسلوب ابداً میان قسمت اخیر حتی سه فقره بیست و دوم تا بیست و چهارم با سایر فقرات تفاوتی نیست و کأنه قلم واحدی از اول رساله تا آخر آن را در یک رشته خاصّ مسلسلاً منظمّاً به رشته تحریر درآورده است، و این معنی منافات ندارد با آنچه در بعضی از تعالیق این کتاب ذکر خواهیم نمود که بعضی از مطالب مندرجه در آن بعینه در عبارات بعضی از بزرگان سابق بر آن دیده شده است، چه اخذ و اقتباس مطالب مورد ذوق و نظر از کتب سالفه در کتب اصحاب تألیف و تصنیف امری است رائج و دارج بین اعلام و استادان فنون.

و اما نسبت رساله به مرحوم سیدابن طاووس - رضوان الله علیه - بسیار از واقع دور است چون اولاً ابن طاووس از علمای قرن هفتم و مقیم حله و اصلاً از سادات عربی اللحن و اللسان بوده و طبعاً انشاء فارسی آن هم بدین سبک کتابت که راجع به قرون اخیر است از او نمی‌تواند بوده باشد. و از سبک و روش این رساله نیز معلوم است که ترجمه نیست، قلم، قلم انشاء است. و علاوه بر اینها هر کس که بر کتب ابن طاووس خبیر باشد می‌داند که سلوک عملی ابن طاووس بر مراقبه و محاسبه و صیام و دعا بوده است. و این کیفیت سیر و سلوک که در این رساله بیان شده است با مذاق و روش ابن طاووس تطبیق نمی‌کند.

و خامساً: نسخه اصل این رساله فقط در کتابخانه بحرالعلوم نجفی بعد

از رحلت ایشان یافت شده است، و این نسخه اصل فعلاً در خاندان و بیت بحرالعلوم محفوظ و موجود است و در هیچ کتابی از تراجم علماء قبل از بحرالعلوم، نامی از این رساله نیست. و معلوم است که بعد از زمان بحرالعلوم نیز تألیف نشده است، و بنابراین تألیفش در زمان آن مرحوم مسجّل می‌شود.

در این حال می‌گوئیم: کدام یک از فقهای آن عصر دارای مذاق عرفان و سیر و سلوک بوده‌اند تا چنین رساله آبداری را بنویسند؟ و یا کدام یک از عرفاء و اهل سلوک آن زمان، فقیه زبردست و متبحری بوده‌اند تا اینطور به اخبار اهل بیت علیهم السلام و آیات قرآنیّه وارد باشند؟!

زیرا پر واضح است که تدوین این رساله به دست فقهی توانا و مطلع از آیات و اخبار تحقّق پذیرفته است، و بنابراین طبعاً انحصار به بحرالعلوم پیدا می‌کند، خصوصاً آنکه نسخه اصل این رساله در کتابخانه بحرالعلوم بوده است. و اگر کسی بگوید: ممکن است این رساله از تألیفات و تصنیفات بعضی از فقهای عارف‌منش دیگران عصر مثلاً هم چون مرحوم آیه‌الله مولی محمد مهدی نراقی - تعمده الله برحمته - بوده و برای بحرالعلوم فرستاده‌اند!

گوئیم: شماره و نام مصنّفات آن فقهاء و مخصوصاً مرحوم نراقی همه مضبوط است، و فرزند ارجمندش: آیه‌الله حاج مولی احمد نراقی - رضوان‌الله علیه - نیز چنین رساله‌ای را از پدرش نقل نکرده است.

از طرف دیگر همانطور که در کلمات صاحب «أعیان الشیعة» دیدیم، آن عالم محقّق معترف است که بحرالعلوم رساله‌ای فارسی در معرفت حضرت باری تعالی نوشته است؛ در این صورت می‌گوئیم: آن رساله کدام است؟ آیا غیر از این رساله می‌تواند بوده باشد؟!

از مجموع آنچه که ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که نسبت این رساله به بحرالعلوم اقرب و اقوی است (والله أعلم) خصوصاً با ملاحظه حالات آن مرحوم که دارای مقام صفاء و باطن و نورانیّت ضمیر بوده و از اسرار و مغیبات

بهره وافی داشته است.

در « اعیان الشیعة » جزء ۴۸ ص ۱۶۶ گوید: « و یعتقد السّواد الأعظم الی الآن أنّه من ذوی الأسرار الالهیّة الخاصّة و من اُولى الکرامات و العنایات و المکاشفات. و ممّا لاریب فیہ أنّه کان ذانزعة من نزعات العرفاء و الصوفیّة، یظهر ذلك من زهده و میله إلى العبادة و السیّاحة ». انتهى.

« یعنی عامه مردم از زمان حیات بحرالعلوم تا این زمان همگی بر آن معتقدند که آن مرحوم از بهره‌مند شدگان اسرار خاصه الهیه بوده و از صاحبان کرامات و عنایات و مکاشفات است.

و از آنچه به هیچ وجه شکّی در آن نمی‌توان نمود آن است که آن مرحوم دارای طریقی از طرق باطن و تهذیب نفس به اسرار الهیه و عرفان بوده است و این معنی از زهد و گرایش او به عبادت و سیاحت ظاهر است.»

باری پس از آنکه حقیر تمام رساله را از روی رساله آیه الله استاد علامه طباطبائی مدّ ظله العالی برای خود بازنویس کردم، مدت‌ها می‌گذشت تا کراراً آن را مطالعه نموده و بهره‌مند می‌شدم، تا درصدد برآمدم که شرح مختصری که مبین بعضی از معصلات آن می‌باشد بر آن بنویسم، و مصادر احادیث و اشعار وارده در آن را استخراج نمایم. لله الحمد وله المنة خداوند تبارک و تعالی مرا بر این توفیق منت نهاد تا از عهده این مشکل به قدر وسع برآیم. از بزرگان صاحب نظر و بصیرت تقاضا دارد چنان چه به خطائی واقف شوند با بزرگواری و کرم خویش درگذرند و درحیات و ممات از ادعیه صالحه خود دریغ نفرمایند.

و اما ترجمه و شرح حال بحرالعلوم و بیان اقصی مدارج و معارج سیر کمالی آن فرید عصر و نادره دهر، از حیطة پرواز فکر حقیر و از امکان رشحات خامه فقیر خارج است.

من چه گویم درباره کسی که شیخ اکبر، شیخ الفقهاء و المجتهدین شیخ جعفر کاشف الغطاء غبار نعلین او را با حنک عمامة خود پاک می‌کرد؛ و

محقق خبیر و فقیه بصیر مجمع کمالات صوری و معنوی میرزا ابوالقاسم جیلانی قمی در هنگام تشرّف به عتبات عالیات، روزی در مجلس پر فیضش در حضور جمعی از او پرسید: «پدر و مادرم فدای تو، چه عملی انجام داده‌ای تا بدین مرتبه و منزلت رسیده‌ای؟» چه گویم درباره کسی که تشرّف او کراراً و مراراً به محضر مقدّس حضرت امام زمان حجّة ابن الحسن العسکری - ارواحنا له الفداء - جای شُبّه و تردید نیست و این مسأله نزد علمای اعلام بلکه همه قاطنین و ساکنین نجف اشرف در حکم مسلّمات است، بلکه از بعضی از کلمات بزرگان استفاده می‌شود که باب امکان تشرّف به خدمت آن ولیّ والای عالم امکان پیوسته برای او باز بوده است، بلکه چه گویم درباره کسی که او آن را صاحب مقام ولایت کبری امام زمان در آغوش گرفت!

لیکن از جهت تیمّن و تبرک به ذکر شمّه‌ای از ترجمه عین عبارت علامه سید محمد باقر خونساری صاحب کتاب «روضات الجنّات» ج ۲، ص ۱۳۸ از کتاب «منتهی المقال» که معروف به «رجال بوعلی» است و بوعلی معاصر او بوده است می‌پردازیم:

«سید سنّ‌دورکن معتمد مولای ما سیدمهدی فرزند سید مرتضی فرزند سید محمد حسینی حسینی طباطبائی نجفی - که خداوند طولانی کند عمر او را و پیوسته گرداند علو منزلت و برکت و نعمت‌های مترشّحه از وجود او را - پیشوا و امامی است که روزگار نتوانسته است مانند او را به جهان بسپارد. سلطان عظیم الهمة و بلند پروازی است که مادر دهر سالیان دراز از زائیدن همانند او عقیم بوده است. بزرگ علمای اعلام و مولای فضلالی اسلام علامه دهر و زمان خود و یگانه عصر و اوان خود بوده است.

اگر در بحث معقول زبان بگشاید تو گوئی این شیخ الرئیس است، این سقراط و ارسطو و افلاطون است. و اگر در منقول بحث کند تو گوئی این علامه محقق در فروع و اصول است. و در فن کلام با کسی مناظره نکرده است مگر اینکه تو گوئی سوگند به خدا این علّم الهدی است. و اگر گوش

فرادهی به آنچه در هنگام تفسیر قرآن کریم به زبان آرد فراموش می‌کنی آنچه در ذهن داری و چنین می‌پنداری مثل این است که این همان کسی است که خداوند قرآن را بر او فرستاده است. زادگاه شریفش در کربلای معلی در شب جمعه ماه شوال المکرم سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج قمری است، و بر حسب شمارش حروف ابجد تاریخ ولادت مبارک او این مصرع است:

« لئصره الحق قد ولد المهدی ».

مدت کوتاهی در نزد پدر بزرگوار خود که عالمی متقی و پرهیزگار و صالح و نیکوکار بود به فراگرفتن علوم پرداخت و نیز در نزد گروهی از مشایخ که از جمله آنها شیخ یوسف بحرانی است تعلّم نمود و از آن پس به درس استاد علامه آقا محمّد باقر وحید بهبانی - آدام الله آیامه و آیامه - منتقل شد و پس از آن به نجف مشرف و در آنجا اقامت گزید. خانه میمون و مبارک او در این زمان فعلاً محلّ فرود آمدن و بارانداز علمای اعلام و ملجأ و مفزع استادان فنون از فضلالی عظام است.

بحرالعلوم بعد از استاد علامه وحید - دام علاهما - پیشوا و سالار پیشوایان عراق و بزرگ و سرپرست فضلاء بطور اطلاق است. علماء عراق همگی به سوی او روی آورده و او را ملجأ خود قرار داده‌اند و عظمای از علماء اعلام از او اخذ علوم می‌کنند. بحرالعلوم همانند کعبه‌ای برای عراق است که برای استفاده از صحبتش طی مراحل و قطع منازل می‌نمایند. اقیانوس مواجی است که کرانه‌ای برای آن یافت نمی‌شود. به علاوه کرامات باهره و آثار و آیات ظاهره‌ای که از او به ظهور پیوسته است بر کسی پوشیده نیست. چون جماعت انبوه و جمع کثیری از یهود، براهین و معجزات او را نگریستند همگی به دین اسلام و مذهب تشیع گرویدند؛ و این داستان در وضوح و روشنی به مرحله بدهات رسیده و شیوع آن به حدی است که آوازه آن به هر گوش رسیده و به هر ناحیه‌ای از جهان سرایت نموده است.

و برای پی بردن به عظمت و جلالت این رادمرد بزرگ که چنین آیاتی

از او پدیدار گشته است همین بس که در شب توگد با سعادتش پدر او که در حجاز بود در عالم رؤیا دید که مولانا حضرت رضا - علیه وعلی آبائه و ابناءه أفضل الصلاة و السلام - شمعی را به توسط محمد بن اسمعیل بن بزیع فرستادند که آن را بر فراز بام خانه آنها روشن کند؛ روشنی و نور شمع چنان به آسمان بالا رفت که نهایت سیرش دیده نمی شد.

در وقت ملاقات و زیارتش چون نظر بر او افتد در عالمی از تحیر فرو می رود و با زبان حال خود می گوید: این مرد از جنس بشر نیست^۱.

مطالبی را که ذکر کردیم حقائق است که در «منتهی المقال» ذکر کرده است درباره این نشانه و آیت با فضیلت و این دانشمند با واقعیت و شخصیت که خداوند او را به انواع فنون کمال تأیید فرموده بلکه او را دارای سحر حلال و سحر و مدهوشی خالص از ضلالت در حل مشکلات و رفع معضلات و درهم شکستن تفکرات باطله و فرو ریختن افکار و اندیشه های نیرومندان علمی روزگار در هنگام مناظره و جدال، قرار داده است.

و برای شرف و فضیلت او در تمام اقطار جهان و اقصی نقاط عالم همین بس که تا به حال کسی همتای او به لقب بحرالعلوم که به معنی دریای دانش هاست ملقب نشده است».

این بود مختصری از آنچه را که در «روضات الجنات» در شرح احوال این اسطوانه علم و معرفت آورده است. رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلَا خَوَاتِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. والحمد لله أولاً و آخراً، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين. کتبه بیمناه الدائرة العبد الراجی السید محمد الحسین الحسینی الطهرانی فی لیلۃ العشرین من شهر ربیع المولود سنة ألف و ثلاثمائة و ثلاث و تسعين بعد الهجرة النبویة. سید محمد حسین حسینی طهرانی

بخش اوّل

طرح کلی از حقیقت سلوک الی الله و مقصد آن
و شرح منازل عالم خلوص و عوالم قبل و بعد از آن

فصل اول

خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ وَالشُّنَاءُ لِعَيْنِ الْوُجُودِ. وَالصَّلَاةُ عَلَيَّ وَأَقْرِفِ
مَوَاقِفِ الشُّهُودِ، 'وَعَلَىٰ آلِهِ أَمْنًا مَّعْبُودًا.^۲

ای همسفران مُلک سعادت و صفا، و ای رفیقان راه خلوص
و وفا، اُمُکُتُوا إِلَيَّ أَنْتُمْ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ لَوْ
جَذَوَةٌ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.^۳

۱- وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ... فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ...
وَجَنَابِكَ عَلَيَّ هَوْلًا شَهِيدًا...

۲- در زیارت جامعه: ... فَبِحَقِّ مَنْ ائْتَمَّكُمْ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرْعَاكُمْ أَمْرٌ خَلْقِهِ و...

۳- این عبارت بدین کیفیت از قرآن مجید نیست. چون در قرآن مجید در سه جا
مشابه به هم آمده است. اول در (سوره طه آیه ۱۰):

وَهَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُتُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي
آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُعُ عَلَيَّ النَّارِ هُدًى.

دوم در (سوره نمل آیه ۷)

« إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَأَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ
لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.

سوم در (سوره قصص آیه ۲۹)

←

به طرق عدیده از سید رسل و هادی سُبُل مروی است که:
 مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ
 عَلَى لِسَانِهِ.^۴

←

« فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ
 امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ
 تَصْطَلُونَ .

و همان‌طور که ملاحظه می‌شود: این متن در هیچ یک از سه آیه فوق‌الذکر نیامده
 است، گرچه معنی صحیحی دارد. و شاید مصنّف (أعلى الله مقامه) این عبارت را
 به عنوان حکایت از قرآن نیاورده بلکه به عنوان انشاء از خود به سبک لطیفی که متخذ از
 مجموع سه آیه و اضافاتی است ذکر کرده است.

۴- روایات ظهور حکمت از قلب بر زبان در کتب اصول شیعه در سه کتاب
 وارد شده است: اول در «عیون اخبار الرضا» علیه السلام در صفحه ۲۵۸، دوم در «عُدَّةُ
 الدّاعی» صفحه ۱۷۰، سوم در «اصول کافی» ج ۲ صفحه ۱۶ وارد شده است. و در
 «بحارالانوار» از عیون در ج ۱۵ جزو دوم ص ۸۵، و از عدّه در ص ۸۷، و از کافی نیز در
 صفحه ۸۵، نقل کرده است. اما روایت عیون با اسناد خود از دارم بن قَبِيصَةَ بن نَهْشَلِ بن
 مَجْمَعِ النَّهْشَلِيِّ الصَّعْنَانِيِّ بَسْرُ مَنْ رَأَى رَوَايَتِ مِي كُنْد :

قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرضا عن أبيه عن جدّه عن محمد بن عليّ عن أبيه
 عن جابر بن عبد الله عن عليّ قال: قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآله: مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ
 لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .
 در بحار و همچنین در «سفينه البحار» به لفظ: مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا،
 ذکر کرده‌اند.

و اما روایت عُدَّةُ الدّاعی مُرْسَلًا از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآله و سلم آورده است که:
 قال: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .
 و اما روایت کافی با اسناد خود از ابن عُثَيْبَةَ عن السَّنْدِيِّ عن أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام
 آورده است که قال:

مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ إِلَّا بِإِيمَانٍ بِاللَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا... أَوْ قَالَ: مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذِكْرَ اللَّهِ

←

عبارات حدیث مختلف وارد شده و معانی متحد است. خود به عیان دیده‌ایم، و به بیان دانسته‌ایم که این مرحله شریفه از مراحل عدد را خاصیتی است خاص، و تأثیری است مخصوص، در ظهور استعدادات، و تتمیم ملکات؛ در طی منازل و قطع مراحل.^۵

و منازل راه، اگرچه بسیار باشد، لکن در هر منزلی مقصدی

←

أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا زَهَدَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَّاهَا وَ أَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ...

و همان طور که ملاحظه می‌شود الفاظ - گرچه مختلف است - لکن معانی واحد است. و اما در کتب عامه در «احیاء العلوم» ج ۴ صفحه ۳۲۲ گوید: قال رسول الله ما من عبدٍ يُخْلِصُ لِلَّهِ الْعَمَلَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا ظَهَرَتْ يُنَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. و در تعلیقه صفحه ۱۹۱ گوید:

مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ أَخْلَصَ فِيهَا الْعِبَادَةَ أَجْرَى اللَّهُ يُنَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.

و در «عوارف المعارف» در هامش صفحه ۲۵۶ از جلد دوم «احیاء العلوم» گوید:

قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يُنَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.

۵- منازل جمع منزل است. و آن محلی است که مسافر راه در آنجا برای استراحت نزول می‌کند. و چون غالباً این استراحت را در سر چهار فرسخی قرار داده‌اند لذا مسافت چهار فرسخ (که همان مسافت بریده است) را یک منزل گویند.

و مراحل جمع مرحله است. و آن مسافت یک روز راه است که مسافر طی می‌کند و آن عبارت است از دو منزل یعنی دو برید. و مرحوم مصنف رحمة الله عالم را به مراحل تشبیه نموده که طی یک مرحله و دخول در مرحله دیگر، اتمام عالمی و دخول در عالم دیگر است. و مراتب عوالم را به منازل تشبیه فرموده که پیمودن منزلی و دخول در منزل دیگر دخول در مقصدی است.

است. و مراحل اگرچه بی‌شمار باشد؛ چون به این مرحله داخل شدی اتمام عالمی است.

تخمیر طینت آدم ابوالبشر به ید قدرت الهیه در چهل صباح اتمام یافت: وَ حَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.^۶ و در این عدد عالمی از عوالم استعداد را طی کرد. و به روایتی چهل سال جسد او میان مکه و مدینه افتاده بود و باران رحمت الهیه بر او می‌بارید، تا در این عدد قابل تعلق روح قدسی شد.

و میقات موسی علیه السلام در اربعین لیلۃ تمام شد. و قوم او را بعد از اربعین سنه از تیه خلاص کردند.^۷

و خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم را بعد از چهل سال که به خدمت قیام نمود خلعت نبوت پوشانیدند.

و زمان مسافرت عالم دنیا و ظهور استعداد، و نهایت تکمیل در این عالم، در چهل سال است. چنانچه وارد است که عقل انسان

۶- در «احیاء العلوم» ج ۴، ص ۲۳۸ آورده است از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم: إِنَّ اللَّهَ حَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

و در «مرصاد العباد» ص ۳۸ و در رساله «عشق و عقل» ص ۸۳ روایت کرده که: حَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

و در «عوارف المعارف» در هامش ص ۲۶۰ از جلد دوم «احیاء العلوم» گوید:

فَمِنَ الثَّرَابِ كَوْنَهُ وَأَرْبَعِينَ صَبَاحًا حَمَرْتُ طِينَهُ لِيُبْعَدَ بِالتَّخْمِيرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِأَرْبَعِينَ حِجَابًا مِنَ الْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ، كُلُّ حِجَابٍ هُوَ مَعْنَى مُودَعٍ فِيهِ، يَصْلُحُ بِهِ لِعِمَارَةِ الدُّنْيَا وَيَتَعَوَّقُ بِهِ عَنِ الْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَمَوَاطِنِ الْقُرْبِ إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ.

۷- سوره بقره آیه ۵۱: وَإِذْ وَاوَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً. و سوره اعراف آیه ۱۴۲:

فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً... و اما راجع به خلاص قوم او (سوره مائده آیه ۲۶) قَالَ فَأَلْقَاهَا مُحْرَمَةً عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ.

در چهل سالگی به قدر استعداد هر کسی کمال می‌پذیرد.^۸ و از بدو دخول او در این عالم در نمو است تا سی سالگی، و ده سال بدن او در این عالم واقف است، و چون چهل سال تمام شد،^۹ سفر عالم طبیعت تمام است؛^{۱۰} و ابتدای مسافرت به عالم آخرت است. و هر

۸ - كما قال الله تعالى في (سورة الأحقاف آية ۱۵): حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُو بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبُّ أَوْزَعْنِي لَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِنَابِرَيْنِ نَهَيْتَ قَدْرَتِ عَقْلٍ فِي چهل سال است. و آنچه شایع است که عقل انسان در چهل سالگی رو به نمو است اشتباه است. و این اشتباه ناشی از آن است که چون انسان بعد از این مدت تجربیات بیشتری به دست می‌آورد و لذا حکم عقل بر اساس این تجربیات زیاد، بیشتر به واقع اصابت می‌کند پس این اصابت ناشی از یک سلسله تجربیات فراوان است نه از قدرت فعلیه عقلیه. به طوری که اگر فرضاً این تجربیات را قبل از چهل سال به دست می‌آورد همان حکم عقلیه قطعیه را در آن زمان یعنی در زمان چهل سال می‌نمود.

۹- در جزء دوم از «اصول کافی» ص ۴۵۵ بدون اسناد متصل مرفوعاً روایت می‌کند از حضرت ابوجعفر علیه السلام: إِذَا أَتَتْ عَلَيَّ الرَّجُلِ أَرْبَعُونَ سَنَةً قَبِيلَ لَهُ: خُذْ حِذْرَكَ فَإِنَّكَ غَيْرُ مَعْدُورٍ ...

۱۰- و نیز در «خصال صدوق» ص ۵۴۵ وارد است که قال الصادق علیه السلام: إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فَسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ مَلَكَئِهِ أَنِّي قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِي عُمراً فَعَلَّظاً وَشَدَّداً وَتَحَفَّظاً وَكَتَبْتُ عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَكَثِيرَهُ وَصَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ.

و در «خصال» در ص ۵۴۵ وارد است: و عن الصادق عليه السلام: إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ ثَلَاثاً وَثَلَاثِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ أَشُدَّهُ. وَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ مُنْتَهَاهُ. فَإِذَا ظَنَّ فِي إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ فَهُوَ فِي التَّقْصَانِ وَ يَنْبَغِي لِصَاحِبِ الْخُمْسِينَ أَنْ يَكُونَ كَمَنْ كَانَ فِي التَّرْعِ.

و در «جامع الاخبار» فصل ۷۶ ص ۱۴۰ وارد است: قال النبي صلى الله عليه وآله

و سلم:

أبناء الأربعين زرع قد دنا حصاده. و در «سفينه البحار» ج ۱، ص ۵۰۴ وارد

روز و هر سال جزوی از آن بار سفر بندد، و از این عالم رحلت کند. قوت او سال به سال در کاهیدن است، و نور سمع و بصر در نقصان، و

←

است که روى: إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَلَمْ يَتُبْ مَسْحَ إِبْلِيسَ وَجْهَهُ وَقَالَ: بِأَبَى وَجْهٍ لَا يَفْلَحُ.

باری اخبار دیگر که در آن لفظ اربعین وارد شده است بسیار است مثل آنچه که از روایت وارده در ج ۱۴ «بحار» ص ۵۱۲ استفاده می شود که: إِنْ مَنْ قَرَأَ الْحَمْدَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً فِي الْمَاءِ ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى الْمَحْمُومِ يَشْفِيهِ اللَّهُ. و در «کافی» ج ۶، ص ۴۰۲ وارد است از حضرت باقر علیه السلام: مَنْ شَرِبَ الْخُمْرَ لَمْ يُحْتَسَبْ لَهُ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا. و در «جامع الاخبار» فصل ۱۰۹ ص ۱۷۱ از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که: مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ وَلَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَا لَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ.

و در جلد ۱۳ «بحار» ص ۲۴۵ توفیق شریف: إِنْ الْأَرْضَ تَضَيَّحُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَوْلِ الْأَعْلَفِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.

و نیز در «خصال» ص ۵۳۸ با اسناد متصل خود روایت می کند از عبدالله بن مسکان از حضرت صادق علیه السلام قال:

إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جَنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: إِنِّي قَدْ أَجَزْتُ شَهَادَتَكُمْ وَغَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُمْ مِنْهَا لَا تَعْلَمُونَ.

و نیز در «عُدَّة الداعی» ص ۱۲۸ در باب دعاء للإخوان والتماسه مِنْهُمْ آورده است که: رَوَى ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ: مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا اسْتَجِيبَ لَهُ.

و در «بحار الانوار» ج ۱۸ در کتاب «جنائز» بابی منعقد فرموده به نام: «باب شهادة اربعین للمیت» در ص ۲۰۴ و در آنجا روایتی نقل کرده از «عُدَّة الداعی» از حضرت صادق علیه السلام قال:

كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَابِدٌ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ مُرَاءٍ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ مَاتَ فَلَمْ يَشْهَدْ جَنَازَتَهُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ فَقَامَ أَرْبَعُونَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا فَغَفِرَ لَهُ. قَالَ: فَلَمَّا غَسَلَ أُتِيَ

←

قوای مادیّه در انحطاط، و بدن در ذُبُول؛ چه مدّت سفر و اقامت او در این عالم در چهل سال تمام شد.

و از این است که وارد شده است که:

مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَأْخُذْ الْعَصَا فَقَدْ عَصَى.

←

أَرْبَعُونَ غَيْرِ الْأَرْبَعِينَ وَ قَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَنَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا فَاعْفِرْ لَهُ.

فَلَمَّا وَضِعَ فِي قَبْرِهِ قَامَ أَرْبَعُونَ غَيْرُهُمْ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا فَاعْفِرْ لَهُ. فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مَتَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟ قَالَ لَوْ دُودٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلَّذِي أَخْبَرْتَنِي. قَالَ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ قَوْمٌ فَأَجْرَتْ شَهَادَتَهُمْ وَ عَفَرَتْ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِنْهَا لَا يَعْلَمُونَ.

و نیز در «عده الداعی» ص ۲۰۱ برای رفع مرض و علت گوید:

الثَّالِثُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ يَدْعُو بِهَذَا أَرْبَعِينَ مَرَّةً عَقِبَ صَلَاةِ الصُّبْحِ، وَ يَمْسَحُ بِهِ عَلَى الْعِلَّةِ كَأَنَّهَا مَا كَانَتْ حُصُوصًا الْفَطْرُ يُبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ. وَ قَدْ صُنِعَ ذَلِكَ فَاشْتَعِبَ بِهِ.

و نیز در «غده الداعی» ص ۹۴ وارد است که: وَ مَنْ دَعَا لِأَرْبَعِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ

بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ. وَ مَنْ فِي يَدِهِ خَاتَمٌ فَيُرْوِجُ فَيُرْوِجُ لَوْ عَقِيقٍ ...

و نیز در «بحار الأنوار» ج ۱۴ ص ۵۵۱ از شهید نقل می کند که:

رَوَى مُدَاوَاةَ الْحُمَى بِصَبِّ الْمَاءِ. فَإِنْ شَقَّ عَلَيْهِ فَلْيَدْخُلْ يَدَهُ فِي مَاءٍ بَارِدٍ. وَ مَنْ اشْتَدَّ وَ جَعَهُ قَرَأَ عَلَى قَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ أَرْبَعِينَ مَرَّةً الْحَمْدُ ثُمَّ يَضَعُهُ عَلَيْهِ وَ لِيَجْعَلَ الْمَرِيضَ عِنْدَهُ مِثْلًا بُرًّا وَ يُنَاقِلُ السَّائِلَ مِنْهُ بِيَدِهِ وَ يَأْمُرُهُ أَنْ يَدْعُوهُ فَيُعَافَى.

و نیز در «اقبال» ص ۵۸۹ فرماید: رُوينا بإسنادنا إلى جدّي أبي جعفر الطوسي

فميا رواه بإسناده الى مولانا الحسن بن علي العسكري صلوات الله عليه أنه قال: علامتُ

المؤمنِ خمسٌ: صلواتُ إحدى وَ خمسِينَ، وَ زيارَةُ الأربَعِينَ وَ التَّخْتُمُ بِالْيَمِينِ وَ تَغْيِيرُ الجَبِينِ وَ

الجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَ در «خصال» ص ۵۴۱ از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام

←

وارد است که:

چه، عصا علامت سفر است و مسافر را برداشتن عصا مندوب است. و چون چهل سال تمام شد هنگام سفر است. و تأویل عصا مهیّا شدن سفر آخرت است، و جمع کردن خود از برای رحلت (و هر که عصا برداشت از فکر سفر غافل است).

←

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَخْتِجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا عَالِمًا .

و در «بحار الانوار» ج ۵ ص ۴۳ از تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام ای آن قال: فَبَيَّيَ لَأَمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاجِدًا يَبْكِي عَلَى الْجَنَّةِ .
و در ص ۱۳ از «اکمال الدین» از حضرت ابی جعفر علیه السلام آورده است: ای آن قال: فَبِكِي لَأَمْ عَلَى هَابِيلَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً .

و در ص ۸۶ از «تفسیر علی بن ابراهیم» از حضرت صادق علیه السلام آورده است، ای آن قال (راجع به طوفان): فَبَيَّيَ الْأَمَاءُ يَنْصَبُ مِنَ السَّمَاءِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَمِنَ الْأَرْضِ الْغَيُونَ ...
و نیز در ص ۲۲۹ از بیضاوی در تفسیر قوله تعالی: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ أَوْرَدَهُ كَه: إِنَّ مَبْلَعَهُ الَّذِي لَا يَزِيدُ عَلَيْهِ شَوْؤُهُ، وَ ذَلِكَ مِنْ ثَلَاثِينَ إِلَى أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِنَّ الْعَقْلُ يَكْمَلُ حَيْثُ يَرَى وَ رَوَى أَنَّهُ لَمْ يُبْعَثْ نَبِيٌّ إِلَّا عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ وَاسْتَوَى قَدَّهُ أَوْ عَقَلَهُ

و در «خصال» ص ۵۳۹ با اسناد خود از حضرت باقر علیه السلام قال:

أَمَلَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِفِرْعَوْنَ مَا بَيْنَ الْكَلِمَتَيْنِ ... أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ أَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. وَ كَانَ بَيْنَ أَنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى وَ هَارُونَ: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَاكُمَا، وَ بَيْنَ أَنْ عَرَفَهُ اللَّهُ الْإِجَابَةَ أَرْبَعِينَ سَنَةً: ثُمَّ قَالَ: قَالَ جَبْرِئِيلُ: نَزَلْتُ رَبِّي فِي فِرْعَوْنَ مُنَازِلَةً شَدِيدَةً فَقُلْتُ: يَا رَبِّ تَدْعُهُ وَ قَدْ قَالَ: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى. فَقَالَ: إِنَّمَا يَقُولُ مِثْلَ هَذَا عَبْدٌ مِثْلَكَ. (إنما يقول بقول: هنا عبد مثلك).

سپس در بیان این خبر مجلسی رحمه الله فرموده است: لَعَلَّ الْمَرَادَ بِالْكَلِمَتَيْنِ قَوْلُهُ تَعَالَى: قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَاكُمَا، وَ أَمْرُهُ بِإِغْرَاقِ فِرْعَوْنَ. أَوْ قَوْلُ فِرْعَوْنَ: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي، وَ قَوْلُهُ: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى ... - البيان.

←

و همچنینان که مدت تکمیل جسمیت در این سن است، همچنین مرتبه سعادت یا شقاوت. و از این جهت در حدیث وارد است که: روی هر که در چهل سالگی سفید نشد شیطان مسح وجه او می‌کند و می‌گوید: بِأَبِي وَأُمِّي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ أَبَدًا^{۱۱} و می‌گوید: نام تو در صحیفه جُنْد من ثبت شد.

و آنچه در اخبار وارد شده که هر که کوری را چهل قدم بکشد و راه نماید بهشت او را واجب شود؛ مراد از ظاهر آن کورِ بَصْرَ

←

و نیز در «بحار الانوار» ج ۵ ص ۴۳۳ از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند تا آنجا که می‌فرماید: جماعتی از یهود نزد ابوطالب آمدند فقالوا:

يَا أَبَا طَالِبٍ إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ يَزْعَمُ أَنَّ خَبَرَ السَّمَاءِ يَأْتِيهِ وَنَحْنُ نَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسَائِلِ فَإِنْ أَجَابَنَا عَنْهَا عَلِمْنَا أَنَّهُ صَادِقٌ، وَإِنْ لَمْ يُخْبِرْنَا عَلِمْنَا أَنَّهُ كَاذِبٌ. فَقَالَ ابُوطَالِبِ: سَلُوهُ عَمَّا بَدَأَ لَكُمْ. فَسَأَلُوهُ عَنِ الثَّلَاثِ الْمَسَائِلِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: غَدَاً أَخْبِرُكُمْ «وَلَمْ يَسْتَنْ» فَاخْتِيسَ الْوَحْيُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا حَتَّى اغْتَمَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَكَأَ أَصْحَابُهُ الَّذِينَ كَانُوا آمَنُوا بِهِ...

و نیز در «بحار الانوار» ج ۶ ص ۱۱۷ نقل می‌کند از کتاب «عُدَد» تألیف شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی «برادر علامه حلی» روایتی را در باب ولادت حضرت فاطمه علیها السلام تا آنجا که می‌فرماید:

إِذْ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ فِي صَوْرَتِهِ الْعُظْمَى قَدْ تَشَرَّرَ أَجْنَحَتُهُ حَتَّى أَخَذَتْ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ فَنَادَاهُ: يَا مُحَمَّدُ! أَلْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ هُوَ يَا مُرَّكَ أَنْ تَعْتَزَلَ عَنِ خَدِيجَةَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا. فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ لَهَا مُجِيبًا وَبَهَاوَامِقًا. فَأَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ... الحديث. انتهى ما نُقِلَ مِنَ الروايات التي ذَكَرَ فِيهَا لَفْظُ «الأربعين».

۱۱- این حدیث در ج ۱ «سفینة البحار» ص ۵۰۴ است. و در «احیاء العلوم»

ج ۳ ص ۲۵ وارد است که: إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَتَسَبَّحْ الشَّيْطَانُ وَجْهَهُ بِبَدْرِهِ وَ قَالَ: بِأَبِي وَجْهٌ مَنْ لَا يُفْلِحُ.

است. و تاویل آن کور بصیرت. چون کور بصیرت پیش از تمام چهل قدم از مرتبه استعداد به فعلیت داخل نشده اگرچه قریب شده باشد. پس اگر او را رها کنی باز به حالت اول عود می‌کند. و تمام احسان و حصول هدایت به اتمام چهل است. پس به این حیثیت موجب و جوب بهشت می‌شود.

و همچنین در حدیثی که رسیده است که از چهار جهت خانه هر کس تا چهل خانه همسایه‌اند.^{۱۲} چون این عدد تمام شد گویا از عالم هم جدا گشتند. و تاویل آن در مناسبت و جوار، از جهات قوای اربعه است^{۱۳}، که عقلیه و وهمیه و شهویّه و غضبیّه

۱۲- درباره این حدیث در ج ۲ «وسائل الشیعه» کتاب الحج، أحكام العشرة، باب ۹۰ چهار روایت نقل کرده است:

اول از کلینی با اسناد خود از حضرت باقر علیه السلام قال: حَدُّ الْجَوَارِ أَرْبَعُونَ دَرًا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ .
دوم نیز از کلینی با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام قال:
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: كُلُّ أَرْبَعِينَ دَارًا جِيرَانٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ.

سوم از شیخ صدوق در «معانی الاخبار» با اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که معاویه بن عمار به آن حضرت گفت: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَدُّ الْجَارِ؟ قال: أَرْبَعِينَ (أَرْبَعُونَ - صح) دَارًا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ.

چهارم از عقبه بن خالد از حضرت صادق علیه السلام عَنْ أَبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قال
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: حَرِيمُ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ ذِرَاعًا وَالْجَوَارُ أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا.

۱۳- مراد مصنف آن است که انسان از چهار طرف گرفتار قوای اربعه عقلیه و وهمیه و غضبیّه و شهویّه است، و تا از هر کدام از آنها تا چهل منزل دور نشود، به مقام فناء فی الله نخواهد رسید. چون مجرد خروج از یک مرحله از شهوت مثلاً انسان را از آن مرحله به تمام معنی کلمه خارج نمی‌کند، چون حقیقت آن مرحله از شهوت هنوز در وجود انسان

است. و هر که چهل مرحله از مراحل این قوای از دیگری دور نشود از عالم آن خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند.

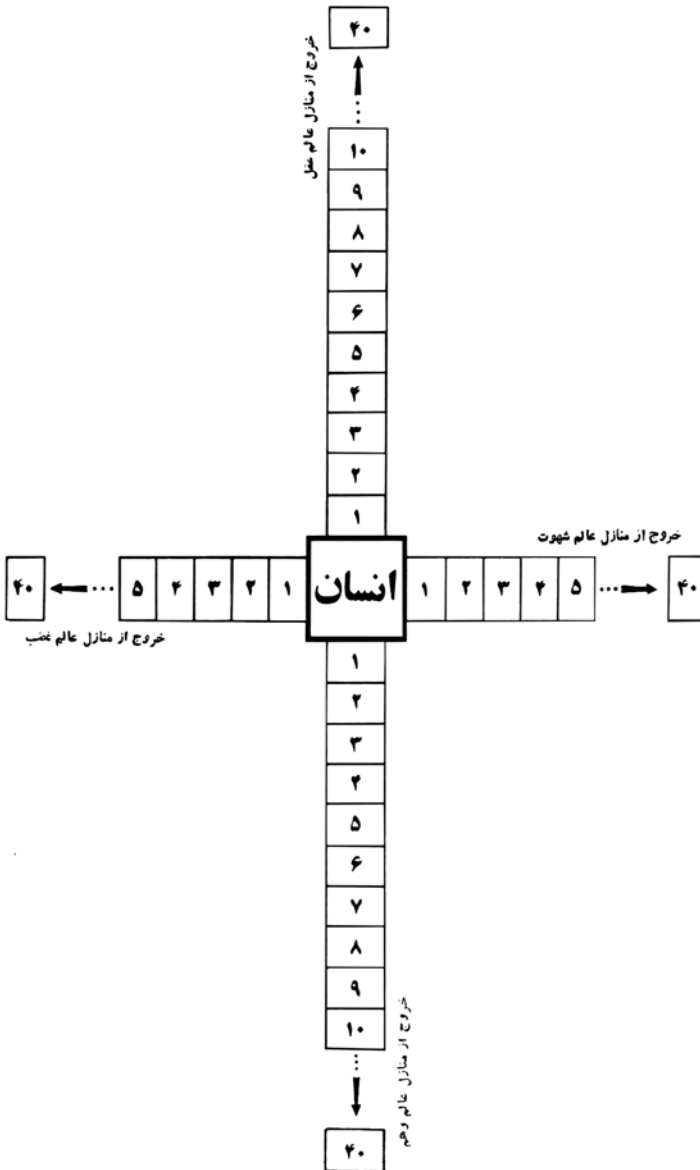
پس اگر جوار و مناسبت در قوه عقلیه ملکیه است به زبان حال با یکدیگر به این مقال در وصف حالند:

أَجَارَتَنَا إِثًّا غَرِيبُونَ هَيْهُنَا وَكُلُّ غَرِيبٍ لِلْغَرِيبِ نَسِيبٌ
و اگر مجاورت و همسایگی در قوه شهویه شیطانیه و سبیه و بهیمیّه باشد یکدیگر را به این ترانه یاد نمایند:

←

مخفی است و تا چهل مرحله از مرحله اول دور نشود آثار به کلی از بین نمی‌رود. بنابراین اگر عالم شهوت را مثلاً دارای مراحل عدیده‌ای فرض کنیم هنگامی انسان از یک مرحله از آن به کلی خارج می‌شود که از چهل مرحله بعد از آن خارج شده باشد و الا مجرد خروج فی الجملة انسان را از آن مرحله خارج نمی‌کند و ممکن است به عروض عوارضی انسان به مرحله اول برگردد. همچنین است عالم عقل و غضب و وهم . بنابراین کسی حقا از مرحله اول غضب خارج می‌شود که از مرحله چهلم خارج شود. و کسی حقا از مرحله پنجم عقل خارج می‌شود که از مرحله چهلم خارج شود. و هكذا ... باید از هر مرحله‌ای که فرض کنیم چهل مرحله دور شود تا از آن مرحله به کلی خلاص شود.

ولیکن فرق است بین قوه ملکوتیه عقلیه و سه قوه دیگر، چون عقل دلیل و راهنما است و وجود آن به سه قوه دیگر معارض . و آن سه قوه نیز همیشه با عقل در جنگ و نزاعند. و لذا هر دو منزل از منازل چهل گانه عقل که فاصله بین آنها از چهل کمتر باشد چون با هم همسایه و هم جوارند با یکدیگر درد دل نموده و به این ترانه یاد کنند که ما دو منزل در این عالم طبیعت چون گرفتار قوای شهویه و غضبیه و وهمیه هستیم غریب هستیم و هر غریب با غریب دیگر فقط آشنائی دارد و بس. ولی هر یک از دو منزل فیما بین منازل چهل گانه سایر قوای چون خود را مورد هجوم عساکر عقل می‌بینند تا سر حد امکان مقاومت نموده و راضی نمی‌شوند که مغلوب شده و از آن منزل ارتحال و کوچ نمایند و لذا با یکدیگر بدین زمزمه در گفتگو هستند که تا هنگامی که کوه « عسیب » برجاست ما در مقابل پی‌درپی آمدن مشکلات بردباری و تحمل خواهیم کرد.



نمایش انسان و خروج از
 مراحل ملکات نفسانیه تا
 چهل منزل

أَجَارَتَنَا إِنَّ الْخُطُوبَ تَنْوِبُ وَإِنِّي مُقِيمٌ مَا أَقَامَ عَشِيبٌ^{۱۴}
و بالجمله خاصیت اربعین در ظهور فعلیت و بروز استعداد و
قوه، و حصول ملکه، امری است مصرح به در آیات و اخبار، و مجرب
اهل باطن و اسرار، و این است که در حدیث شریف حصول آثار
خلوص را که منبع عین معرفت و حکمت باشد در این مرحله خبر
داده. و شک نیست که هر نیک بختی که به قدم همت این منازل
چهل گانه را طی کند، بعد از آنکه استعدادات خلوصی را به فعلیت
آورد سرچشمه معرفت از زمین قلب او جوشیدن آغاز کند.

و این منازل چهل گانه در عالم خلوص و اخلاص واقعند و
مقصود و منتهای این منازل عالمی است فوق عالم مُخْلِصین و آن عالم
أَبِیتُ عِثْدِ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي^{۱۵} است، چه طعام و شراب ربانی

۱۴- در «جامع الشواهد» گوید که این اشعار سروده امراء القیس بن حجر کنندی
است که به آنها با زن مرده‌ای مخاطبه می‌کند:

و ذلك إنه لما احتضرت بالنقرة نظر إلى قبر فسأل عنه فقيل له: هو قبر امرأة غريبة
فقال:

أَجَارَتَنَا إِنَّ الْخُطُوبَ تَنْوِبُ وَإِنِّي مُقِيمٌ مَا أَقَامَ عَسِيبُ
أَجَارَتَنَا إِنَّا غَرِيبَانِ هَهُنَا وَكُلٌّ غَرِيبٌ لِلْغَرِيبِ نَسِيبُ
فَإِنْ تُصَلِّينَا فَالْقَرَابَةُ بَيْنَنَا مِإْنُ تَهْجُرِينَا فَالْغَرِيبُ غَرِيبُ

سپس گوید: خطوط جمع خطب به معنای امر عظیم است. و تنوب به معنای
تَنَزَّلُ است. و «مقیم» ای ثابت فی تحملها. والعسب بالعین و السین و الباء الموحدة کحسب
اسم جبل ... انتهى. بنابراین صحیح همان عسب است همانطور که در بعضی از نسخ وارد
است و اما عشیب بالثین المعجمة ظاهراً صحیح نیست چون عشیب زمین پر گیاه را گویند
و تطبیق بر مورد ما محتاج به تکلف است.

۱۵- در ج ۲ از «من لایحضره الفقیه» باب صیام ص ۱۱۱ از معاویه بن عمار
روایت کرده است که:

معارف و علوم حقیقیه غیر متناهی است.

و از این است که در حدیث معراج ضیافت خاتم انبیاء به شیر و

←

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صِيَامِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ قَالَ: إِذَا نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ صِيَامِهَا بِنِي فَامَّا بَعْدُهَا فَلَا بَأْسَ. وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ الْوِصَالِ فِي الصِّيَامِ وَكَانَ يُوَاصِلُ. فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: إِنِّي لَسْتُ كَأَخِي كُمُ إِنِّي أَظِلُّ عِنْدَ رَبِّي فَيُطْعِمُنِي وَيَسْتَقِينِي.

و نیز در «المحجّة البيضاء» ج ۲ ص ۱۴۲ این روایت را از «فقیه» نقل کرده است.

و در شرح صحیفه مرحوم سید علیخان بنا به نقل «تلخیص الریاض» ج ۱ ص ۳۷

به لفظ «آیهت» آورده است و می گوید قال علیه السلام: آیهتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْتَقِينِي.

این از نقطه نظر روایات شیعه است. و لیکن در روایات اهل سنت لفظ «عند

ربی» وارد نشده است. ولی در بعض آنها به لفظ «آیهت» و در بعضی دیگر به لفظ «أظلُّ»

آمده است.

اما قسم اول در «صحیح بخاری» کتاب التمتی ج ۴ ص ۲۵۱ با اسناد خود از

ابوهریره روایت می کند قال: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْوِصَالِ. قَالُوا: فَإِنَّكَ

تُوَاصِلُ. قَالَ: أَيُّكُمْ مِثْلِي؟ إِنِّي آيَةُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْتَقِينِي. و در «صحیح مسلم» کتاب

الصیام ج ۳ ص ۱۳۳ دو روایت با اسناد خود یکی از ابوسلمه بن عبدالرحمان از ابوهریره،

و دیگری از ابی زرعه از ابوهریره از رسول خدا به عین عبارت فوق که از بخاری نقل کردیم

آورده است.

و در «موطأ» مالک کتاب صیام ص ۲۸۰ با اسناد خود از اعرج از ابوهریره

نقل کرده است که:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِتَاكُمْ وَالْوِصَالِ، إِتَاكُمْ وَالْوِصَالِ. قَالُوا: فَإِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا

رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي آيَةُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْتَقِينِي.

دوم: در «صحیح بخاری» کتاب التمتی ج ۴ ص ۲۵۱ با اسناد خود از انس

روایت کرده است که:

وَاصَلَ النَّبِيُّ أَخْرَ الشَّهْرَ وَوَاصَلَ أَنَسٌ مِنَ النَّاسِ. فَبَلَغَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ فَقَالَ: لَوْ مَدَّ بِي الشَّهْرُ لَوَاصَلْتُ وَصَالًا بَدَعَ الْمُتَعَمِّتُونَ تَعَمُّمَهُمْ. إِنِّي

←

برنج تعبیر شده،^{۱۶} چه شیر در این عالم به منزله علوم حقه است در عالم مجردات، و به این جهت شیر در خواب تعبیر به علم می شود. و مسافر این منازل در وقتی به مقصد می رسد که سیر او در عالم خلوص شود. نه آنکه در این منازل تحصیل اخلاص کند. چه فرموده که: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا پس باید در این چهل منزل خلوص حاصل باشد. پس ابتدای این منازل عالم خلوص است، نه اینکه هر چله نشین را معرفت گشوده شود؛ یا در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند. پس مسافر عالم این حدیث را ناچار است از چند چیز:^{۱۷}

اول: معرفت اجمالیّه مقصد که عالم ظهور ینابیع حکمت است. چه تا کسی اجمالاً مقصد را تصوّر نکند، دامن طلب آن را به



لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِي أَظِلُّ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِنِي .

و دیگر در کتاب «صوم» ج ۱ ص ۳۲۹ با اسناد خود از عبدالله بن عمر روایت کرده است که:

إِنَّ النَّبِيَّ وَأَصْلَ فَوَاصِلِ النَّاسِ فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَتَهَاؤُهُمْ. قَالُوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ! قَالَ: لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِي أَظِلُّ أُطْعَمُ وَأُسْقَى .

و در «صحیح مسلم» کتاب الصیام ص ۱۳۴ به لفظ إِي أَظِلُّ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَ يَسْقِنِي آورده است.

و نیز در همین صفحه از این کتاب و همچنین در «موطأ» کتاب الصَّوْمِ ص ۲۸۰ وارد است که رسول خدا فرمود: إِي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِي أَطْعَمُ وَأُسْقَى .

۱۶- در اخبار لفظ شیر وارد شده است ولی لفظ شیر و برنج را من در خبری ندیده‌ام و چون از حضرت استاد علامه طباطبائی سؤال کردم فرمودند: من نیز به چنین خبری برخورد نکرده‌ام با آنکه در صدد بودم و جستجو کرده‌ام.

۱۷- طیّ عوالم قبل از خلوص، عالم خلوص، سیر در منازل چهل گانه عالم خلوص، عالم ظهور ینابیع حکمت.

میان نمی‌زند.

دوم: دخول به عالم خلوص و معرفت آن.

سوم: سیر در منازل چهل گانه این عالم.

چهارم: طیّ عوالم عدیده که منازل پیش از عالم خلوصند تا

بعد از طیّ آنها داخل عالم خلوص گردد.

فصل دوّم

معرفت اجمالیّه مقصد

اما معرفت مقصد که اشاره به آن شده به قوله ظَهَرَتْ يُنَابِعِ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ، می گوئیم که: مقصد عالم حیات ابدیه است که به لسانی آن را «بقاء به معبود» خوانند. و ظهور عیون حکمت که علوم حقیقیه هستند اشاره به آن است. چه علوم حقیقیه و معارف حقّه روزی نفوس قدسیه است که از جانب ربّ ایشان به ایشان می رسد، و رزق الهی از برای احیاء ابدی است.

بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. و وصول به این عالم جامع مراتب کمالیّه غیر محصوره است که از آن جمله حصول تجرّد کامل به قدر استعداد امکانی بوده باشد^{۱۸} چه مادّیت با حیات ابدی مجتمع

۱۸- این تعلیل (چه مادّیت الخ) راجع به جمله قبل یعنی به قدر استعداد امکانی نیست، بلکه راجع است به مطلب سابق و آن اینکه رزق الهی برای نفوس قدسیه و احیاء ابدی است. و حاصل مطلب آنکه بدن فاسد می شود ولی وجه او که مظهر اوست باقی می ماند. بنابراین اگر نفس انسان در سیر خود به مظاهر اسماء و صفات الهی برسد، و مظهر انوار الهی گردد، از جمله «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» خواهد شد. و روزی آن همان علوم و معارف حقیقیه است و به او خواهد رسید. و باید دانست که حصول تجرّد به قدر استعداد امکانی است. یعنی اگر سالک در عالم لاهوت وارد شود، و اگر فناء در جمیع اسماء

نمی‌گردد؛ و مادّه و جسمیّت از عالم کَوْن است و هر کونی را فسادی تابع، کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، وجه هر چیز آن جهتی است که با آن مواجه دیگران می‌شود. و با آن به ایشان ظهور و تجلّی می‌کند، پس وجه هر کسی مظهر اوست. پس هر چیزی - بجز مظاهر صفات یا اسماء الهیّه - هلاک و بوار از جمله لوازم او است. و بسی از نفوس کُمَّل را اگرچه وصول به شمه‌ای از علوم و معارف میسر و لکن رشحه‌ای و قطره‌ای از عین الحکمة بر ایشان مترشّح نگشته. و یَبْنوع حکمت اشاره به مبدأ جمیع فیوضات و منبع کمالات است.

پس، از جمله مراتب علیّه این عالم، مظهریّت انوار الهیّه

←

الهی حتّی فناء در اسم «أحد» حاصل کند و اگر بقاء بعدالفناء که همان بقاء به معبود است پیدا کند، معهداً تجرّد کامل من جمیع الجهات، حتّی تجرد از استعداد امکانی برای او حاصل نخواهد بود. گرچه در این حال علم او علم الهی است و با هر موجودی معیّت دارد و از ماضی و مستقبل مطلع است، ولی همان علاقه اجمالی به تدبیر بدن مانع از حصول تجرّد تامّ در مافوق افق امکان خواهد شد. و لذا دیده می‌شود که نسبت غلّقه روح او به بدن خود و سایر موجودات تفاوت دارد. و بعد از مرگ که به کلی بدن را رها کند و از اشتغال به تدبیر آن به تمام معنی الکلمه فارغ شود تجرّد تامّ لاهوتی پیدا خواهد نمود.

شیخ ولیّ الله دهلوی در «همّعات» گوید: این فقیر را آگاهانیده‌اند که قطع علاقه روح از بدن پس از پانصد سال از مرگ حاصل خواهد شد. و محیی الدین عربی در موارد عدیده گوید که: بعد از بقاء به معبود نیز عین ثابت برای سالک باقی خواهد بود.

و این مطلب منافات با اسم اعظم الهی بودن انسان ندارد زیرا در بین موجودات حتی الملائکه، انسان اسم اعظم است. غایه الأمر تمام مراتب را با بدن کسب می‌کند، و فقط یک مرحله از حصول تجرّد تامّ و تمام حتّی تجرّد از عین ثابت و شوائب امکان پس از مرگ برای او حاصل می‌شود.

است که هلاک و بوار را به نصّ قرآن در آن راه نیست.^{۱۹} و از جمله مراتب آن احاطه کلیه است به قدر استعدادات امکانیه به عوالم الهیه. چه حکمت، علم حقیقی مبرا از شوائب و شک است و حصول آن بدون احاطه کلیه صورت نمی‌بندد. و نتیجه این احاطه اطلاع بر ماضی و مستقبل است و تصرف در مواد کائنات. چه محیط را غایت تسلط بر محاط علیّه حاصل است. با همه کس مصاحب و در همه جا حاضر، مگر آنچه را که اشتغال به تدبیر بدن مانع گردد. و حصول تمامیت این مراتب بعد از ترک تدبیر بدن می‌شود. و سایر درجات و فیوضات این عالم بی‌حدّ و نهایت است و شرح آن غیر میسر. و اما عالم خلوص و اخلاص:^{۲۰}

۱۹- در آیه شریفه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ أَوْجُهَةً، چه ضمیر در وجهه راجع به خدا بگیریم و چه راجع به شیء بگیریم در هر حال معنی یکی است و آن اینکه همه موجودات فانی می‌شوند مگر وجه خدا که همان اسماء الهیه است که با آن در موجودات تجلی و ظهور نموده است، یا وجه اشیاء که آن نیز همان جنبه مظهریت خداست در آنها که باقی خواهد بود. و نیز در آیه کریمه: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ملاحظه می‌شود که صفت ذوالجلال و الاکرام چون مرفوع است صفت وجه است، نه صفت برای ربّک. بنابراین برای وجه خدا که همان اسماء و صفات اوست، و ذوالجلال و الاکرام است، بوار و هلاکی نیست. وَأَيُّمًا تُولُوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ.

۲۰- بدانکه عالم خلوص یعنی عالم پاکی و طهارت و آن عالم مخلصین است (بافتح) که بالاتر و بالاتر از عالم مخلصین است (بالکسر) چه اول بنده باید اخلاص بنماید و سپس خالص بشود. بنابراین عالم خلوص و عالم اخلاص بنده دو عالم است. اما چون مصنّف (ره) خلوص و اخلاص را یک عالم شمرده و این دو کلمه را مشابه عطف تفسیر گرفته است مرادش از اخلاص، اخلاص ربّ است نه اخلاص عبد که فعل بنده باشد بلکه اخلاص ربّ فعل خداست، و نتیجه و حاصل او خلوص عبد است.

بنابراین پس از آنکه عبد اخلاص نمود، در مرحله بعد خدا او را اخلاص می‌کند و این اخلاص همان خلوص است به عنوان فعل خدا و نتیجه آن؛ و ملازم و مقارن یکدیگر لذا مصنّف فرموده عالم خلوص و اخلاص.

فصل سوّم

دخول به عالم خلوص و معرفت آن

پس بدانکه خلوص و اخلاص بر دو قسم است:
اوّل: خلوص دین و طاعت از برای خدای تعالی.
دوّم: خلوص خود از برای او.

و اشاره به اوّل است کریمه لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، و این قسم در مبادی درجات ایمان است، و بر هر کس تحصیل آن از لوازم، و عبادت بدون آن فاسد، و یکی از مقدمات وصول به قسم دویم است.

و به دوم اشاره شده که: إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، چه خلوص را از برای خود بنده ثابت فرموده. و در اوّل از برای دین اثبات کرده، و بنده را خالص کننده آن قرار داده.

و همچنین اشاره به قسم دوّم است حدیث: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ یعنی خود خالص شود. و اوّل به صیغۀ فاعل ادا می شود و ثانی به صیغۀ مفعول ادا می شود.

و این قسم از خلوص مرتبه‌ای است و رای مرتبه اسلام و ایمان، و نمی‌رسد به آن مگر منظور نظر عنایة الله، و موحد حقیقی نیست مگر صاحب این مرتبه، و مادامی که سالک به این عالم داخل نشده دامن

او از خار شرک مستخلص نشود، وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (سوره یوسف آیه ۱۰۶) به نص کتاب الله سه نصب با هم از برای صاحب این مرتبه ثابت است.^{۲۱}

اول: آنکه از محاسبه محشر آفاقی^{۲۲} و حضور در آن عرصه معاف و فارغ است: فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (سوره صافات آیه ۱۲۸) چه این طائفه به توسط عبور بر قیامت عظیمای آنفسیه، حساب خود را پس داده‌اند، پس حاجت به محاسبه دیگر ندارند.

دوم: آنچه از سعادت و ثواب به هر کس عطا کرده می‌شود در مقابل عمل و کردار اوست، مگر این صنف از بندگان که کرامت و الطاف برایشان ورای طور عقل، و فوق پاداش کردار اوست، وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (سوره صافات آیه ۴۰).

سوم: این مرتبه‌ای است عظیم و مقامی است کریم و در آن اشاره به مقامات رفیعه و مناصب منیعه است و آن آن است که ایشان را می‌رسد، و شاید ستایش و ثنای الهی، با آنچه سزاوار آن ذات مقدس

۲۱- بدانکه علاوه بر این سه منصب در قرآن مجید منصب دیگری هم برای آنان ذکر شده است، و آن این است که آنها از دستبرد شیطان خارجند و دیگر شیطان را در آنها طمعی نیست چنانچه در سوره حجر آیه ۴۰ فرماید: وَلَا غَوِيَّتُهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ.

و در سوره ص آیه ۸۳ فرماید: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَّتَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ.

لکن چون لازمه منصب اولی را که مصنف بیان فرمود که معافیت از محاسبه محشر است عدم تسلط شیطان است لذا این را منصب علیحده نشمرده‌اند.

۲۲- و نیز از محاسبه محشر آنفسی معاف و فارغ است چنانچه بعداً فرموده است، چه این طائفه به توسط عبور بر قیامت عظیمای آنفسیه حساب خود را پس داده‌اند.

است سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (سوره صافات آیه ۱۶۰) یعنی ایشان می‌توانند ثنای الهی به آنچه سزاوار بارگاه اوست به جا آورند و صفای کبریائی را بشناسند؛ و این غایت مرتبه مخلوق است و نهایت منصب ممکن.^{۲۳} و تا ینابیع حکمت به امر خداوند بی ضنّت از زمین دل ظاهر نشود، بنده این جرعه را نتواند کشید و تا طیّ مراتب عالم ممکنات را نکند و دیده در مملکت وجوب و لاهوت نگشاید به این مرتبه نتواند رسید.

آری تا کشور امکان را در نبرد، پا در بساط عِنْدَ رَبِّهِمْ نتواند گذاشت و لباس حیات ابدیه نتواند پوشید و حال آنکه بندگان مخلصین را عطای حیات ابدیه ثابت و درنزد پروردگار خود حاضرند وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (سوره آل عمران آیه ۱۶۹) و رزق ایشان همان رزق معلوم است که در حقّ مخلصین فرموده: أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ^{۲۴} (سوره صافات آیه ۴۱) و قتل

۲۳- بدانکه مصنّف (ره) مقصود را عالم ظهور ینابیع الحکمة که همان بقاء بالله است قرار داده، و سیر اربعین را برای وصول به این مقصود در عالم خلوص معین فرموده است. پس سالک باید در عالم خلوص که مقام مخلصین است وارد شود و سه منصب والا را که معین فرموده به دست آورده، پس مدت یک اربعین در این عالم سیر کند تا به مقام ظهور ینابیع و بقاء بالله برسد. و لذا چون دخول در عالم خلوص همان دخول در عالم وجوب و لاهوت است بنابراین ورود در این عالم را غایت مرتبه مخلوق و نهایت منصب ممکن تعبیر فرموده، گرچه از این منصب تا مرتبه کمال که عالم بقاء و ظهور باشد یک اربعین مسافت است، و لذا ورود در عالم خلوص را عالم ظهور ینابیع حکمت برلسان تعبیر فرموده، بلکه در عالم خلوص، ظهور ینابیع در زمین دل است فقط، و بعد از طی اربعین و به فعلیت آوردن همه مراتب استعداد خلوص از دل بر زبان جاری می‌شود.

۲۴- صفت معلوم که در اینجا برای رزق آورده شده است به معنی مشخص و

فی سبیل الله اشاره به همین مرتبه از خلوص است و این دو رزق متحد است^{۲۵} و قرین کون عند الرب است که عبارت دیگر قُرب است که حقیقت ولایت است که مصدر و اصل شجره نبوت است، اَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ^{۲۶} و نبوت متفرع بر آن است و متولد از آن. بلکه آن نور است و این شعاع، و آن صورت است و این عکس، و آن عین است و این اثر، چه ولی مخاطب به خطاب اُقْبِلْ است و نبی به خطاب اُدْبِرْ بَعْدَ اُقْبِلْ. پس نبوت بی ولایت صورت نبندد و ولایت بدون نبوت می شود.^{۲۷}

و در حق مخلصین است که: لَيْسَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يُنْظَرُوا إِلَى

←

مقدّر نیست در مقابل غیر مقدّر و خارج از حدّ و حصر، بلکه برای اهمیت این رزق و بیان عظمت آن آورده شده است در مقابل غیر معلوم به معنای ناچیز و غیر مهم.

۲۵- یعنی رزق معلوم و رزق اَحیاء عندالرب.

۲۶- این روایت را در «بحارالانوار» ج ۹ ص ۳۳۴ از «کشف العُتمة» از

«مناقب خوارزمی» آورده است و نیز در ص ۳۳۸ از «امالی» طوسی آورده که:

يَا عَلِيُّ خَلَقَ اللَّهُ النَّاسَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَخَلَقَنِي وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، اُنَا أَصْلُهَا وَأَنْتَ فَرْعُهَا. فَطُوبَى لِعَبْدٍ تَمَسَّكَ بِأَصْلِهَا وَ أَكَلَ مِنْ فَرْعِهَا.

و در «ینابیع المودّة» ص ۲۳۵ و ص ۲۵۶ روایاتی در این باره آورده است.

۲۷- چون نبوت مستلزم وحی است و وحی عالی ترین درجات تکلم خداست که

بدون حجاب و واسطه با بنده می شود، همان طور که فرمود:

وَمَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا لَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا.

و این نوع تکلم که وحی است فقط در حال فناء بنده در هنگام تجلیات

خداست که او را ولایت گویند. پس هر نبوتی متفرع بر ولایت است. بلی لازم نیست

که نبی دارای ولایت عامه مطلقه باشد بلکه ولایت فی الجمله در حصول مقام نبوت کافی

است.

رَبِّهِمْ إِلَّا رِءَاءُ الْكِبْرِيَاءِ .^{۲۸}

و کلام خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم است:

رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ حِجَابٌ إِلَّا حِجَابُ مَنْ
يَاقُوتَةَ بَيْضَاءَ فِي رَوْضَةِ خَضْرَاءَ .

هر دو از یک حجاب بیش نیست اگرچه در حجاب هم تفاوت باشد .

و در این بشارتی عظیم است مخلصین را که به شرف جوار سید المرسلین مشرفند و این عالمی است فوق عالم ملائکه مفریین چه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: هَلْ رَأَيْتَ الرَّبَّ؟ قَالَ: بَيْنِي وَبَيْنَهُ سَبْعُونَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ، لَوْ دَنَوْتُ وَاحِدًا لَأَحْتَرَقْتُ .^{۲۹}

۲۸- مراد از « رداء کبریا » همان مقام بزرگی و عظمت و تجرد ذات است که مافوق هر اسم و رسم است. زیرا نهایت سیر انسان فناء در اسم « آخذ » است، و معلوم است که « آخذ » اسم است. و این همان نهایت تجرد امکانی است که سابقاً اشاره شد. و مقام عالتر از این همان تجرد محض و مطلق است، حتی خارج از افق امکان، و حتی خارج از تعین و تعلق آن به عین ثابت،

و بالاتر از اسم « آخذ » که آن بعد از موت حاصل خواهد شد. و مراد از یاقوت بیضاء همان مقام احدیت است که از هر ظهور و تجلی عالی تر، و از هر اسمی نورانی تر، و به اطلاق نزدیکتر است. و مراد از « روضه خضراء » مقام ذات احد است که به ملاحظه شئون وحدت در گلستان کثرت و سبزه زار عالم واحدیت است. و مراد از « یاقوت بیضاء » در روضه خضراء همان نقطه وحدت است میان دو قوس احدیت و واحدیت که عالی ترین مقام است که عین فناء در احدیت حائز مقام واحدیت است، همان طور که محیی الدین عربی در صلوات بر رسول خدا فرموده است: نُقْطَةُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسِي الْاِحْدِيَّةِ وَالْوَاحِدِيَّةِ.

۲۹- کلام جبرئیل را به صورت لَوْ دَنَوْتُ أُثْمَلَةٌ لَا حُرْقَتُ در « مرصاد العباد » ص ۶۵ و ص ۹۶ و ص ۱۸۹ و ص ۱۹۱، و در رساله « عشق و عقل » در ص ۶۴ و

زیاده بر این در حقّ مخلصین نتوان بیان کرد چه، عبارات از آن قاصر و افهام خلق غیر متحمل است.^{۳۰}

قَالَ رَبُّ الْعِزَّةِ: أَوْلِيَائِي تَحْتَ قُبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي.^{۳۱}

یعنی لَا يَعْرِفُ عَوَالِمَهُمْ وَ دَرَجَاتِهِمْ غَيْرِي.

و چنانچه دانستی وصول به این عالم به قتل فی سبیل الله موقوف است.^{۳۲}

پس مادامی که بنده در راه کشته نشود داخل عالم خلوص لله نگردد، و کشته شدن عبارت است از قطع علاقه روح از بدن^{۳۳} پس

←

ص ۸۴ و ص ۹۳ آورده است.

و نیز در « عوارف المعارف » در هامش ص ۲۲۸ از جلد چهارم « احياء العلوم » آورده است.

۳۰- محتمل، نسخه بدل.

۳۱- این حدیث را در « مرصاد العباد » در باب « ۳ » فصل « ۹ » ص ۱۱۶ و در باب « ۳ » فصل « ۱۰ » ص ۱۲۳ و در باب « ۴ » فصل « ۳ » ص ۱۹۰ و در باب « ۵ » فصل « ۸ » ص ۲۶۸، و در « احياء العلوم » ج ۴، ص ۲۵۶، و در « كشف المحجوب » هجویری ص ۷۰، از طبع لنینگراد آورده است.

۳۲- آنچه را که مصنف (ره) از اینجا به بعد تا ص ۶۴ ذکر می کند تا قوله « اَنَا منازل چهل گانه عالم خلوص » راجع به عالم خلوص نیست بلکه راجع به خصوصیات عوالم متقدم بر خلوص است که بعداً مفصلاً به ذکر آن می پردازد. ولیکن در اینجا چون اجمالاً بیان فرمود که وصول به عالم خلوص متوقف بر قتل فی سبیل الله است، خواست شمه‌ای از خصوصیات آن عوالم را که از جمله حالات منافقین آن است بیان فرماید استطراداً و شرح مفصل قتل فی سبیل الله به تمام مراتبه و مقدمات آن از جهاد و هجرت و ایمان و اسلام با تمام درجات آنها که مقدمه ورود در عالم خلوصند بعداً آنجا که می فرماید « و اَنَا شرح عوالم مقدمه بر خلوص » ذکر خواهد شد.

۳۳- بدانکه در اصطلاح عرفا مراد از دل و قلب و همان عالم مثال و ملکوت

←

روح روح از روح. همچنان که موت عبارت است از انقطاع آن. و قطع علاقه بر دو گونه است: یکی به تیغ ظاهر و دیگری به سیف باطن. و مقتول در هر دو یکی است. و لکن در اول قاتل لشکر کفر و شیطان و در ثانی جُند رحمت و ایمان است. و مورد سیف در هر دو قتل واحد است که آن ارکان عالم طبیعت است و لکن یکی به اجرای سیف به آن ملوم و مستحقّ عقاب است و دیگری به آن واسطه مرحوم و مثاب است: **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**.^{۳۴}

و چون قتل فی سبیل الله به سیف ظاهر، مثالی است متنزل از قتل به سیف باطن همچنان که آن نیز مثالی است متنزل از قتل به

←

است، و مراد از جان و روح عالم عقل و جبروت است چنانچه حافظ رحمة الله علیه گوید:

دردم از یار است و درمان نیز هم دل فدای او شد و جان نیز هم
که مراد از دل و جان، مثال و عقل است.
و نیز در ساقی نامه گوید:

در خاکروبان میخانه کوب ره میفروششان میخانه روب
مگر آب و آتش خواصت دهند زهستی به مستی خلاصت دهند
که حافظ چه برعالم جان رسید چه از خود برون شد به جانان رسید

که مراد از عالم جان، عالم عقل و جبروت است و مراد از جانان، عالم لاهوت است. بنابراین مراد مصنف (ره) از قطع علاقه روح از بدن قطع علاقه جبروت و عقل است از بدن. و مراد از قطع علاقه روح از روح قطع علاقه لاهوت است از عقل و جبروت که همان وصول به جانِ جان است که آن را اصطلاحاً «جانان» گویند.

۳۴- این حدیث را در «مصباح الشریعة» ص ۶ از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم روایت می کند و در «منیة المرید» ص ۲۷ نیز از رسول خدا روایت می کند. و در «بحار الأنوار» جلد ۱۵ در قسمت دوم که در ایمان و کفر است در ص ۷۷ از «مصباح الشریعة» و از «غوالی اللئالی» و در ص ۷۸ «منیة المرید» نقل فرموده است.

سیف باطن باطن - چنانکه ذکر آن می‌شود- پس ظاهر مراد از قتل فی سبیل الله هر جا که در قرآن مجید ذکر می‌شود قتل به سیف ظاهر است و باطن آن قتل به سیف باطن و باطن باطنش قتل به سیف باطن باطن که آن مرحله دیگر است که به آن اشاره می‌شود **إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًَا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًَا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ.**^{۳۵}

و از این است که مبدأ هر دو قتل را در کتاب کریم به جهاد و مجاهده تعبیر فرموده‌اند: **إِنْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** (توبه ۴۱) و می‌فرماید: **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** (سوره عنکبوت آیه ۶۹) و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: **رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ.**^{۳۶} اصغر مثال و نمونه

۳۵- این حدیث را عامه نقل کرده‌اند كما صرح فی المقدمة الرابعة من تفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۸.

و اما از خاصه در این باب روایاتی است از جمله آنکه در «بحارالانوار» ج ۱۹ ص ۵ از تفسیر «عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام و از «نوادر» راوندی از حضرت کاظم علیه السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم روایت می‌کند که قال: **أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي زَمَانِهِ هُدًى... إِلَى أَنْ قَالَ: وَ لَهُ (أَيُّ الْقُرْآنِ) ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حِكْمَةٌ، وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أَنْبِقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ.**

و نیز در ص ۲۴ از «محاسن» و در ص ۲۵ از «عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: **يَا جَابِرُ إِنَّ الْقُرْآنَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِ بَطْنٍ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ...**

و در ص ۲۶ از «بصائر الدرجات» از فضیل بن یسار نقل کرده: **سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَا مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ... فَقَالَ: ظَهْرُهُ تَعْرِيفُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ...**

۳۶- لفظ «رجعنا» را در «جامع الأخبار» آورده چنانکه در «بحار» در جزء ۲

اکبر است، و هر حکمی که در جهاد مذکور است مختص به یکی از آنها نیست، بلکه از برای هر دو ثابت است .

←

ص ۴۲ مذکور است.

توضیح آنکه: این روایت از سه امام نقل شده است.

اول از حضرت صادق علیه السلام کما نقل فی البحار ج ۶ ص ۴۴۳ عن الکافی

بإسناده عن أبي عبد الله عليه السلام:

إِنَّ النَّبِيَّ بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَحِبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَيَّ الْجِهَادَ الْأَكْبَرَ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ.

سپس در بحار فرموده: « نوادر الراوندى » بإسناده عن موسى بن جعفر عن آبائه

عليهم السلام مثله.

دوم از حضرت موسی کاظم علیه السلام است و آن نیز به نقل « بحار » در ج ۱۵ در

قسمت دوم ص ۴۰ از « معانی الاخبار » و « امالی » صدوق نقل می کند. با اسناد صدوق از

موسی بن جعفر عن آبائه عليهم السلام عن أمير المؤمنين از رسول خدا علیهما الصلاة والسلام... سپس

روایت فوق را نقل می کند و فقط لفظ « عليهم » بعد از « بقی » اضافه دارد.

و دیگر آنکه در آخر روایت این جمله را نیز اضافه آورده است: ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وآله وسلم: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ. و سپس در « بحار » می فرماید: و

فی « الاختصاص » عنه عليه السلام مثله. و فی « نوادر الراوندى » بإسناده عن موسى بن جعفر

عن آبائه عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثل الى قوله جِهَادُ النَّفْسِ. یعنی آن ذیل در

کلام راوندی نیست.

هذا، و چون به « معانی الاخبار » ص ۱۶۰ طبع حیدری در ۱۳۷۹ هجریه مراجعه

شد روایت را همانطور که مجلسی نقل نموده بدون کم و زیاد نقل می کند و فقط در آخر

آن به جای لفظ « ص » که علامت اختصار صلی الله علیه وآله وسلم است لفظ علیه السلام به کار

برده که ذیل را از کلام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شمرده است. و این به حقیقت

نزدیک است، چون روایتی که سابقاً از حضرت صادق علیه السلام نقل شد این

ذیل را نداشت، و ممکن است حضرت کاظم علیه السلام این جمله را در توضیح کلام

←

و همچنانکه قتل ظاهر بر جهاد اصغر مرتب است و آن بر هجرت الی الرسول، ثمّ معه، و هجرت بر ایمان و ایمان بر اسلام، و تحقّق آن بدون این ترتیب ممکن نیست، همچنین قتل به سیف باطن مرتب بر جهاد اکبر است و آن بر هجرت الی الرسول، ثمّ معه، و آن بر ایمان و ایمان بر اسلام.

پس فوز به درجات منیع و وصول به مراتب رفیع به بدون طیّ این مراحل عظیمه غیر متصور، چنانکه می‌فرماید در نامه الهی:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ
 أَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ.
 يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ
 مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (سوره توبه آیه
 ۲۰ الی ۲۲)

مراحل جهاد اصغر:

اسلام که اول مرتبه است و عبارت است از تلقی شهادتین به زبان فاضل میان کافر و مسلم است. و ایمان که مرحله دوم^{۳۷} است

←

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم برای راوی بیان کرده‌اند.

سوم: از حضرت رضا علیه السلام از « فقه الرضا » قال المجلسی فی ص ۴۱ از همین

قسمت:

تُرْوَى أَنَّ سَيِّدَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَأَى بَعْضَ أَصْحَابِهِ مُنْصَرِّفًا مِنْ
 بَعْثٍ كَانَ بَعَثَهُ وَقَدْ انْصَرَفَ بِشُعْبَيْهِ وَغَبَارِ سَفَرِهِ وَسِلَاحِهِ عَلَيْهِ يُرِيدُ مَثَلَهُ فَقَالَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انْصَرَفْتَ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ فَقِيلَ لَهُ:
 أَوْ جِهَادًا فَوْقَ الْجِهَادِ بِالسَّيْفِ؟ قَالَ: نَعَمْ، جِهَادُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ.

ولیکن در « احیاء العلوم » ج ۳ ص ۶ این روایت را به همین لفظ آورده است.

۳۷- در ج ۲ « اصول کافی » ص ۵۲ با سند متصل خود از حمران بن أعین

←

و عبارت است از علم به مؤدای شهادتین^{۳۷} فاصل میان مؤمن و منافق، چه منافق آن است که تفاوت باشد میان سریرت و علانیه او.

پس هرگاه خانه دل به مشاهده معنی آنچه به زبان می گوید روشن نباشد، یعنی ایمان نباشد منافق خواهد بود، و شناختن دیگران آن را به آثار و علامات دالّه بر بی اعتقادی بما یَتَلَفَّظُونَ به می شود، چه مقتضای شهادتین علم به وحدانیت معبود و صدق به کلّ ماجاء به الرسول است و اثر آن در ظاهر، ترک عبادت غیر واحد و اطاعت کلّ ما جاء به الرسول است. پس هر که دیگری را بندگی کند منافق خواهد بود، و آن، گاه هوی و هوس خود باشد: أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (سوره جاثیه آیه ۲۳) و گاه ابلیس: أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ (سوره یس، آیه ۶۰) ظاهر است که این انکار، بر کسی نیست که شیطان را خالق خود داند، چه چنین مذهبی در میان بنی آدم نشنیده ایم؛ بلکه بر پیروان اوست. پس هر گاه متابعت شیطان کند او را معبود گرفته.

و گاه انسان دیگر، به طمع مال و جاه از آن، و گاه درهم و

دینار و غیر اینها.^{۳۸}

←

روایت می کند قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إنَّ اللهَ فَضَّلَ الْإِيمَانَ عَلَى الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ كَمَا فَضَّلَ الْكَعْبَةَ عَلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

۳۸- مؤمن آن است که إله را منحصر در خدا بداند قولاً و فعلاً و اعتقاداً و سرراً و علانیه زیرا که الهی جز خدا نیست هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (سوره غافر آیه ۶۵) و لذا در شریعت از هرگونه اتخاذ آلهای منع شده است و لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (سوره قصص آیه ۸۸) خواه صنم و بت غیر شاعر و مدرک باشد، چنانکه قوم موسی از او چنین الهی طلب نمودند قالوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ (سوره اعراف آیه ۱۳۸) و خواه ابلیس باشد، و خواه هوای نفس، که جُتَدِ ابلیس و آلت دست

←

و هر که در غیر رضای خدا اینها را متابعت کند آنها را معبود خود قرار داده.

و همچنین هر گاه - نه از راه عذر و خطا یا نسیان - ترک ما جاء به الرسول را نماید داخل زمره منافقین خواهد بود. چنانکه در حدیث مرفوعه محمد بن خالد از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که:

فَاعْتَبِرُوا إِتْكَارَ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمُ الْحَبِيبَةَ. ۳۹

و چنین کسی اگر چه هجرت و جهاد می کند و لکن نه هجرت او الی الرسول و نه جهاد او فی سبیل الله است چنانکه می فرماید: مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ. وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى امْرَأَةٍ مُصِيبُهَا أَوْ غَنِيمَةٍ يَأْخُذُهَا فَهِجْرَتُهُ

←

اوست، و خواه انسان دیگری باشد به طمع مال یا جاه از او، و یا خوف از او چنانکه فرعون خود را چنین الهی می دانست و موسی را به عبودیت خود دعوت نمود قَالَ لَيْسَ اتَّخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (سوره شعراء آیه ۲۹).

و یا به طمع بهشت و وصول به مقامات یا غفران باشد چنانکه نصاری هستند اِتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ بَنَ مَرْيَمَ (سوره توبه آیه ۳۱).

و خواه اموال و اولاد باشد چنانکه فرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (سوره منافقون آیه ۹) زیرا که هر چه انسان را از خدا مُلهی شود، اله انسان خواهد بود؛

خواه زن باشد یا شکم باشد. چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در وصایای خود به ابن مسعود فرمودند در اوصاف مردم آخر الزمان که: مَحَارِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ وَ آلِهَتُهُمْ بُطُونُهُمْ (مکارم الاخلاق طبرسی ص ۲۴۹).

۳۹- این گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام ذیل حدیثی است راجع به معنی اسلام، و ما تمام این حدیث را بعداً در حاشیه صفحه ای که مصنف، اسلام اکبر را بیان می کند بیان خواهیم نمود.

إِيَّهَا.^{۴۰}

و چون دانستی که جهاد اصغر مثال جهاد اکبر است، می دانی که همین فصل و انفصال در جهاد اکبر نیز هست و در این مراحل نیز منافقین هستند.

۴۰- این حدیث را در « منیة المرید » ص ۲۷ طبع نجف آورده، و در « بحار الأنوار » ج ۱۵ قسمت دوم که در اخلاقیات است در ص ۸۷، از « منیة المرید » نقل کرده است. قال النبی صلی الله علیه وآله و سلم:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى. فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةً يَتَّبِعُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.

سپس مرحوم شهید ثانی ناقل این حدیث می فرماید:

و هَذَا الْخَبْرُ مِنْ أُصُولِ الْإِسْلَامِ وَ أَحَدُ قَوَاعِدِهِ وَ أَوَّلُ دَعَائِمِهِ. قِيلَ: وَ هُوَ ثَلَاثُ الْعِلْمِ. وَ وَجْهَهُ بَعْضُ الْفَضْلَاءِ بِأَنْ كَسَبَ الْعَبْدُ يَكُونُ بَقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ بِنَانِهِ، فَالنِّيَّةُ أَحَدُ أَقْسَامِ كِسْبِهِ الثَّلَاثِ وَ هِيَ أَرْجَحُهَا لِأَنَّهَا تَكُونُ عِبَادَةً بِمَقْرَدِهَا (بافراده) بِخِلَافِ الْقِسْمَيْنِ الْأُخْرَيْنِ. وَ كَانَ السَّلْفُ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ تَابِعِيهِمْ يَسْتَجِيبُونَ اسْتِفْتَاخَ الْمُصَنِّفَاتِ بِهَذَا الْحَدِيثِ تَبْيِيحًا لِلْمُطَّلِعِ عَلَى حُسْنِ النِّيَّةِ وَ تَصْحِيحًا وَ أَهْتِمَامِهِ بِذَلِكَ وَ اعْتِنَائِهِ بِهِ. انتهى كلامه (ره).

و نیز این روایت را در « بحار » ج ۱۵ جزء ۲ ص ۷۷ از « غوالی النالی » آورده. ولیکن این حدیث در کتب اصول احادیث شیعه نیست و معلوم است که مرحوم شیخ شهید ثانی و ابن ابی الجمهور الأحسائی که دأب آنها نیز استفاده از روایات اخلاقیه کتب اهل تسنن است آن را از کتب عامه نقل کرده اند.

در اصول عامه این روایت را در « صحیح بخاری » در کتاب الایمان، ص ۲۰ ج ۲ و در کتاب العتق، ص ۸۰ و در ج ۲ کتاب مناقب الانصار، ص ۳۳۰ و در ج ۳ کتاب نکاح، ص ۲۳۸ و در ج ۴ کتاب الایمان والنذور، ص ۱۵۸، و مسلم بن حجاج در « صحیح » در ج ۶ کتاب اماره ص ۴۸، و نسائی در « سنن » ج ۱ کتاب الطهارة، ص ۵۹ و در ج ۵ کتاب الطلاق

و چون هر دو جهاد در دو مرحلهٔ اوّل که اسلام و ایمان باشد شریکند، مگر در بعضی مراتب و درجات که به آن اشاره رفته خواهد شد، پس فاصل میان مؤمن و منافق این مجاهدین نیز ایمان است، و شناختن ایشان نیز به آثار و علامات بر عدم اذعان است.

و چون - چنانکه دانسته خواهد شد - ایمان که در مراحل جهاد اکبر واقع شده است اشدّ از ایمان واقع در جهاد اصغر است، پس ملازمت مقتضای شهادتین در مجاهدین این راه نیز بیشتر ضرور و در کار است، و به اندک تخلف از مقتضای آخدهما شخص داخل در مسلک منافقین است.

و از این جهت است که سالکین راه خدا کسی را که به قدر رأسِ اِبرَه از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک نمی‌دانند بلکه کاذب و منافق می‌خوانند.

و اشاره بر این است آنچه را ثقه الاسلام به سند متصل از مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا زَادَ حُشُوعُ الْجَسَدِ عَلَى حُشُوعِ الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا

←

ص ۱۵۹ و در ج ۷ کتاب الایمان، ص ۱۲ همگی با اسناد متصل خود از یحیی بن سعید از علقمة بن و قاص از عمر بن خطاب (با ادنی اختلافی در لفظ):

و نیز ترمذی در باب فضائل الجهاد و ابن ماجه در کتاب زهد و احمد بن حنبل در ج ۱ از « مُسْتَدْرَك » خود، بنا به نقل « المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبویة » روایت می‌کند که قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَاتَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَاجَرَتْهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهَاجَرَتْهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.

نفاق^{۴۱}

و همچنانکه منافق در مجاهدین اصغر کسانی هستند که هجرت ایشان مع الرسول یا از خوف سیاست او، یا از طمع غنائم یا ظفر به محبوب باشد نه لله فی الله و نه قلع و قمع دشمنان دین خداست، و ظاهر ایشان در میدان جهاد، و باطن ایشان در تحصیل مُشتهیات یا دفع سیاست از خود است؛ همچنین منافقین جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهده ایشان نه از برای تسلیط قوه عاقله بر قوای طبیعیّه و کسر سورت آنها و تخلیص خود از برای خدا در راه خدا باشد.

۴۱- این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» در ص ۳۹۶ آورده، و در آن «علی

مافی القلب» است.

۴۲- بدانکه در بسیاری از کلمات عرفا و علمای اخلاق دیده می‌شود که تسلط بر عالم مثال و عقل و ورود در عالم توحید را متوقف بر کسر قوای طبیعیّه و از بین بردن آنها دانسته‌اند. و این تعبیر چه بسا موجب اشتباه می‌شود. چه، بعضی ممکن است چنین پندارند که با وجود قوای طبیعیّه و وجود طبع و نفس و ماده و زندگی در عالم اکل طعام و مشی در اسواق وصول به مراتب و مراحل عالیّه ممتنع است. با آنکه چنین نیست، بلکه نیل به تمام مراحل عالیّه و عوالم ماوراء ماده و وصول به مقام قلب و عقل و توحید مطلق و تحقق موت ناسوتی، و ملکوتی و جبروتی و تحقق و عبور از قیامت انفسیه صغری و وسطی و کبری در این نشأه ممکن است، و با وجودی که شخص در اینجا زراعت می‌کند و تجارت می‌نماید و نکاح می‌نماید می‌تواند به واسطه مجاهده با نفس اماره از همه این مراحل عبور کند و برزخ و قیامت و سؤال منکر و نکیر و عوالم حشر و نشر و سؤال و عرض و میزان و صراط و حساب و تطایر کتب و اعراف و بهشت و شفاعت و دوزخ را در اینجا طی کند، و بدون حساب و کتاب وارد در بهشت گردد فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (سوره غافر آیه ۴۰) و نیز فرمایش حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا (این حدیث را در «مرصاد العباد» در باب ۴ فصل ۲ ص ۱۷۹ و ص ۱۸۲ و در باب ۴

و همچنانکه منافقین صنف اول به ظاهر مُتَلَقّی شهادتین و به بدن در مسافرت با رسول صلی الله علیه وآله وسلم و مقاتله با کفار بوده‌اند و نفاق ایشان به آثار و علامات و اتیان اعمال منافیه از برای حقیقت ایمان شناخته می‌شد و به اظهار کلمه کفر داخل در سلک کفار می‌شدند؛

همچنین منافقین صنف ثانی در ظاهر به لباس سالکین راه خدا متلبّس، و به اطراق رأس و تنفّس صُعداء متشبّث‌اند؛ گاهی خشن می‌پوشند و زمانی صوف در بر می‌کنند، و اربعینها می‌گیرند، و ترک حیوانیها می‌کنند، و ریاضتها می‌کشند، و اوراد و اذکار جلیّه و خفیّه و وظیفه خود می‌کنند، و به کلمات سالکین متکلم می‌شوند، و سخنان فریبنده برهم می‌بافند و إِذَارَ آيَتِهِمْ تَعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ (سوره

←

فصل ۲ ص ۱۹۳ آورده است) به آن توصیه می‌کند. و نیز فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه»: «وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَيْدِيكُمْ» به آن راجع است. و از اینها صریح‌تر خطابات معراجیه است که به عنوان «یا احمد یا احمد» در لیلۃ المعراج خداوند خطاب به حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود و در «بحار الانوار» مفصلاً در ج ۱۷ ص ۶ به بعد آمده است، و از جمله می‌فرماید در احوال محبّین و اولیاء خدا:

قَدْ صَارَتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَهُمْ وَاحِدَةً يُمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً وَيَمُوتُ أُخْدُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ مُجَاهَدَةِ أَنْفُسِهِمْ وَمُخَالَفَةِ هَوَاهُمْ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَوَعَزَّتْني وَجَلَالِي لِأَخْبِيَّتِهِمْ حَيَاةً طَيِّبَةً إِذَا فَارَقَتْ أَرْوَاحَهُمْ مِنْ جَسَدِهِمْ لَا أَسْلَطُ عَلَيْهِمْ مَلِكَ الْمَوْتِ وَلَا يَلِي قَبْضَ رُوحِهِمْ غَيْرِي، وَيَفْتَحُنْ لِرُوحِهِمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ كُلِّهَا وَلَا رَفْعَ لِحُجُبِ كُلِّهَا دُونِي... إِلَى أَنْ قَالَ: وَلَا يَكُونُ بَيْنِي وَبَيْنَ رُوحِهِ سِتْرٌ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَسَمِعِهِ حَتَّى يَسْمَعَ بِقَلْبِهِ وَيَنْظُرُ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَعَظَمَتِي... إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَسْمِعُهُ كَلَامِي وَكَلَامَ مَلَائِكَتِي وَأَعْرِفُهُ السِّرَّ الَّذِي سَتَرْتُهُ عَنِّي خَلْقِي...

بنابراین اگر علماء عبور از این راه، به عبور از عالم هوی و نفس اماره تعبیر می‌کردند

بهبتر بود.

منافقون آیه ۴) ولكن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین است. و علامت ایشان عدم ملازمت احکام ایمان است زیاده از آنچه در مؤمنین صنف اول در کار است.

پس هر که را بینی که دعوی سلوک کند و ملازمت تقوی و ورع و متابعت جمیع احکام ایمان در او نباشد و به قدر سر مویی از صراط مستقیم شریعت حقّه انحراف نماید او را منافق می‌دان؛ مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سر زند.

همچنانکه جهاد دوم جهاد اکبر است نسبت به جهاد اول، همچنین منافق این صنف منافق اکبرند. و آنچه از برای منافقین در صحیفه الهیه وارد شده حقیقت آن از برای ایشان به وجه اشدّ ثابت است.

هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (سوره آل عمران آیه ۱۶۷) فَأَحْذَرَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَلَمْ يَكْفُرْكَونَ (سوره منافقون آیه ۴) إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (سوره نساء آیه ۱۴۵).

و از منافقین این صنف فرقه‌ای هستند که نام مجاهد بر خود نهند و احکام شریعت را به نظر حقارت می‌نگرند، و التزام به آنها را شأن عوام می‌دانند، بلکه علماء شریعت را از خود ادنی می‌خوانند، و از پیش خود اموری چند اختراع می‌کنند و آنرا راه به خدا می‌پسندند، و چنان گمان می‌کنند که راه به خدا راهی است و رای راه شریعت. و در حق ایشان است:

وَيَرِيدُونَ أَنْ يُبْعَثُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ

كُفْرُ بَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا.

(سوره نساء آیه ۱۵۰).

نیز در حق ایشان است که:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (سوره نساء آیه ۶۱).

و نیز در حق ایشان است: وَ قَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا (سوره تغابن آیه ۶). نماز و روزه به جا آورند اما نه از سر شوق و رغبت، عبادت کنند و لکن نه به خلوص نیت. ذکر خدا کنند و لکن نه بردوام و استمرار. چنانچه خدای تعالی از ایشان خبر می‌دهد:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا. مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ.

(سوره نساء آیه ۱۴۲)

پس متنبه باش مبدا به عبارت و ذکر قاصر مغرور و فریفته

گردی.

فصل چهارم

سیر در منازل چهل گانهٔ عالم خلوص

و اما منازل چهل گانه عالم خلوص:

پس مراد از آنها طیّ منازل استعداد و قوه، و حصول این مرحله تمام به ملکه فعلیّت تامّه است. چه مثال ظهور قوه و وصول آن به سرحدّ فعلیّت مثال هیزم و انگشت است، که در آنها قوه نارِیت است؛ پس چون قریب به نار شوند حرارت در آنها تأثیر کند، و آنّا فأنّا بیشتر شود و به تدریج قوه نارِیت قریب به فعلیّت گردد، تا ناگاه فعلیّت متحقّق و هیزم تیره و انگشت سیاه روشن و شعله‌ور می‌گردد. و لکن این بدو ظهور فعلیّت است و تمام فعلیّت حاصل نشده و در بواطن آن فحْمِیت و حَطَبِیت مخفی و کامن است. و به اندک بادی، یا دوری از نار، یا سبب دیگر این فعلیّت ظاهره منتفی و نارِیت عَرْضِی منطقی می‌گردد و به حالت اوّلی عود می‌کند.

و هر گاه قُرب نار به آن امتدادی به هم رساند تا جمیع آثار فحْمِیت و حَطَبِیت زائل و تمام قوه نارِیت و استعداد آن به ظهور و فعلیّت مبدلّ گردد، و همه خفایای آن آتش شود دیگر رجوع آن به حَطَب و فحْم ممتنع و از هیچ بادی نارِیت آن منطقی نمی‌گردد مگر

آنکه خود آن فانی و خاکستر شود.

لهذا مجاهد راه دین و سالک مراحل مخلصین را دخول در عالمی و ظهور فعلیّت آن کفایت نمی‌کند، چه هنوز بقایای عالم سافل در زوایای ذاتش کامن و به این سبب به پاکان عالم بالاتر ناهمجس و وصول به فیوضات و مراتب ایشان غیر میسر. بلکه به اندک لغزشی یا قلیل تکاهلی در جهاد و سلوک، یا حصول مانعی در زمان اندکی، باز به عالم سافل راجع می‌شود؛

و تُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ (سوره انعام، آیه ۷۱)

و اکثر صحابه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا قرب جوارِ ظاهری آن جناب را داشتند روشنی ایمان در ظاهر ایشان پیدا و لکن چون آثار کفر و جاهلیت بالمرّه از ایشان برطرف نشده و در بواطن ایشان کامن بود به محض مباحثت از خدمت آن جناب آثار ذاتیّه ایشان غالب و نور ایمان از ظواهر ایشان به ریاح عاصفه حبّ جاه و مال و حسد و کینه منطقی گردید؛

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ

أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ... (سوره آل عمران آیه ۱۴۴)

و از این جهت است که همین ترک ظاهر گناه فائده‌ای در نجات نمی‌بخشد. بلکه باید ظاهر و باطن را تارک شد که: وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ... (سوره انعام آیه ۱۲۰)

و نیز عوالم واقعه در راه صعود و نزول مانند روز و شب و ساعات هر یکند، تا مقدم^{۴۳} بالمرّه تمام نشود، و استعداد آن فعلیّت

۴۳- این مطلب هیچ جای شبهه و شک نیست که تا تمام مراتب و درجات

نپذیرد، وصول به متأخر صورت نیندد و به قدر ذره‌ای از متقدم تا باقی مانده قدم به عالم متأخر نتوان نهاد.* ۴۴

←

عالم پائین تر طی نشود به عالم بالاتر نتوان صعود نمود.

ولیکن دو نکته در اینجا قابل توجه است:

نکته اول: آنکه اقامت در عالم بالاتر متوقف است بر اقامت عالم پائین تر و اما صرف اطلاع موقتی و حصول مجرد حال و ادراک بعضی از خصوصیات آن متوقف بر اقامت در عالم پائین تر نیست مثلاً کسی که بخواهد در عالم عقل اقامت کند باید حتماً از جمیع مراحل عالم مثال عبور کرده باشد ولیکن ممکن است بر کسی که از مثال عبور نکرده باشد به طور حال بعضی از خصوصیات و آثار عالم عقل هویدا گردد. و هکذا الامر نسبت به عالم عقل با لاهوت.

نکته دوم: آنکه عبور از عالمی مستلزم اطلاع بر جمیع آثار و خصوصیات آن عالم نیست چه بسا ممکن است افرادی از عالم مثال عبور کنند بدون آنکه مکاشفات صوریه ملکوتیه به طور تفصیل برای آنها پیدا شود بلکه فقط به واسطه منامات بعضی از صور مثالی را ادراک کنند، یا در خواب کشف بعضی از امور مثالی از ماضی و آینده برای آنها بشود، چنانچه از مرحوم آیه‌الحق آقای حاج میرزاعلی آقا قاضی رضوان الله علیه نقل است که می‌فرمودند:

مرحوم شیخ زین العابدین سلماسی که از مقریان و اخصاء مرحوم آیه الله سید مهدی بحرالعلوم بوده است تمام مکاشفاتش در خواب بوده است. بلی برای عبور از عالمی اطلاع و کشف اجمالی بر آثار و خصوصیات آن عالم حتمی است.

*جناب محترم آقای رضا استادی تا اینجا را به سلیقه خود از مرحوم بحرالعلوم دانسته و بقیه را حذف کرده‌اند؛ و با آنکه در مقدمه خود نوشته‌اند که: من از اهل سیر و سلوک نیستم، معلوم نشد به چه جهت کتاب را مثله نموده و بدون هیچ حجتی چنین کرده‌اند. گفته‌اند: من از باب احتیاط این عمل را نموده‌ام. آیا تصرف در عبارت بزرگان و حذف و تنکیل، مطابق احتیاط است؟ و یا اقدام بر طبع چنین رساله مهمی با این کیفیت مطابق احتیاط است؟

و چون رساله مطبوعه به نظر ایشان، بعد از طبع اول رساله با حواشی و تعلیقات

←

و از آنچه گفتیم روشن می‌شود که مجرّد دخول در عالم

← حقیر به دست آمد، لذا برای اطلاع کاوش کنندگان در حقیقت امر، این سطور قلمی گردید، تا در تعلیق طبع دوّم قرار گیرد.

۴۴- ترتّب عوالم را در صعود و نزول گرچه مصنّف (ره) ضمن بیان درجات و مراتب عالم خلوص بیان فرموده است لیکن همانطور که ملاحظه می‌شود این قانون را به طور کلی و عمومی برای جمیع عوالم چه عوالم قبل از خلوص و چه مراتب عوالم بعد از خلوص بیان فرموده است.

و از جمله عوالم قبل از خلوص است که آن مثال و عقل است و عبور از عالم طبیعت و مثال و عقل را مصنّف (ره) طی دوازده عالم بیان می‌فرماید. و راجع به ترتیب آنها مرحوم صدرالمتألهین (ره) مفصلاً اقامه برهان فرموده است.

و مرحوم عارف کامل حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (ره) در آخر رساله **لقاء الله** بحث کرده و به اثبات رسانیده است. و نیز در مکتوبی که به مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی می‌نویسد چنین می‌نویسند:

و اما فکر برای مبتدی، می‌فرمودند (یعنی استاد ایشان مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی رضوان الله علیه) در مرگ فکر بکن. تا آن وقتی که از حالش می‌فهمیدند که از مداومت این مراتب گیج شده و فی‌الجمله استعدادی پیدا کرده، آن وقت به عالم خیالش ملتفت می‌کردند یا آنکه خود ملتفت می‌شد. چند روزی همه روز و شب فکر در این می‌کند که بفهمد که هر چه خیال می‌کند و می‌بیند خودش است و از خودش خارج نیست. و اگر این را ملکه می‌کرد، آن وقت می‌فرمودند که باید فکر را تغییر داد، و همه صورتهای موهومات را محو کرد، و فکر در عدم کرد.

و اگر انسان این را ملکه نماید لابد تجلّی سلطان معرفت خواهد شد... یعنی به تجلّی حقیقت خود، به نورانیت، و بی صورت و حدّ با کمال بهاء فائز آید. و اگر در حال جذب به بیند بهتر است بعد از آنکه راه ترقّیات عوالم عالیّه را پیدا کرده... هر قدر سیر بکند اثرش را حاضر خواهد یافت. و به جهت ترتیب این عوالم که باید انسان از این عوالم طبیعت اوّل ترقی به عالم مثال نماید، بعد به عالم ارواح و انوار حقیقیّه. البته براهین علمیّه را خودتان احضر هستید... عجب است... که تصریحی به این مراتب در سجده دعای شب نیمه شعبان که اوان وصول مراسله است شده است... می‌فرماید: **سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خِيَالِي وَ يَبَاضِي.**

خلوص کافی نیست در حصول خلوص. بلکه باید جمیع مراتب آن تمام فعلیت و ظهور به هم رساند، تا صاحب آن از شوائب عالم اسفل از آن فارغ شود و نور خلوص به زوایای قلب و دلش تابیده شود و آثار **إِثْتٌ بِالْمَرَّةِ** برطرف گردد و تواند از این صعود، قدم در بساط قرب **أَبِيَتْ عِنْدَ رَبِّي** که سر منزل ینابیع حکمت است گذارد. و این حاصل نمی شود مگر به حصول ملکه خلوص و ظهور تمام فعلیت آن. و چون **أَقَلَّ** آنچه تمام فعلیت و ملکه به آن می تواند به هم رسید از برای عالمی، کون در آن عالم است در مدت چهل روز، چنانچه در صدر به آن اشاره شد، لهذا تا راهرو چهل روز در عالم خلوص سیر نکند و منازل چهل گانه آن را که مراتب تمام فعلیت آن است تمام نکند قدم فراتر نتواند نهاد.

و اما شرح عوالم مقدمه بر عالم خلوص، پس مجمل آن چنانچه در صحیفه الهیه به آن اشاره شده بعد از عالم اسلام سه عالم است ^{۴۵} **الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا ... الخ**.

← اصل معرفت آن وقت است که هر سه فانی بشود که حقیقت سجده عبارت از فناء است که **عِنْدَ الْفَنَاءِ عَنِ النَّفْسِ بِمَرَاتِبِهَا يَخْضَلُ الْبَقَاءُ بِاللَّهِ ... رَزَقْنَا اللَّهُ وَ جَمِيعِ اخْوَانِنَا بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ**. انتهى موضع الحاجة ...

۴۵- بدانکه مصنف (ره) عوالم ما قبل عالم خلوص را به چهار عالم: اسلام، هجرت و جهاد، و هر یک از آنها را به سه مرتبه؛ اصغر، اکبر و اعظم تقسیم فرموده و بنابراین دوازده عالم قبل از عالم خلوص معین فرموده است.

و بعد از این عالم خلوص خواهد بود، و باید سالک یک اربعین در عالم خلوص سیر کند تا تمام استعدادات خلوص به مرحله فعلیت رسد.

و حدیث **مَنْ أُخْلِصَ لِلَّهِ** را به سیر در عوالم خلوص تفسیر فرموده، و عالم ظهور ینابیع حکمت را به بقاء بعد الفناء که همان « بقاء به معبود » است معین کرده است.

شرح اجمالی عوالم مقدّم بر عالم خلوص:

اول: اسلام، چنانچه حضرت ابی‌عبدالله علیه السّلام فرموده‌اند:



و برای اثبات این منظور شواهد و ادله‌ای ذکر فرموده بسیار جالب دلپسند، به طوری که می‌توان گفت کتابی بدین اسلوب و تقسیم بندی و تعیین منازل و عوالم بی‌سابقه است.

ولیکن چند جهت است که باید یادآور شد :

اول: آنکه مصنف (ره) بعد از آنکه عوالم را به ۱۲ عدد تقسیم فرموده، و عالم هجرت صغری و جهاد اصغر را جزء آنها قرار داده است، چون در مقام تفصیل برمی‌آید این دو عالم را از شماره بیرون برده و جزء عالم ایمان اکبر شمرده است و برای آنکه عوالم عدد دوازده گانه خود را کم نکنند یک عالم فتح و ظفر بعد از جهاد اکبر و یک عالم فتح و ظفر بعد از جهاد اعظم اضافه فرموده است.

سرّ این کار برای این حقیر معلوم نشد. چه اگر منظور این بوده که در زمان غیبت که سالک متمکن از این دو نیست عوالم را باید طوری تنظیم نمود که با این زمان نیز سازگار بوده و تطبیق کند، و لذا اجمالاً لازمه عالم ایمان اکبر را عبور از این دو عالم باید دانست، این کلام تمام نیست، زیرا:

اولاً: خود مصنف (ره) تصریح فرموده که با عدم تمکن از آنها هجرت از ارباب معاصی و ابناء دنیا به باطن و ظاهر جانشین هجرت صغری، و امر به معروف و نهی از منکر جانشین جهاد اصغر است.

و ثانیاً: خود تصریح فرموده که عوالم مانند روز و شب یکی به دنبال دیگری است و تا متقدّم بالمره طیّ نشود قدم در عالم بالاتر نتوان نهاد.

و ثالثاً: اصل هجرت صغری و جهاد اصغر نیز در حصول کمال مدخلیت تام دارند، و کسی که در زمان ظهور یا غیبت این دو را انجام ندهد باشد گوئی از همه مراتب کمال بهره‌مند نخواهد بود. زیرا نفس انسانی را خدا چنین آفریده که برای تمام اقسام به فعلیت درآوردن استعدادات او لازم است که حتّی خصوص هجرت صغری و جهاد اصغر را بنماید، و الاً ولو آنکه بعداً بدون اینها عوالم دیگری را طی نماید لکن از این جهت ناقص خواهد بود.



الإسلام قَبْلَ الإیمان ... و این ممیز کافر و مسلم، و مشترک میان مُسَلَّم و منافق است.



از باب جهاد « سَنَّ » ابی داود نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مَنْ لَمْ يَغْزُوكُمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بَغْزُومَاتٍ عَلَى شُعْبَةٍ مِنَ النَّفَاقِ.

و نظیر این معنی امر نکاح است. سالکین به علت مشکلات نکاح و موانع و صوارفی که دارد تا آخر عمر نکاح نکرده‌اند. گوئی از یک عالم سیر تکاملی که به واسطه این سنت برای انسان حاصل می‌شود محروم می‌باشند و لذا رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نکاح را سنت و طریق خود شمرده است.

و فی المثل کسی که از حسن باصره محروم باشد چگونه هر قدر مراتب و عوالم را در سلوک طی کند ولی معهدا از تجلیات الهی در مظاهر مُبْصِرَات محروم است، و رسیدن به فناء در ذات و وصول به حرم، جایگزین این محرومیت نیست، و الی الأبد از مشاهده انوار خدا در مَرَائی و مجالی بَصَر و سیر آفاقی محروم است، همچنین محرومیت از حسن سَمْع و غیر آن، و به طور کلی هر حسی که در انسان نباشد یک عالم بزرگ به روی انسان بسته است.

و رابعاً، عالم فتح و ظفر یک عالم خاصی نیست که در قبال آن عوالم قرار دهیم، زیرا لازمه جهاد و ورود در عالم بعد از آن، فتح و ظفر است. وگرنه ممکن است در اعتبار، عالم فتح و ظفر را دو عالم بگیریم. یکی فتح، و دیگری ظفر، چون سالک به واسطه جهاد اول فتح می‌کند، و سپس بر خصم ظفر می‌یابد.

جهت دوم آنکه در حدیث می‌فرماید: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ.

و ظاهر آن است که سالک باید یک اربعین اخلاص - که فعل او است - بنماید. و اینطور که مصنف (ره) فرموده‌اند سالک باید اربعین را بعد از عالم خلوص و ورود در صَفِ مَخْلُصین طی کند. و معلوم است که بعد از ورود در عالم خلوص دیگر اختیاری برای سالک نیست تا اربعین به اختیار بگذراند. اختیار او (در این حال) به دست خداست و مسیر او خداست، مگر آنکه بگوئیم غیر از عبارت (مَنْ أَخْلَصَ) عبارتی دیگری نبود تا بدان توان این سیر اربعینی را تفهیم نمود.

جهت سوم آنکه از بیان مصنف (ره) استفاده می‌شود که به مقام « بقاء باللّه » بعد از فناء رسیدن نیز اختیاری است، و حدیث شریف وعده وصول به این مقام را به واسطه طی اربعین می‌دهد. والله لعالم.

دوم: ایمان، و به آن منافق از مؤمن ممتاز می‌گردد. و میان جمیع اهل ایمان مشترک، و مجتمع شریعت و طریقت است. سیّم، هجرت مع الرّسول است و به آن سالک از عابد، و مجاهد از قاعد، و طریقت از شریعت ظاهر می‌شود.^{۴۶}

چهارم: جهاد فی سبیل الله است. پس هر مجاهد، مهاجر و مؤمن و مسلم است و هر مهاجر، مؤمن و مُسَلَّم است و هر مؤمن، مُسَلَّم است و لاعکس.

و از این است که در روایات متعدّدۀ رسیده است که
الإِسْلَامُ لَا يُشَارِكُ الإِيْمَانَ، و الإِيْمَانُ يُشَارِكُ الإِسْلَامَ. و در حدیث
سَمَاعَةَ بن مِهْرَانَ^{۴۷} است که:

۴۶- شریعت مراعات ظاهر احکام را گویند و طریقت مراعات باطن احکام را. پس اگر مراد مصنّف (ره) از این عوالم اربعه فقط مرتبه ظاهر است بنابراین هجرت هم از شریعت است و مفرّق طریقت از شریعت نخواهد بود. و اگر مراد اعمّ از عوالم ظاهریه و باطنیه است آن مرتبه از ایمان نیز طریقت است و ایمان اعمّ مجتمع شریعت و طریقت نخواهد بود.

ولکن ظاهراً مصنّف (ره) در مقام اجمال گوئی است نه در مقام تفصیل و تدقیق.
۴۷- روایاتی که دلالت دارد که اسلام با ایمان مشارک نیست و ایمان با اسلام مشارک است بسیار است و مرحوم کلینی در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۵ و ص ۲۶ و ص ۲۷، و در «محاسن» برقی ج ۱ ص ۲۸۵ تحت حدیث مرّقم ۴۲۴ و ۴۲۵ آورده است.

و اما حدیث سماعه نیز در بیان مجرّد اشتراک ایمان با اسلام است و در آن مثال کعبه و حرم است. این حدیث در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۸ ذکر شده است.

و دیگر حدیثی که در او تشبیه به کعبه و حرم شده است سه حدیث است:

اول در «کافی» ج ۲ از اصول ص ۲۶ و در «محاسن» برقی ج ۱ ص ۲۸۵

الإيمان من الإسلام مثل الكعبة الحرام من الحرام قد يكون
في الحرام ولا يكون في الكعبة ولا يكون في الكعبة حتى
يكون في الحرام.

و از این است که فرموده اند: وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ

←
حدیث مرقم ۴۲۵ است از ابی الصباح الكنانی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام الی ان
قال:

ما تقول فيمن أخذت في المسجد الحرام متعمداً؟ قال: قلت: يضرب ضرباً
شديداً. قال: أصبت: قال: فما تقول فيمن أخذت في الكعبة متعمداً؟
قلت: يقتل: قال: أصبت. ألا ترى أن الكعبة أفضل من المسجد، وأن
الكعبة تشرك المسجد، والمسجد لا يشرك الكعبة؟ وكذلك الإيمان يشرك
الإسلام والإسلام لا يشرك الإيمان.

دوم از «کافی» ص ۲۶ از همین مجلد از حمران بن أعین از حضرت ابی جعفر
علیه السلام حدیث می کند که: الی أن قال علیه السلام: كما صارت الكعبة في المسجد
والمسجد ليس في الكعبة، وكذلك الإيمان يشرك الإسلام والإسلام لا يشرك الإيمان.
و سپس مفصلاً حدود اسلام و ايمان را بيان می فرماید.

الی أن قال: أرأيت لو بصرت رجلاً في المسجد أكننت تشهد أنك رأيته
في الكعبة؟ قلت: لا يجوز لى ذلك. قال: فلو بصرت رجلاً في الكعبة
أكننت شاهداً أنه قد دخل المسجد الحرام؟ قلت: نعم قال: وكيف ذلك؟
قلت: إنه لا يصل إلى دخول الكعبة حتى يدخل المسجد. فقال: قد أصبت
وأحسنت. ثم قال: كذلك الإيمان والإسلام.

سوم: در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۷ و ص ۲۸ از عبدالرحیم قصیر روایت است
که می گوید: توسط عبدالملک بن أعین نامه ای فرستادم برای حضرت ابی عبدالله علیه السلام
و از ايمان سؤال کردم: حضرت در جواب نوشتند که: سألت - رحمتك الله - عن
الإيمان ... تا آنکه می فرماید:

وَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْكَعْبَةَ وَ أَخَذَتْ فِي الْكَعْبَةِ حَدَثًا
فَأَخْرَجَ عَنِ الْكَعْبَةِ وَ عَنِ الْحَرَمِ فَضْرِبَتْ عُنُقَهُ وَ صَارَ إِلَى النَّارِ .

مُشْرِكُونَ (سوره یوسف آیه ۱۰۶).

و مراد از هجرت مع الرسول، و جهاد فی سبیل الله - در این عوالم - هجرت باطنیه و جهاد باطنی است، که هجرت کبری، و جهاد اکبر است.

اما هجرت صغری و جهاد اصغر داخل در وظایف عالم دوّم است که ایمان باشد و خلیفه و قائم مقام آنها در زمان عدم تمکّن از هجرت صغری و جهاد اصغر، هجرت از ارباب معاصی و ابناء دنیا به باطن و ظاهر و امر به معروف و نهی از منکر است.^{۴۸}

و همچنانکه هجرت این سفر هجرت کبری و جهاد این مسافر جهاد اکبر است، همچنین شرط این سفر است که اسلام و ایمان مجاهد، اسلام و ایمان اکبر باشد. و تا به اسلام اکبر و ایمان اکبر داخل نشود و عالم آنها را طی نکند مجاهده فی سبیل الله كما هو حقّه که امر به آن شده که جاهدوا فی الله حقّ جهادیه (سوره حج، آیه ۷۸) صورت نبندد.

و بعد از طیّ اسلام و ایمان اکبرین طالب را رسد که دامن طلب بر میان زند و با رسول باطنی به معاونت رسول ظاهری یا خلیفه آن مهاجرت کرده قدم در میدان مجاهده نهد. و این دو عالم را نیز طیّ کند تا به فوز « قَتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » فائز گردد.

۴۸- در جلد ۱ « محاسن » برقی ص ۲۸۵ حدیث رقم ۴۲۶ از ابی النعمان از

حضرت باقر علیه السلام وارد است که قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أَلَا أُتْبِكُمْ بِالْمُؤْمِنِ؟ أَلَمْؤْمِنٌ مَنْ اتَّتَمَتَهُ
الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أُمُورِهِمْ وَأُمُورِهِمْ. وَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ
وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَتَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

اما - ای رفیق - تا به حال اگرچه خطر بسیار و عقبات بی‌شمار و قاطعان طریق بی‌حد و راهزنان بیرون از عرصه شمار و عدد بود، و به طی این عوامل از چنگ آنها خلاص و از دست آنها مناص حاصل شد و لکن بعد از عبور از این عوالم و مقتول شدن در راه خدا ابتداء خطر بزرگ و داهیه عظمی است، چه وادی کفر اعظم و نفاق اعظم در ورای این عالم واقع و شیطان اعظم که رئیس جمله ابالسه است در این وادی منزل دارد و شیاطین سائر عوالم، جنود و احزاب و اعوان و اذتاب اویند. پس چنان گمان نکنی که چون از این عوالم جستی از مخاطره رستی و گوهر مقصود جستی، زینهار، زینهار این غرور و پندار است.

و بعد ازین عوالم دیگر است که تا طی آنها نشود کسی به سر منزل مقصود نتواند رسید .

اول اسلام اعظم. دوم ایمان اعظم.

سوم هجرت عظمی. چهارم جهاد اعظم.

و پس از طی این عوالم عالم خلوص است رزقنا الله و ایاکم.

شرح تفصیلی عوالم دوازده گانه مقدم بر عالم خلوص

و از آنچه گفته شد ظاهر شد که مسافر را در راه دوازده عالم است به عدد بروج فلک و شهور سال و ساعات روز و شب و ثقبای بنی اسرائیل و خلفای آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم. و اهل بصیرت را سیر عدد معلوم می‌گردد. و عوالم دوازده گانه به این تفصیل است:

اوّل اسلام اصغر:

و آن اظهار شهادتین است و تصدیق به آن به لسان و اتیان به دعائم خمس به جوارح و اعضاء^{۴۹}.

۴۹ - در اصطلاح، «دعائم خمس» به صلاة و صوم و زکاة و حجّ و ولایت، اطلاق می‌شود، کما آنکه در «کافی» ج ۲ اصول ص ۱۸ از قُضَیل از ابی حمزه و در «محاسن» برقی ج ۱ حدیث رقم ۴۲۹ در ص ۲۸۶ از ابن محبوب از ابی حمزه از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده‌اند که قال:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَمَا تُودَى بِشَيْءٍ (وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ) كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ .

و نیز در «کافی» در ص ۱۸ و ص ۱۹ و ص ۲۱ و در «محاسن» ص ۲۸۶ چندین روایت دیگر به همین مضمون با سلسله روایت دیگر از حضرت ابی عبدالله و حضرت ابی جعفر علیهما السلام نقل می‌کند که آنها دعائم خمس را منحصر در همین پنج امر قرار داده‌اند و اهمّ آنها ولایت است. و در بسیاری از آنها لفظ «دعائم خمس» به همین عبارت ذکر شده است .

ولیکن ظاهراً مراد مصنف (ره) از دعائم خمس که در اینجا ذکر کرده است ولایت نیست، زیرا:

اولاً: این دعائم خمس را از آثار اسلام اصغر شمرده است با آنکه قضیه ولایت راجع به ایمان اصغر یا اسلام و ایمان اکبرین است.

ثانیاً: تعبیر به اتیان به دعائم خمس به جوارح و اعضاء فرموده و مسلماً ولایت چیزی نیست که با جوارح و اعضاء اتیان کنند.

ثالثاً: در ذیل مطلب حدیث سفیان بن سمط را شاهد آورده که علاوه بر صلاة و صوم و حجّ و زکاة، شهادتین را جزء اسلام شمرده است نه ولایت را .

بنابراین مسلماً مراد مصنف (ره) از دعائم خمس در اینجا همان شهادتین و صلاة و صوم و زکاة و حجّ است.

اما حدیث سفیان بن سمط را در ج ۲ «اصول کافی» در صفحه ۲۴ آورده است

قال:

سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا؟ فَلَمْ

و به آن اشاره شده است که قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلُ لِمَ تُؤْمِنُوا

←

بُجِبَهُ ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ التَّقِيَا فِي الطَّرِيقِ وَقَدَّ أَزْفَ مِنَ الرَّجُلِ الرَّحِيلُ،
فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَأَنَّكَ قَدَّ أَزْفَ مِنْكَ رَحِيلٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ فَقَالَ:
فَأَلْتَنِي فِي الْبَيْتِ. فَلَقِيَهُ فَسَأَلَهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ مَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا؟
فَقَالَ: الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيهِ النَّاسُ.

و سپس تمام حدیث را بیان فرمود و بعد فرمود:

فَهَذَا الْإِسْلَامُ. وَقَالَ: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ هَذَا، فَإِنْ أَقْرَبِيهَا وَلَمْ يَعْرِفْ
هَذَا الْأَمْرَ كَانَ مُسْلِمًا وَكَانَ ضَالًّا.

بنابراین - به صریح این روایت - اقرار به ولایت از شرائط ایمان است نه اسلام
و فقط شرط اسلام اقرار به شهادتین است.

از ملاحظه و تطبیق یک دسته از روایاتی که از اهل تسنن راجع به ابنیه خمسۀ
اسلام در این مقام وارد شده، و دستۀ دیگر از روایات سابق الذکر که از ائمۀ اهل البیت
علیهم السلام راجع به دعائم خمسۀ اسلام وارد شده است سرّ این اختلاف در تعبیر روشن
می‌گردد.

توضیح آنکه: در « صحیح » مسلم ج ۱ کتاب « الایمان » ص ۳۴ و ص ۳۵ چهار
حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند:

۱- با اسناد از سعدبن عبیده از ابن عمر از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
که فرمود: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةٍ: عَلَى أَنْ يُؤَحَّدَ اللَّهُ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ صِيَامِ
رَمَضَانَ وَ الْحَجِّ.

۲- با اسناد خود از سعدبن عبیده از ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که فرمود: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ وَ يُكْفَرَ بِمَا دُونَهُ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ
وَ حَجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ رَمَضَانَ.

۳- با اسناد خود از نوادۀ ابن عمر از پدرش که: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ
إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ حَجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ رَمَضَانَ.

وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا^{۵۰} (سوره ۴۹ حجرات آیه ۱۴).

←

۴- با اسناد خود از حنظله قال: سمعت عكرمة بن خالد يحدث طابوساً أن رجلاً قال لعبد الله بن عمر: ألا تغزوا؟ فقال: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: إن الإسلام بُنيَ على خمس: شهادة أن لا إله إلا الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وصيام رمضان وحج البيت.

این روایات می‌فهماند که رسول خدا اسلام را بر این پنج اساس بیان فرموده‌اند. لکن چون عامه به همان ظاهر شهادتین اکتفا کرده و اقرار به مجرد نبوت را گرچه مقارن با مخالفت امر رسول الله درباره ولایت باشد از اساس اسلام شمرده و به همان قانع شده‌اند، ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین روایت وارده از رسول خدا را بدین قسم تفسیر فرموده‌اند که: اقرار به توحید و نبوت بدون اقرار به ولایت جز ظاهری بیش نیست و حقیقت اعتراف به آن مستلزم اقرار به ولایت است و آن دو از این منفک نیستند. حقیقت اسلام بر ولایت بستگی دارد که مفتاح توحید در مظاهر اسماء و صفات و افعال و نیز باطن و جوهره نبوت است.

بنابراین این دسته از روایات اهل بیت علیهم السلام تفسیر و تأویل همان روایاتی است که از رسول خدا راجع به ابنیه خمسۀ اسلام بیان شده است و نظیر این اختلاف در تعبیر نیز در حدیث سلسله الذهب مشاهده می‌گردد. این حدیث به چند مضمون بیان شده است: اول آنکه در «عیون الاخبار الرضا» علیه السلام ص ۳۱۴ با اسناد خود گوید که: يقول الله جل جلاله:

لا إله إلا الله حصني فمن دخله أمن من عذابي. و نیز در همین صفحه با اسناد خود گوید که: قال الله سيّد السادات جل وعزّ: إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن أقرّلي بالتوحيد دخل حصني، ومن دخل حصني أمن من عذابي.

و این روایت را در «جواهر السنّة» ص ۱۴۷ از «عیون» نقل کرده است.

دوم آنکه شرط توحید را در اخلاص شمرده‌اند، چنانکه در «عیون» ص ۳۱۳ با اسناد خود گوید که:

قال الله جل جلاله: إني أنا الله لا إله إلا أنا فأعبدوني من جاء منكم بشهادة أن لا إله إلا الله بالإخلاص دخل حصني ومن دخل حصني أمن من عذابي.

←

و همین اسلام است که در حدیث قاسم صیرفی حضرت صادق علیه السلام فرمود: **الإسلامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمُ، وَيُؤَدِّي بِهِ الأمانَةَ وَ**

←

سوّم آنکه معنی اخلاص را به ولایت تفسیر فرموده‌اند چنانکه در «امالی» طوسی ج ۲ ص ۲۰۱ با اسناد خود گوید:

عَنِ اللّهِ تَعَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ جَلَّ وَجْهُهُ قَالَ: إِيَّيْنَا أَنَا اللّهُ لِإِلَهٍ أَنَا وَخَدِي، عِبَادِي فَاعْبُدُونِي، وَلْيَعْلَمْ مَنْ لَقِينِي مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَن لَّ إِلَهَ إِلَّا اللّهُ مُخْلِصًا بِهَا أَنَّهُ قَدْ دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي. قَالُوا: يَا بَنَ رَسُولَ اللّهِ وَمَا إِخْلَاصُ الشَّهَادَةِ لِلّهِ؟ قَالَ: طَاعَةُ اللّهِ وَ وِلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

و در «معانی الاخبار» ص ۳۷۰ و «ثواب الاعمال» ص ۷ و «توحید» صدوق ص ۲۵ و در «جواهر السنّیة» ص ۱۵۶ و نیز در «جواهر السنّیة» ص ۲۲۲ از «امالی» صدوق در ذیل روایت کَلِمَةُ لِإِلَهٍ إِلَّا اللّهُ حِصْنِي از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده‌اند که **فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.**

چهارم آنکه نقش ولایت را حصن قرار داده‌اند چنانکه در «معانی الاخبار» ص ۳۷۱ با اسناد خود گوید که: **يَقُولُ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وِلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ ابِيطَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ نَارِي. وَ نَبِي عَيْنِ اِيْنِ حَدِيْثٍ رَا بِا سَنَدٍ دِيْغَرٍ دَرِ «جَوَاهِرِ السَّنِّيَّةِ» ص ۲۲۵ از «امالی» صدوق نقل کرده است. و ایضاً در «جواهر السنّیة» ص ۲۶۲ از ابوعلی حسن بن محمد الطّوسی در «امالی» خود از پدرش مرحوم شیخ طوسی با اسناد متصل خود نقل کرده است که **قَالَ اللّهُ تَعَالَى: وِلَايَةُ عَلِيٍّ بِنِ ابِيطَالِبٍ حِصْنِي مَنْ دَخَلَهُ أَمِنَ نَارِي.** باری از مجموع این روایات استفاده می‌شود که همه آنها می‌خواهند یک حقیقت را بیان کنند و آن تسلیم در مقابل اراده مطلقه خدا و اعتراف به ربوبیت مطلقه او در تمام مظاهر امکان است لذا آن دسته از روایات که مطلق لایله إلا الله را حصن شمرده است منظور و مراد حقیقت این کلمه است که البتّه بدون اخلاص و ولایت معقول نخواهد بود. و روایاتی که ولایت را حصن قرار داده یا توحید را منضمّاً به شرط ولایت حصن شمرده است تفسیر و تأویل همان دسته اول از روایات است نه مطلب زائدی. فتأمل و افهم.**

چون نظیر این جمعی را که ما در اینجا نمودیم در بسیاری از روایات باید اعمال گردد و به همین طریق جمع نمود و در واقع جمع بین مجمل و مبین یا مطلق و مقید است لذا قدری بیشتر توضیح دادیم.

←

يُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ، وَالْثَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ ۵۱.

و در حدیث سفیان بن سمط حضرت صادق علیه السلام فرمود که:
 الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ
 وَحَجَّ الْبَيْتِ وَصِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ.

دویم، ایمان اصغر:

و آن عبارت است از تصدیق قلبی و اذعان باطنی به امور
 مذکوره ۵۲.

و لازم آن اعتقاد به جمیع ماجاء به الرسول است از صفات و
 اعمال و مصالح و مفسد افعال و نصب خلفاء و ارسال نقباء. چه
 اذعان به رسالت رسول لازم دارد اذعان به حقیقت جمیع ماجاء
 به الرسول را. و به این ایمان راجع است قول صادق مصدق علیه السلام در
 حدیث سماعه بعد از سؤال آن از اسلام و ایمان که آیا مختلفند یا نه؟
 فرمود:

← ۵۰- در «کافی» ج ۲ اصول ص ۲۵ در تفسیر این آیه از حضرت ابی جعفر
 علیه السلام وارد است که: فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ آمَنُوا فَقَدْ كَذَبَ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ لَمْ يُسَلِّمُوا فَقَدْ كَذَبَ.

۵۱- این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۴ آورده است.

۵۲- در ج ۲ «اصول کافی» (طبع ثانی) ص ۱۴ با سند متصل خود از عبدالله
 ابن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام و ایضاً به سند متصل دیگر از محمد بن مسلم عن
 احدهما حدیث می کند (واللفظ للثانی) فی قولِ اللهِ عزَّوجلَّ: صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ
 صِبْغَةً: الصَّبْغَةُ هِيَ الْإِسْلَامُ.

وَقَالَ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
 الْوُثْقَى. قَالَ: هِيَ الْإِيمَانُ.

الإِسْلَامُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ بِهِ
 حَقِّنْتَ الدِّمَاءَ وَعَلَيْهِ جَرَتِ الْمَنَاجِحُ وَالْمَوَارِيتُ وَعَلَى
 ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ، وَالإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يُثْبِتُ
 فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الإِسْلَامِ.^{۵۳}

سَيِّم، اسلام اكبر:

و مرتبه آن بعد از ايمان اصغر است. و آن مراد است از قول
 حَقَّ عِزَّاسْمِهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً. (سوره بقره آیه
 ۲۰۸) چه امر فرموده‌اند مؤمنین را به اسلام. و این اسلام عبارت است از
 تسلیم و انقیاد و اطاعت، و ترک اعتراض بر خدا، و اطاعت در جمیع
 لوازم اسلام اصغر و ايمان اصغر، و اذعان به اینکه جمیع آنها چنانند
 که بایند و آنچه نیست نباید.

وقول امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور در حدیث مرفوعه برقی که
 إِنَّ الإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ در بیان این اسلام است.^{۵۴}

۵۳- فرمایش حضرت صادق علیه السلام در اینجا بعضی از روایتی است که در
 ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۵ از سماعه آورده است.

۵۴- این حدیث را در «امالی» صدوق ص ۲۱۱ مسنداً از حضرت صادق از
 پدرانشان از امیرالمؤمنین علیهم السلام و در ج ۲ «اصول کافی» ص ۴۵ از محمد بن خالد عن
 بعض اصحابنا مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند، قال امیرالمؤمنین علیه السلام:
 لِأَنْسَبَ الإِسْلَامَ نَسَبَةً لَا يُسَبِّهُ أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يُسَبِّهُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ.
 إِنَّ الإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصْدِيقُ، وَالتَّصْدِيقُ
 هُوَ الإِفْرَارُ، وَالإِفْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ، وَالْعَمَلُ هُوَ الأَدَاءُ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ
 رَأْيِهِ، وَلَكِنْ أَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ فَأَخَذَهُ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرَى بَعِيثُهُ فِي عَمَلِهِ، وَالْكَافِرُ يُرَى

و همچنانکه اسلام اصغر تصدیق به رسول است، اسلام اکبر تصدیق مُرسِل است.

و چنانکه مقابل اسلام اصغر فی حدّ ذاته کفر اصغر است که کفر به رسول باشد و تقدیم عقل خود یا سائر رسل بر آن، که غیرمنافی است با اسلام به خدا، چنانکه در حق یهود و نصاری؛ مقابل اسلام اکبر، کفر اکبر است، چه کسی که عاری از این اسلام باشد اگرچه اعتقاد به رسالت رسول و صدق او دارد و لکن اعتراض او برخداست، و بحث او در احکام اوست و اطاعت و تقدیم رأی خود بر او. و به این کفر اشاره فرمود حضرت صادق علیه السلام در حدیث کاهلی از ابی عبدالله علیه السلام:

لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ
 آتَوْا الزَّكَاةَ وَحَجَّوْا الْبَيْتَ الْحَرَامَ وَصَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ، ثُمَّ
 قَالُوا لِنَشِيءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

← انکاره فی عملیه. فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا عَرَفُوا أَمْرَهُمْ. فَأَعْتَبِرُوا إِنكَارَ
 الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمُ الْخَبِيثَةِ.

و در «سفینه البحار» ج ۱ ص ۶۴۴ بعد از نقل این حدیث فرموده است: و قد تصدی لشرح هذا الحديث ابن ابی الحديد، و ابن میثم، و الشهيد الثاني، و المجلسی، فراجع.

و در «محاسن برقی» در ج ۱ ص ۲۲۲ تحت حدیث مرقم ۱۳۵ آورده است. ولیکن در «نهج البلاغه» مختصر این حدیث را آورده است. در شرح نهج مولی فتح الله ج ۲ ص ۵۴۲ و در شرح عبده ج ۲ ص ۱۶۵ بدین طریق وارد است:
 وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا نَسِبَ الْإِسْلَامَ نَسْبَةً لَمْ يُشَبَّهْ أَحَدٌ قَبْلِي. الْإِسْلَامُ
 هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَاليَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ،
 وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ.

أَلَا صَنَعَ بِخِلَافِ الَّذِي صَنَعَ؟ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ
لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ.^{۵۵}

پس چون آدمی ترک اعتراض از آنها کرد و عقل و رأی و هوای خود را مطیع شرع نمود، مسلمان گشت به اسلام اکبر، و در این وقت داخل مرتبه عبودیت می‌شود. و این ادنی مرتبه عبودیت است،^{۵۶}

۵۵- این حدیث در ج ۱ «اصول کافی» طبع ثانی ص ۳۹۰ وارد است و به جای لفظ «إلى أن قال» که مصنف برای اختصار آورده است، در حدیث چنین وارد است که:

ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ.

۵۶- همچنان که در حدیث «عنوان بصری» وارد است که عبودیت مستلزم تسلیم محض و اطاعت صرف است و تا وقتی که انسان به تمام معنی الکلمه خود را تسلیم نکند و اراده و اختیار خود را طبق اراده و اختیار خدا نگرداند، وارد مرحله عبودیت نخواهد شد.

این حدیث را مرحوم مجلسی در «بحار الانوار» در ج ۱ در باب آداب العلم و احکامه آورده است از عنوان بصری از حضرت صادق علیه السلام. حدیث مفصل است ... تا آنجا که عنوان به حضرت عرض می‌کند:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟ قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ، وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا، وَجُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ. فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ. وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَابِيبُ الدُّنْيَا، وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ عَنْهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ. فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَابْلِيسُ وَالْخَلْقُ، وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَلَا

و آنچه به جا آورد عبادت باشد.

و آنچه را حق سبحانه و تعالی می فرماید که: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ**. (سوره آل عمران آیه ۱۹) اشاره به این مرتبه است.

و آنچه را فرمود که: **أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ** (سوره زمر آیه ۲۲) از این مرتبه از اسلام متحقق می گردد.

و آنچه ذکر کرده که: **فَمَنْ أَسْلَمَ فَأَوْلِيكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا** (سوره جن آیه ۱۴) در این مرتبه ظاهر می شود. چه بسیار ظاهر است که اسلام اصغر که منافقین را نیز حاصل بود، از این صفت به مراحل شتی برکنار است.

و قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که: **فَمَنْ أَسْلَمَ فَهُوَ مِنِّي** مراد از آن این مرتبه. چه منافقین با وجود اسلام اصغر در درک اسفل از نار مقام دارند نه در جوار رسول مختار.

چهارم، ایمان اکبر:

و اشاره به آن است قوله تعالی: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ**. چه مؤمنان را امر به ایمان دیگر فرموده.^{۵۷}

←

تَفَاهُرًا، وَلَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ غُلُوبًا، وَلَا يَدْعُ بِإِمَامَةٍ بَاطِلًا. فَهَذَا أَوْلُ دَرَجَةِ التَّقَى.

باری ... همان طوری که ملاحظه می شود در این حدیث شریف که بعضی از اساطین گویند آثار صدور آن از معصوم، از نفس مضامین آن مشهود است، عیودیت حقّه را عین تسلیم، و اطاعت در افعال و اراده و اختیار و سایر امور قرار داده است. و بعداً پس از حصول این مراتب، وارد در اولین درجه تقوی می گردد که به حسب تقسیم مصنف (ره) همان مرتبه ایمان اکبر است.

۵۷- سوره نساء آیه ۱۳۶، و آیه بدین کیفیت است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ** وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ - الْآيَةُ.

و چنانچه ایمان اصغرُ روح و معنی اسلام اصغر است و اسلامُ قالب آن و لفظ آن، و حصول آن به تجاوز اسلام اصغر است از زبان و جوارح به قلب، همچنان ایمان اکبر روح و معنی اسلام اکبر است.

و آن عبارت است از تجاوز اسلام اکبر از مرتبه تسلیم و انقیاد و اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت و تعدی اسلام از عقل به روح. و کریمه أَفْمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (سوره زمر آیه ۲۲) مصداق این حال است.^{۵۸}

و چنانچه مقابل ایمان اصغر نفاق اصغر است که مشتمل است بر تسلیم و انقیاد و اطاعت رسول در ظاهر، و تکاسل و تکاهل در قلب، همچنین در مقابل ایمان اکبر نفاق اکبر است که تسلیم و انقیاد و اطاعت قلبی متوکل از عقل و مسبب از خوف باشد و خالی از اشتیاق و رغبت و لذت و سهولت بر روح و نفس.

۵۸- چون در این آیه شرح صدر به واسطه اسلام به فعل خدا بیان شده، و علاوه اثر آن که نورٌ مِنْ رَبِّهِ باشد معین گردیده است معلوم می شود که مراد از اسلام در این آیه اسلام اکبر است نه اصغر و نه اعم از اصغر و اکبر.

و چون ایمان اکبر مرتبه تفضیل و تجاوز اسلام اکبر است از مرتبه تسلیم و اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت، لذا از این مرتبه درقرآن مجید تعبیر به شرح صدر برای اسلام شده است چه أَفْمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ جایی گفته می شود که اسلام باشد و سپس خدا آن اسلام را در صدر گسترش دهد. و این همان معنای ایمان اکبر است. و چون اسلام اکبر مرتبه نازل و پائینی از ایمان اکبر است لذا مصَنَّف (ره) در صفحه قبل که اسلام اکبر را تشریح می فرمود با کلمه «از» که همان معنای «من» ابتدائیه است چنین بیان فرمود که: «و آنچه را که بیان فرمود که: أَفْمَنْ شَرَحَ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ از این مرتبه از اسلام متحقق می گردد.»

همانا آنچه در وصف منافقین فرموده که: **وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ** در حق این فرقه است.^{۵۹}

و چون تسلیم و انقیاد بر روح سرایت نمود و معرفت افعال و اوامر الهیه اشتداد یافت بنده از این نفاق خالی می‌گردد.

لازم این مرتبه ایمان آن است که سرایت به جمیع اعضاء و جوارح کند، چه بعد از آنکه منشأ ایمان روح باشد که سلطان بدن است و فرمانفرمای جمیع اعضاء و جوارح است، همه را به کار خود می‌دارد و امر بر همه سهل و آسان می‌شود، و همه مطیع و منقاد می‌گردند و دقیقه‌ای از دقائق از اطاعت و عبودیت کوتاهی نمی‌کنند.

چنانچه در حق ایشان است که:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ

۵۹- حصر مفاد این آیه درباره منافقین به نفاق اکبر بدون دلیل است، چه اگر بر ظاهر آیه و سیاق آن اکتفا کنیم آیه منحصر به منافقین به نفاق اصغر خواهد بود، چون در آیه قبل فرموده است:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فُتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تا اینکه می‌فرماید: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا. مَذْذَبَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا.** (سوره نساء، آیه ۱۴۱ - ۱۴۳)

و اگر نظر به جامعیت قرآن کنیم باز نیز این آیه و نظائر آن راجع به اعم از منافقین به نفاق اصغر و منافقین به نفاق اکبر است، و قصر آن بر خصوص منافقین به نفاق اکبر بی‌مورد است.

فَاعِلُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِأُجُوبِهِمْ حَافِظُونَ (سورة مؤمنون آیه ۲ إلى آیه ۵).

چه اعراض از لغو متحقق نمی شود مگر به واداشتن هر عضوی از اعضاء را به آنچه از برای آن آفریده شده است.

وحضرت ابی عبدالله علیه السلام در حدیث زبیری و حماد ذکر این مرتبه از ایمان را فرموده و خلاصه این حدیث این است که:

إِلَیْمَانٌ فَرَضٌ مَّقْسُومٌ عَلَى الْجَوَارِحِ كُلِّهَا فَمِنْهَا قَلْبُهُ وَ هُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ، وَعَيْنَاهُ وَ أُذُنَاهُ وَ لِسَانُهُ وَ رَأْسُهُ وَ يَدَاهُ وَ رِجْلَاهُ وَ فَرْجُهُ.

و عمل هر یک را بیان فرمود.^{۶۰}

و نیز حدیث ابن رثاب اشاره به این مرتبه است که:

إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ بِجَمِيعِ أَمْرِنَا مُتَّبِعًا مُرِيدًا. أَلَا وَ إِنَّ مِنْ أَتْبَاعِ أَمْرِنَا وَ إِدَاتِهِ الْوَرَعَ.^{۶۱}

و آنچه در صحیفه الهیه وارد است که أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَحْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ (سورة حدید آیه ۱۶) امر به مسافرت از ایمان اصغر است به ایمان اکبر.

۶۰- حدیث زبیری را از حضرت صادق علیه السلام در ج ۲ «اصول کافی» ص ۳۳ آورده است. این حدیث بسیار مفصل است و بالغ بر چهار صفحه است. و اما حدیث حماد را از «العالم» علیه السلام در همین کتاب در ص ۳۸ ذکر کرده است این حدیث نیز بالغ بر یک صفحه مفصل است (فَمَنْ أَرَادَ تَمَامَهُمَا فَلْيُرَاجِعْ مَصْدَرَهُمَا).

۶۱- این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۷۸ با اسناد متصل از ابن رثاب از حضرت صادق علیه السلام آورده است و در خاتمه حدیث می فرماید: فَتَزَيُّتُوا بِهِ يَرْحَمُكُمْ اللَّهُ وَ كَبَدُوا أَغْدَاءَنَا (به) يَتَعَشَّكُمْ اللَّهُ.

و چنان تصور نکنی که آنچه گفته شد از تفاوت مراتب اسلام و ایمان منافی است با آنچه در طائفه‌ای از احادیث وارد است که ایمان قابل زیاده و نقصان نیست، و فرقه‌ای از محدثین تصریح به آن نموده‌اند، چه آنچه گفته شد از تفاوت مراتب در شدت و ضعف است [در آثار] نه زیاد و نقصان [در اصل ایمان] بلی از لوازم شدت و ضعف، زیاده و نقصان در آثار و لوازم آن است.^{۶۲}

پس آنچه رسیده در نفی زیاده و نقصان در اصل ایمان است. و آنچه وارد شده در اثبات آن یا مراد شدت و ضعف است، یا زیاده و نقصان در آثار و لوازم چون قوله تعالی:

إِيمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا (سوره انفال آیه ۲).

یعنی هر امر و نهی که در آیات می‌شنوند کمر اطاعت آن بر میان بندند و اثری از ایمان زاید بر آنچه بود در ایشان ظاهر شود. و به آیات آفاقیه و انفسیه که به لسان حال برایشان خوانده شود [آثار] ایمان ایشان شدید گردد.

و همین است مراد از آنچه در احادیث وارد شده که از برای ایمان مراتب بسیار است چنانکه رسیده که:

۶۲- ممکن است دو روایت شریفی را که در ج ۲ «اصول کافی» طبع ثانی ص ۱۵ وارد شده است بر اختلاف مراتب ایمان حمل نمود. اول با سند متصل خود از ابی حمزه از بی جعفر علیه السلام، دوم با سند متصل از جمیل از حضرت ابی عبدالله علیه السلام، و اللفظ للثانی:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ... قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ. قَالَ: وَأَيُّهُمْ بِرُوحٍ مِثْلَهُ. قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ. وَعَنْ قَوْلِهِ: وَالْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى. قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ.

إِنَّ الْإِيمَانَ لَهُ سَبْعَةٌ أَسْهُمٌ فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ، وَلَا يُحْمَلُ السَّهْمَانِ عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ.^{۶۳}

یعنی باید آثار و اعمال دو سهمان را بر صاحب یک سهم از معرفت بار نکرد چه برایشان شاق می‌شود. و تا معرفت شدید نشود عمل به جوارح آسان نمی‌گردد.

و عبدالعزیز قراطیسی روایت کره که قال لی أبو عبدالله

علیه السلام:

يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةً بَعْدَ مَرْقَاةٍ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَأَرْفَعُهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ.^{۶۴}

۶۳- در ج ۲ «اصول کافی» ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۵ سه روایت نقل می‌کند:

اول، از عمار بن ابی الأحوص از ابی عبدالله علیه السلام.

دوم از یعقوب بن ضحاک عن رجل من اصحابنا، و كان خادماً لأبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام.

سوم از سدیر از حضرت ابوجعفر علیه السلام.

و در این سه روایت ایمان را به هفت سهم تقسیم فرموده‌اند.

و در ص ۴۴ از همین کتاب از شهاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حدیث

می‌کند و اجمال حدیث آنکه: خداوند ایمان را در چهل و نه جزء خلق فرموده و هر جزئی را به ده قسمت تقسیم کرد به بعضی یک عشر از یک جزء داده است و به بعضی دو عشر و همچنین تا یک جزء تمام و به بعضی یک جزء و یک عشر جزء و به بعضی دیگر یک جزء و دو عشر جزء ... و همچنین بیان فرمود ... تا آنکه فرمود اکمل آنها آن است که چهل و نه جزء تمام داشته باشد. و در آخر فرمود: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ هَذَا الْخُلُقَ عَلَى هَذَا لَمْ يُلْمَ أَحَدٌ أَحَدًا.

۶۴- روایت عبدالعزیز قراطیسی را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۴۵ آورده است.

و درجات ایمان، هم در معرفت است و هم در عمل. و خود ظاهر است که اعمال واجبه بر هر کسی لازم است. پس تفاوت درجات در آثار که مستفاد از اخبار است به اتباع جمیع اوامر و آداب و افعال و اخلاق متحقق می‌شود.

پنجم، هجرت کبری:

و چنانچه هجرت صغری هجرت به تن است از دارالکفر به دارالاسلام، هجرت کبری هجرت به تن است از مخالطه اهل عصیان و مجالست اهل بغی و طغیان و ابناء روزگار خوان.^{۶۵}
چنانکه در حدیث مهزّم اسدی در صفت شیعیان فرموده‌اند که: **وَإِنَّ لِقَىٰ جَاهِلًا هَجْرَهُ.**^{۶۶}

←

و به جای لفظ «الی أن قال» حضرت فرموده‌اند:

فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْمَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتَ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَنْتَهِيَ إِلَيَّ الْعَاشِرِ. فَلَا تُسْقِطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيَسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ.

و نیز در آخر حدیث بعد از لفظ «فتکسره» حضرت می‌فرماید:

فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جِبْرُهُ.

۶۵- در «بحارالانوار» ج ۱۵، ص ۱۷۷ قسمت اخلاق از کتاب (غارات)

خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند... تا آنکه می‌فرماید:

وَيَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَكَمْ يَهَاجِرُ. إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يَهْجُرُونَ السِّنِّيَّاتِ وَكَمْ يَأْتُوا بِهَا، وَيَقُولُ الرَّجُلُ جَاهَدْتُ وَكَمْ يُجَاهِدُ. إِنَّمَا الْجِهَادُ اجْتِنَابُ الْحَرَمِ وَ مَجَاهَدَةُ الْعَدُوِّ، وَقَدْ يُقَاتِلُ أَقْوَامٌ فَيَجِبُونَ الْقِتَالَ لَا يُرِيدُونَ إِلَّا الذِّكْرَ وَالْأَجْرَ...

۶۶- این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۳۸ آورده است با اسناد

متصل خود از مهزّم الاسدی قال: قال ابو عبدالله عليه السلام:

يَا مِهْزَمُ شَيْعَتَنَا مَنْ لَا يَغْدُو صَوْتَهُ سَمِعَهُ، وَلَا شَخَاوَهُ بَدَنَهُ وَلَا يَمْتَدِحُ بِنَا مُعَلِنًا، وَلَا يُجَالِسُ لَنَا عَائِبًا، وَلَا يُخَاصِمُ لَنَا قَالِبًا، إِنَّ لِقَىٰ مُؤْمِنًا أَكْرَمَهُ وَإِنَّ لِقَىٰ جَاهِلًا هَجْرَهُ.

و به دل از مودت و میل ایشان چنانکه سیّد اولیاء علیه السلام می‌فرماید که: **وَالْجِهَادُ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ وَ يَكْفِيكَ مِنْ شَتَائِنِ الْفَاسِقِينَ شَمْرَةٌ وَاحِدَةٌ**.^{۶۷}

و به هر دو، از عادات و رسوم، چه عادات و رسوم مهمّات بلاد کفر است. چنانکه در جامع کلینی در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مروی است که **أَرْكَانُ الْكُفْرِ أَرْبَعَةٌ: الرِّعْبَةُ وَالرَّهْبَةُ وَالسَّخَطُ وَالْغَضَبُ**^{۶۸} و تفسیر «رَهْبَتٌ» به رَهبت از ناس شده در مخالفت عادت و نوامیس ایشان. و پس از این هجرت، پیوستن به رسول و قصد اطاعت او در جمیع امور و در خدمت او مجادله با جنود شیطان به مغلوب ساختن ایشان.

۶۷- این روایت را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۵۰ آورده است با اسناد متصل

خود از جابر از حضرت ابی جعفر از حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام:

سُئِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الْإِيمَانَ عَلَىٰ أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ.

آنگاه یک یک از آنها را مفصلاً شرح می‌دهند تا می‌رسند به جهاد و می‌فرمایند:

وَالْجِهَادُ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَثْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ التَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَ شَتَائِنِ الْفَاسِقِينَ.

آنگاه یک یک از این چهار شعبه را بیان می‌کند و راجع به شتائین الفاسقین می‌فرماید: **وَمَنْ شَتَأَ الْفَاسِقِينَ غَضِبَ لِلَّهِ وَمَنْ غَضِبَ لِلَّهِ غَضِبَ اللَّهُ لَهُ** سپس می‌فرماید: **فَذَلِكَ الْإِيمَانُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعْبَتُهُ**.

۶۸- این روایت در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۸۹ وارد شده است.

ششم، جهاد اکبر:

و آن عبارت است از محاربه با جنود شیطان به معاونت حزب رحمن که جُنْد عقل است. چنانکه در حدیث سماعة بن مهران از حضرت صادق علیه السلام وارد است که:

ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ حُمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّارَ آيِ الْجَهْلِ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَمَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ: يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لِقُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ. فَقَالَ: نَعَمْ إِلَىٰ أَنْ قَالَ: فَأَعْطَاهُ حُمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا... إِلَىٰ أَنْ قَالَ: فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُومِنَ أَنْ يُكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّىٰ يَسْتَكْمِلَ وَ يَنْتَقِيَ مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ.^{٦٩}

٦٩- این حدیث را در ج ١ «اصول کافی» ص ٢٠ به بعد آورده است و حدیث بسیار مفصل است. چون حضرت صادق علیه السلام برای عقل هفتاد و پنج لشکر معین فرمود و یکایک از آنها را بیان فرموده است و برای جهل نیز هفتاد و پنج لشکر، که هر یک از آنها از اعداد لشکرهای عقل هستند معین فرموده و نام آنها را مقابل هر یک از جنود عقل برده است، تا آنکه در پایان می فرماید:

فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدَامَتْحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِنَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُومِنَ أَنْ يُكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّىٰ يَسْتَكْمِلَ وَ يَنْتَقِيَ مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ. وَإِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمُجَانِبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ. وَفَقَّنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لَطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ. انتهی، وَا أَنَا أَقُولُ: (آمین) ثلاث مرّات.

هفتم، فتح و ظفر بر جنود شیطان

و رهائی از تسلط آن، و خروج از عالم جهل و طبیعت. و به اهل این مرحله (عرصه) اشاره فرموده حضرت صادق علیه السلام در حدیث یمانی که:

شِيعَتُنَا أَهْلُ الْهُدَى وَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْخَيْرِ وَ أَهْلُ
الْإِيمَانِ وَ أَهْلُ الْفَتْحِ وَ الظَّفَرِ.^{۷۰}

هشتم، اسلام اعظم:

و بیان این مرحله این است که آدمی قبل از دخول در عالم فتح و ظفر و غلبه بر حزب ابلیس و طبیعت، در عالم طبیعت گرفتار و اسیر جنود وهم و غضب و شهوت و مغلوب اهویة متضاده لجهت طبیعت است. آمال و امانی او را محیط، و هموم و غموم بر او مستولی، به

۷۰- حدیث فتح و ظفر را در ج ۲ «اصول کافی» در ص ۲۳۳ آورده است با

اسناد متصل خود از ابراهیم بن عمر الیمانی عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال: شِيعَتُنَا أَهْلُ الْهُدَى وَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْخَيْرِ وَ أَهْلُ الْإِيمَانِ وَ أَهْلُ الْفَتْحِ وَ الظَّفَرِ.

و اعم أن المجلسی (ره) آورده هذه الرویة فی البحار فی المجلد الخامس عشر

فی الجزء الأول منه ص ۱۵۲ و بعد ضمن بیان خود راجع به فتح و ظفر فرموده است:

فَالْمُرَادُ بِهِ إِذَا انْفَتَحَ وَ الظَّفَرُ عَلَى الْمُخَالِفِينَ بِالْحُجَجِ وَ الْبُرَاهِينِ، وَ عَلَى الْأَعَادَى الظَّاهِرَةِ إِنْ أَمَرُوا بِالْجِهَادِ فَإِنَّهُمْ أَهْلُ الْبِقِنِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ عَلَى الْأَعَادَى الْبَاطِنِيَّةِ بِغَلَبَةِ جُنُودِ الْعَقْلِ عَلَى عَسَاكِرِ الْجَهْلِ وَ الْجُنُودِ الشَّيْطَانِيَّةِ بِالْمُجَاهَدَاتِ النَّفْسَانِيَّةِ كَمَا مَرَّ فِي كِتَابِ الْعَقْلِ. أَو الْمُرَادُ أَنَّهُمْ أَهْلُ لِفَتْحِ أَبْوَابِ الْعُنَايَاتِ الرَّبَّانِيَّةِ وَ الْإِفَاضَاتِ الرَّحْمَانِيَّةِ وَ أَهْلُ الظَّفَرِ بِالْمَقْصُودِ، كَمَا قِيلَ: إِنَّ الْأَوَّلَ إِشَارَةٌ إِلَى كَمَالِهِمْ فِي الْقُوَّةِ النَّظَرِيَّةِ، وَ الثَّانِي إِلَى كَمَالِهِمْ فِي الْقُوَّةِ الْعَمَلِيَّةِ حَتَّى بَلَّغُوا إِلَى غَايَتِهِمَا وَ هُوَ فَتْحُ أَبْوَابِ الْأَسْرَارِ وَ الْقُوَّةِ بِقُرْبِ الْحَقِّ.

تراحم عادات و رسوم متناقضه متزاحم، و به منافیات طبع و به منافرات خاطر متآلم، مخاویف عدیده را منتظر و مهولات کثیره را مهیا، هر گوشه خاطرش را تشویشی، در هر زاویه از کانون سینه‌اش آتشی، انواع فقر و احتیاج منظورش، و اصناف آلام و اسقام در دور و کنارش، گاهی در کشاش اهل و عیال، و زمانی در خوف تلف مال و منال. گاه جاه می‌خواهد و نمی‌رسد، و زمانی، منصب می‌جوید و نمی‌یابد. خار حسد و غضب و کبر و امل را دامن گیر، و در چنگ حیّات و عقارب و سباع عالم جسمانیّت و مادّیت زبون و حقیر. خانه دلش از ظلمات و هم تیره و تار، و به افزون از صد هزار هموم متضادّ گرفتار. از هر طرف روگرداند، سیلی روزگار خورد، و به هر جا پا نهد خارش به پایش خلد.

و چون به توفیق بی چون با جنود و هم و غضب و شهوت محاربه و برایشان مظفر و منصور گردید، و از چنگ عوائق و علایق او مستخلص شد، و عالم طبیعت و مادّیت را بدرود کرد، و قدم از دریای وهم و امل بیرون نهاد، خود را جوهری می‌بیند یکتا و گوهری بی همتا بر عالم طبیعت محیط، و از موت و فنا مصون و خالی، و از کشاکش متضادات فارغ، و از خارخار متناقضات در آرام، و در خود صفائی و بهائی و نوری و ضیائی مشاهده می‌نماید که فوق ادراک عالم طبیعت است، چه در این وقت طالب به مقتضای مُتْ عَنِ الطَّبِيعَةِ مرده است^{۷۱} و زندگانی تازه یافته است و به سبب تجاوز از قیامت انفسیّه صغری که موت نفس امّاره است، از معلومات صوریّه مُلکیّه

۷۱- این عبارت را به افلاطون حکیم نسبت داده‌اند که فرمود: مُتْ عَنِ

به مشاهدات معنویّه ملکوتیّه فائز گشته، و بسی از امور مخفیّه بر او ظاهر و بسیاری از احوال عجیبه او را حاصل و به قیامت انفسیّه وسطی رسیده.^{۷۲}

در این وقت اگر عنایت ازلیّه او را درنیابد به واسطه آنچه از خود مشاهده می‌نماید اثنائیت و اعجاب او را در می‌یابد و دم از اثنائیت

۷۲- بدانکه عوالم بین انسان و خدا را که باید سالک عبور کند به چهار عالم تعبیر فرموده‌اند.

اوّل عالم طبع: که آن را نفس و عالم حسّ و عالم شهادت و عالم ماده و عالم مُلک و عالم ناسوت نیز گویند.

دوم عالم مثال: که آن را عالم برزخ و عالم خیال و عالم قلب و عالم ملکوت نیز گویند و در فارسی از آن به عالم دل تعبیر می‌کنند.

سوم عالم عقل: که آن را عالم روح و عالم تجرد از ماده و صورت و عالم جبروت نیز گویند و در فارسی از آن به عالم جان تعبیر می‌کنند.

چهارم عالم ربوبی: که آن را عالم لاهوت نیز گویند و در فارسی از آن به جانِ جان یا عالم جانان تعبیر کنند.

و چون انسان بخواهد یا به موت ارادی که موت نفس اماره است یا به موت قهری که موت طبیعی است از عالم ناسوت و طبع عبور کند از قیامت صغری عبور کرده است. چون کشمکش با نفس اماره یا گیرودار در میدان جهاد، عبارت از تحقّق قیامت صغری و عبور از آن عبور از قیامت صغری خواهد بود. و در این حال انسان خود را در عالم مثال می‌بیند و برای تجاوز از آن نیز باید مجاهده کند. این مجاهده را قیام و تحقّق قیامت وسطی گویند که در عالم مثال و ملکوت صورت می‌گیرد، و عبور از عالم مثال را به عالم عقل و جبروت عبور از قیامت وسطی گویند. و چون انسان در عالم عقل و جبروت وارد شد، برای طیّ مراحل این عالم نیز باید مجاهده کند و بنابراین قیامت کبری انفسیه قائم و متحقّق می‌شود.

لذا قیامت کبری در عالم جبروت و عقل خواهد بود و عبور از عالم جبروت و عقل را به عالم لاهوت عبور از قیامت کبری انفسیه گویند.

می زند و راهزن او در مراحل سابقه اعداء خارجیّه و اذنان شیطان بود و در این وقت رئیس ابالسّه و عدو داخل که نفس و ذات باشند. چنانچه وارد شده: **أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ**.^{۷۳}

و همین اعجاب و انانیت بود که او را به عالم طبیعت مبتلا ساخت. چنانچه وارد است که بعد از خلق روح مجرد، خداوند قهار او را در معرض مکالمه باز داشته، فرمود: **مَنْ أَنَا؟** روح از احاطه و غلبه بهائی که در خود یافت قدم از مرتبه خود بیرون گذاشت و گفت: **مَنْ أَنَا؟** خداوند عالم او را از عالم نور و ابتهاج خارج و به کشور فقر و احتیاج فرستاد تا خود را بشناسد.^{۷۴}

پس چون از عالم طبیعت خارج شود و به حالت اوّل عود کند همان انانیت و کبر او را فرا گیرد. چنانچه طائفه ای حدیث ما **بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَنْ يُنْظَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ إِلَّا رِءَاءُ الْكِبْرِيَاءِ** را بر این حمل نموده اند. یعنی به جائی می رسند که اگر کبریای خدا را بر دوش نمی افکندند و عجب نمی نمودند ملاحظه انوار عالم لاهوت را می نمودند. در این حال چنانچه عنایت الهیه انفاذ نکند به کفر اعظم مبتلا می شود، چه کفر مراحل سابقه، یا کفر به رسول بود، یا شرک

۷۳- این حدیث را در «بحار الانوار» در جلد ۱۵ در جزء دوم که در اخلاق

است در ص ۴۰ از «عُدَّة الداعی» نقل فرموده است.

۷۴- ظاهر عبارت مصنف (ره) که فرموده: (وارد است) آن است که مکالمه خداوند قهار با روح مجرد و پاسخ روح به خدا، حدیث از معصوم باشد. و بعضی نیز بر حدیث بودن او تصریح کرده اند. ولی این بنده آن را در کتب حدیث نیافتم، ولی شبیه به این خطاب و عتاب خدا با روح، از افلاطون نقل شده و ظاهراً آن را افلاطون در کتاب «تیمائوس» گفته است؛ و مرحوم سید علیخان کبیر در شرح صحیفه سجّادیه بنا به نقل تلخیص الریاض جلد اوّل ص ۲۸۲ آورده است.

به واسطه امور خارجیه چون شیطان وهوی، و کفر این مرحله عبارت است از متابعت شیطان و هوی، چنانچه فرمود: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ** (سوره یس آیه ۶۰) و **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** (سوره جاثیه آیه ۲۳).

و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: **أَلْهَوَى أَتَقْصُ (أَبْعَضُ ظ) إِلَهٍ عَبْدٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ**.^{۷۵} و تخصیص فی الارض از آن است که بعد از خروج از ارض طبیعت، الهی انقاص از آن است که نفس باشد، چه اتخاذ آن به الهیت بعد از فراغ عالم طبیعت و بدن می شود و صعود به مدارج نفس و ذات.

و به همین کفر اشاره فرمود: **الْنَفْسُ هِيَ الصَّمُّ الْأَكْبَرُ**.

و این بت پرستی بود که حضرت ابراهیم علیه السلام دوری آنرا از خدا طلبید:

وَ اجْتَبَيْتَنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.^{۷۶} چه پرهاهر است که در

۷۵- در «احیاء العلوم» ج ۱ ص ۸۵ از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که فرمود: **أَبْعَضُ إِلَهٍ عَبْدٌ فِي الْأَرْضِ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ الْهَوَى**. و در تعلیق آن گوید: رواه الطبرانی من حدیث ابی امامة.

و در «المحجّة البيضاء» ج ۱ ص ۸۵ از «احیاء العلوم» نقل کرده، و در تعلیق آن گوید: أخرجه الطبرانی من حدیث ابی امامة كما فی المغنی.

۷۶- حصر دعای ابراهیم علیه السلام در این آیه به بت نفس بلاوجه است. چه اگر نظر به مراتب بطون و حقایق قرآن کنیم آیه شامل تمام اقسام صنم مصنوعه و غیر مصنوعه از نفس اماره و جن و ملک و شیطان و افراد انسان خواهد شد. و اگر نظر را فقط بر ظاهر بدوزیم آیه فقط راجع به صنمهای مصنوعه می شود و بس، چون بعد از این آیه ابراهیم علیه السلام در مقابل تعلیل به خدا عرض می کند: **رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ**. و معلوم است که در آن زمان که حضرت ابراهیم بر علیه بت پرستی قیام فرمود مردم صنمهای

حقّ خلیل علیه السلام و ابناء حقیقیّه او که انبیاء هستند پرستش صنمهای مصنوعه متصوّر نباشد.

و همین شرک بود که خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم از آن پناه به خدا برد و گفت: **أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشِّرْكِ الْخَفِيِّ** و مخاطب شد به خطاب [و] **لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ** (سوره زمر، آیه ۶۵).

و همین کفر است که بعضی از اکابر اهل الله به آن اشاره کرده اند که: بنده چون رخت از کون و مکان برگرفت اول مقامی که بروی عرض کنند مقامی باشد که چون به آنجا رسید پندارد که صانع است و کدام کفر از این بالاتر است!

إِذَا قُلْتُمْ مَا أُذْنِبْتُمْ قَالَتْ مُجِيبَةٌ **وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ**^{۷۷}

←

مصنوعه می پرستیدند و عمدۀ هم آن حضرت نجات عامۀ مردم از این بلیّه بود. و اما دعا همیشه و در هر مورد از انبیا ممدوح است چه راجع به اجتناب از صنمهای مصنوعی باشد یا پرستش نفس اماره چون در هر حال منجی خداست چه در بدو امر باشد یا بعد از رسیدن به مقامات و کمالات. این از نقطه نظر واقع بینی و حقیقت امر. و اما از نقطه نظر ظاهر همانطوری که عبادت اصنام مصنوعه در حقّ آن حضرت و انبیاء غیر متصوّر است پرستش نفس نیز چنین است.

۷۷- در ج ۱ «ریحانة الادب» ص ۴۳۳ در شرح حال «جنید» این شعر را از زبان کنیزی در زمان جنید بیان کرده است، گوید:
کلمات جنید که در عرفان و اصول طریقت گفته مشهور و در کتب مربوطه مدوّن می باشد. از آن جمله گوید:

از هیچ چیز مانند این ابیات که کنیزی در خانه ای بدان «تَغْنَى» می کرده منتفع نشدم:

تَقُولِينَ لَوْلَا إِلَهَ جُرْتُمْ يَطِبُّ الْحُبُّ	إِذَا قُلْتُمْ أَهْدَى الْهَجْرُ لِي حَلَّلَ الْبَلِي
تَقُولِي بِنِيرَانِ الْهَوَى شَرَفَ الْقَلْبُ	وَإِنْ قُلْتُمْ هَذَا الْقَلْبُ أَحْرَقَهُ الْهَوَى
وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ	وَإِنْ قُلْتُمْ مَا أُذْنِبْتُمْ؟ قَالَتْ مُجِيبَةٌ

←

و در مقابل همین کفرِ اسلام اعظم است. و همین اسلام است که حقّ جلّ شأنه خلیل خود را به آن امر فرمود: **إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ**. و حقیقت آن عبارت است از تصدیق به نیستی خود و اذعان به عجز و ذلّت و عبودیت و مملوکیّت، بعد از کشف حقیقت و اعتقاد به اینکه آنچه از خود مشاهده می نمود از احاطه و نور، عین فقر و سوادِ ظلمت است، بلکه قطع نظر از آنها نیست شود و در جنب هست مطلق و نور محض مضمحل گردد.

نهم، ایمان اعظم:

و آن عبارت است از مشاهده و معاینه نیستی خود، بعد از تصدیق و اذعان به آنچه اسلام اعظم است. و حقیقت آن شدت ظهور و وضوح اسلام اعظم است و تجاوز آن از حدود علم و اذعان تا آنکه به مرتبه مشاهده و عیان رسد. و از این جهت بود که چون خدای تعالی به خلیل خود فرمود: **أَسْلِمُ قَالَ أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**^{۷۸} (سوره بقره آیه

←

پس از شنیدن آنها صیحه‌ای زده بیهوش افتادم صاحب خانه آمده و از حال من استفسار نمود گفتم: همانا این حال من در اثر آن آیات کنیزک می باشد، آن کنیزک را به من بخشید من هم قبول کرده و آزادش کردم.

۷۸- همانطور که ملاحظه می شود مصنف (ره) خطاب خدا را به ابراهیم علیه السلام به لفظ «**أَسْلِمُ**» اسلام اعظم گرفته است، و پاسخ ابراهیم را به قبول آن به لفظ **أَسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** مرتبه عالیتر از آن یعنی ایمان اعظم شمرده است. و شاید این معنا را از اضافه کلمه رب العالمین استفاده نموده است. چون تسلیم شدن بعد از تصدیق به نیستی خود در مقابل مشاهده آثار عظمت خدا نسبت به جمیع موجودات و مشاهده نیستی خود در برابر رب العالمین که جنبه ربوبی نسبت به تمام موجودات دارد، و اعتراف و مشاهده این معنی همان ایمان اعظم است.

و اشاره به دخول در این عالم است قوله سبحانه و تعالی
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (سوره فجر آیه ۲۹) چه حقیقت عبودیت در این وقت
محقق و دخول در آن کنایه از مشاهده و عیان است.

در این هنگام سالک از عالم ملکوت ارتحال و قیامت کبری
انفسیه بر او قیام می‌نماید و به عالم جبروت داخل می‌شود و از
مشاهدات ملکوتیه و معاینات جبروتیه فائز می‌شود، و از عالم نفوس
متعلقه به افلاک به عالم منزّه از اجسام داخل می‌شود. و در طلب این
منزله گفته:

بَيْنِي وَبَيْنَكَ إِنِّي يُنَازِعُنِي فَارْفَعْ بِأُطْفِكَ إِلَيَّ مِنْ الْبَيْنِ^{۷۹}

دهم، هجرت عظمی:

و آن عبارت است از مهاجرت از وجود خود و رفض آن و
مسافرت به عالم وجود مطلق و توجه تامّ به آن. و امر به این مهاجرت
است که فرمود: دَعْ نَفْسَكَ وَتَعَالَ^{۸۰} و اشاره به آن است وَادْخُلِي

۷۹- این بیت شعر از حسین بن منصور حلاج است و مرحوم صدرالمتألهین آنرا
در «اسفار» ج ۱ ص ۱۱۶ آورده است.

۸۰- در صفحه ۱۴۹ از ج ۱ «تذکره الأولیاء» از بایزید بسطامی نقل کرده است
که گفت: چون به مقام قرب رسیدم گفتند: بخواه. گفتم: مرا خواست نیست، هم تو از بهر
ما بخواه. گفتند: بخواه. گفتم: ترا خواهم و بس... گفتند تا وجود بایزید ذره‌ای می‌ماند
این خواست محال است دَعْ نَفْسَكَ وَتَعَالَ.

و در صفحه ۱۵۰ نیز از بایزید نقل کرده است که گفت: یکبار به درگاه او
مناجات کردم و گفتم: كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَيْكَ؟ ندانی شنیدم که: ای بایزید طَلِقْ نَفْسَكَ
ثَلَاثًا ثُمَّ قُلِ اللَّهُ نَحْسُ خُودِ رَا سَه طَلَاقَه كُنْ وَانْكَه حَدِيثَ مَا كُنْ.

جَنَّتِي بعد از فَادُخَلِي فِي عِبَادِي. چه، يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ خطاب به نفس است که از جهاد اکبر فارغ و به عالم فتح و ظفر که مقرّ اطمینان است داخل شده.

و چون همین قدر از وصول به مقصد کافی نبود امر شد به رجوع به پروردگار خود و تفضیل داده شد کیفیت رجوع.^{۸۱}

پس امر شد ابتداءً به دخول در عباد که ایمان اعظم است؛ پس به ترقّی از آن و دخول در جنّت پروردگار که ترک وجود خود و دخول در عالم خلوص است و رجوع به ربّ خود. و آنچه که از آن تعبیر شده به مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ همین مرحله ایمان اعظم

←

لیکن در ج ۱ «طبقات الأخیار» شعرانی ص ۷۷ از بایزید بدین عبارت نقل کرده است که: وَكَانَ يَقُولُ: رَبِّ أَيُّ رَبِّ الْعِزَّةِ فِي النَّوْمِ - السَّمَامِ - فَقُلْتُ يَا رَبِّ: كَيْفَ أُجِدُّكَ؟ فَقَالَ: فَارِقُ نَفْسِكَ وَتَعَالَ إِلَيَّ.

۸۱ - ممکن است که گفته شود يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ خطاب به نفس است که از جهاد اکبر فارغ، و ظفر و فتح نموده و نفس خود را تسلیم حق کرده و اسلام اعظم را درک و به واسطه مشاهده نیستی خود در قبال وجود ذات حق و اعتراف و اذعان قلبی به این امر، به مرتبه ایمان اعظم که مقرّ اطمینان و جای سکینه و طمأنینه است وارد، و بار خود را در این جا فرود آورده است و بعداً خطاب إِرْجِعِي إِلَيَّ بِرَبِّكَ امر به هجرت از وجود خود است به سوی وجود حقّ که ربّ است چون رجوع با هجرت انساب است.

و معلوم است که پس از این هجرت - که هجرت عظمی است، و سالک رخت خود را از عالم نفس بر بست و در عالم حقّ فرود آورد- راضی به قضا و قدر تشریحی و تکوینی خدا خواهد بود. و هیچ سانحه خلاف و هیچ معصیت از او سر نخواهد زد. و این همان معنای رضای عبد است از خدا. و معلوم است که خدا نیز از چنین عبدی راضی خواهد بود، چون کاملاً راه را بر طریق عبودیت پیموده است، و لذا به صفت «راضیه» مرضیه متصف خواهد شد.

ولی چون هنوز آثار وجودی به کلی منتفی نشده است باید دست به جهاد اعظم

←

است. چه راستی امر که نیستی خود باشد و محل سکون صادق که وجود محض باشد در این وقت به دست آید. و نظر به اینکه هنوز مجاهده عظمی محقق نشده و آثار وجود خود باقی است، و اضمحلال آن در نظر سالک به مجاهده موقوف است پس هنوز بالمره از سطوت تازیانه قهر ایمن نشده و به این جهت در مضممار این دو اسم بزرگ جای دارد.^{۸۲}

←

زده و آن آثار و لوی بقایای خفیه او را نابود ساخت و در این وقت معنی عبودیت ذاتی و حقیقی برای او متحقق می‌گردد و جمله فَاَدْخُلِي فِي عِبَادِي دلالت بر همین جهاد اعظم - که غایه القصای درجه عبودیت است - می‌نماید. و بعد از این باید این مَنِيْز عبودیت که در او شائیه اثنیث است نیز از بین برود و به واسطه فناء مطلق در ذات الهی در عالم لاهوت که همان عالم مخلصین است، و او را جَنَّةُ الذَّاتِ گویند وارد شود. و جمله وَاَدْخُلِي جَنَّتِي بعد از فَاَدْخُلِي فِي عِبَادِي دلالت بر آن می‌کند.

بنابراین بعد از دخول در جَنَّةُ الذَّاتِ سیر عوالم دوازده‌گانه تمام می‌شود. و این « سیر

الی الله» بود.

و باید دانست که در تمام قرآن کریم، فقط در این مورد خداوند جنت را به خود نسبت داده و « جَنَّتِي » فرموده است. و این از اقسام جنات هشتگانه عالیترین و بالاترین جنت است که او را جَنَّةُ الذَّاتِ گویند.

۸۲ - یعنی چون سالک به عالم ایمان اعظم که محل صدق است برسد باز چون هنوز جهاد اعظم ننموده و به کلی آثار وجود خود را نفی نکرده است در مضممار دو اسم بزرگ یعنی اسم ملیک که به معنای سلطان و شاه است و اسم مقتدر که به معنای تواناست، خواهد بود.

و به عبارت دیگر خود را تحت سیطره و قهر سلطان توانا خواهد یافت و باید با توسل به این ملیک مقتدر جهاد کند تا از بقایای آثار وجود خود به کلی بیرون برود. در آن وقت از تحت این دو اسم خارج و در تحت اسم اَحْبَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ داخل می‌گردد.

یازدهم، جهاد اعظم است:

وآن عبارت است از اینکه بعد از هجرت از وجود خود توسّل به ملوک مقتدر نماید، با آثار وجود ضعیف در مجادله برآمده بالمره همه آنها منتفی و محو شده قدم در بساط توحید مطلق نهد.

دوازدهم، عالم خلوص:

که شمه‌ای از شرح آن شنیدی و آن عالم فتح و ظفر است بعد از جهاد اعظم، و اشاره به آن شده که **أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ**.

و چون در این وقت از سطوت قهر ایمن، و در حجر تربیت مربی ازل پرورش یافته، در مضماری این اسم داخل می‌گردد چنانچه یا **أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ نِيزَ بِرَآنِ مُشِيرِ اسْتِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** (سوره بقره آیه ۱۵۶).

بَدَمِ الْمُحِبِّ يُبَاعُ وَصَلُهُمْ فَاسْمَحْ بِنَفْسِكَ إِنْ أَرَدْتَ وَصَالاً

در این وقت قیامت عظمای انفسیه بر آن قائم و از اجسام و ارواح و تعینات و اعیان باسرها گذر کرده و از همه آنها فانی، و قدم در عالم لاهوت نهد و به حیات حقیقیه ابدیه فائز و باقی می‌گردد، و از معاینات جبروتیه به تجلیات لاهوتیه منتقل و سرافراز می‌شود و **ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**^{۸۳}، **لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ** (سوره صافات آیه ۶۱). و در این هنگام از تحت **كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** بیرون می‌رود، چه در این وقت نفسی نیست و مصداق **أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ** می‌شود (سوره انعام آیه ۱۲۲) و **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** در کریمه

۸۳ - این آیه بدین اعراب و کیفیت بدون واو در قرآن کریم در چهار مورد آمده است، و با واو در دو مورد آمده است: اول در سوره توبه آیه ۱۱۱ دوم در سوره غافر آیه ۹.

وَ تُفِيحُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ (سوره زمر آیه ۶۸) عبارت از اوست و این هم میّت است و هم حیّ. میّت است به موت ارادی از عالم طبیعت و نفس؛ و حیّ است به حیات حقیقیّه در عالم لاهوت و خلوص؛ و از این راه فرموده‌اند: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى مَيْتٍ يَمْشِي فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^{۸۴}

۸۴ - این حقیر با کمال فحص که درباره این حدیث نموده‌ام سندی برای آن نیافته‌ام، گرچه ممکن است مصنف (ره) منظورش از اینکه گوید: از این راه فرموده‌اند، حدیث نباشد بلکه کلام بعضی از بزرگان و عرفا باشد. لیکن این احتمال از سیاق عبارات مصنف (ره) بعید است چه در نظائر و اشتباه آن هرجا که نظیر این عبارات را آورده است کلمات حضرت رسول الله و ائمه معصومین بوده است.

آری صدرالمتألهین در تفسیر سوره سجده ص ۱۱۷، از طبع حروفی آورده است که در حدیث از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمده است: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى مَيْتٍ يَمْشِي فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ.

بخش دوم

و چون شرح این عوالم دوازده گانه را دانستی
حال با تو شرح می‌کنم طریق سلوک و
مسافرت به آنها را بر سبیل اجمال **أَعَانِكَ**
اللَّهُ عَلَيْهِ و از برای زیادتى بصیرت به دو
بیان با تو شرح میدهم.

در طریق سلوک و مسافرت الی الله به دو بیان

فصل اوّل

بیان اجمالی در طریق سلوک الی الله

پس در بیان اوّل می‌گوییم که:

روی کلام من با کسی است که به فکر طلب برآید و بالمرّه غافل و ذاهل نباشد. و چنین کسی اوّل چیزی که بر آن است آنستکه دامن طلب بر میان زند و در تفحص و تجسس ادیان و مذاهب به قدر استعداد خود برآید، و به نظر و تتبع در شواهد و آیات و بینات و قرائن و امارات حسّیه و عقلیه و ذوقیه و حدسیّه جهد کند و غایت سعی خود را به قدر میسور به ظهور آورد تا یگانگی خدا و حقیقت راهنمایی او را پی برد اگرچه به ادنی مرتبه علم یقین باشد. بلکه در این مقام مجرد گمان و رجحان نیز به کار او می‌آید. و بعد از حصول این تصدیق علمی یا رجحانی، از عالم کفر خارج و به اسلام و ایمان اصغرین داخل و این دو مرحله را طی کرده است .

و در این دو مرحله است که اجماع واقع است بر اینکه از برای هر مکلفی دلیل لازم است. و چنانچه از تفحص و جهد و عقل و نظر هیچ رجحانی از برای او حاصل نشد دست در دامن تضرّع و زاری

و ابتهال و خاکساری زند و در این مرحله پای بیفشارد که البتّه از برای او فتح بابی می‌شود چنانچه از حضرت ادريس عليه السلام و مریدان او مأثور است.^{۸۵}

و در این اوقات به جهت حصول یقین به اذکاری چند که در این مرحله مؤثر است اگر مشغول باشد بهتر است. و به برخی از آن

۸۵- در خامس «بحار الانوار» طبع امین الضرب ص ۷۵ از «علل الشرایع» روایت می‌کند، و در «علل الشرایع» طبع نجف ص ۲۷ با اسناد خود از وهب بن منبه روایت می‌کند که:

إِنَّ إِدْرِيْسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ رَجُلًا طَوِيلًا ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَإِنَّمَا سُمِّيتُ إِدْرِيْسَ لِكَثْرَةِ مَا كَانَ يَدْرُسُ مِنْ حِكْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَنِ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ بَيْنَ أَظْهُرِ قَوْمِهِ. ثُمَّ إِنَّهُ فَكَّرَ فِي عَظَمَةِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: إِنَّ لِيْهِذِهِ السَّمَاوَاتِ وَ لِيْهِذِهِ الْأَرْضِينَ وَ لِيْهِذَا الْخَلْقِ الْعَظِيمِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ التُّجُومِ وَ السَّحَابِ وَ الْمَطَرِ وَ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي تُكُونُ، رَبًّا يُدَبِّرُهَا وَ يَصْلِحُهَا بِقُدْرَتِهِ، فَكَيْفَ لِيْ بِهَذَا الرَّبِّ؟ فَأَعْبُدْهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ ...

فَخَلَا بِطَائِفَةٍ مِنْ قَوْمِهِ فَجَعَلَ يَعْظُمُهُمْ وَ يَذَكِّرُهُمْ وَ يَخَوِّفُهُمْ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ خَالِقِ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ فَلَا يَزَالُ يُجِيبُهُ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَ أَحَدٍ، حَتَّى صَارُوا سَبْعَةً، ثُمَّ سَبْعِينَ، إِلَى أَنْ صَارُوا سَبْعِمِائَةٍ، ثُمَّ بَلَغُوا أَلْفًا، فَلَمَّا بَلَغُوا أَلْفًا قَالَ لَهُمْ: تَعَالَوْا نَخْتَرْ مِنْ خِيَارِنَا مِائَةَ رَجُلٍ. فَاخْتَارُوا مِنْ خِيَارِهِمْ مِائَةَ رَجُلٍ وَ اخْتَارُوا مِنْ الْمِائَةِ سَبْعِينَ رَجُلًا، ثُمَّ اخْتَارُوا مِنَ السَّبْعِينَ عَشْرَةَ، ثُمَّ اخْتَارُوا مِنَ الْعَشْرَةِ سَبْعَةً، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: تَعَالَوْا فَلْيَدْعُ هَؤُلَاءِ السَّبْعَةَ فَلْيُؤَمِّنْ بَيْنَتِنَا فَلَعَلَّ هَذَا الرَّبَّ جَلَّ جَلَالُهُ يَدُلُّنَا عَلَى عِبَادَتِهِ. فَوَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ دَعَا طَوِيلًا، فَلَمَّ بَيْنَتِنَا لَهُمْ شَيْءٌ. ثُمَّ رَفَعُوا أَيْدِيَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى إِدْرِيْسَ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ تَبَّأَهُ وَ دَلَّهُ عَلَى عِبَادَتِهِ وَ مَنْ آمَنَ مَعَهُ، فَلَمَّزُوا لَوْا يَعْجِدُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَا يُشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا حَتَّى رَفَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِدْرِيْسَ إِلَى السَّمَاءِ وَ اقْرَضَ مَنْ تَابَعَهُ عَلَى دِينِهِ إِلَّا قَلِيلًا. ثُمَّ إِسْتَمُّوا بِحَدِّهِمْ ذَلِكَ وَ أَخَذُوا الْأَحْدَاثَ وَ أَبْدَعُوا الْبِدَعَ حَتَّى كَانَ زَمَانُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

اشاره می‌شود.

و چون این دو مرحله را پشت سر انداخت دامن طلب اسلام و ایمان اکبرین را بر میان بندد. و اولین چیزی که در این مرحله لازم است علم به احکام و آداب و وظائف و شرائع راهنمایی است که به اعتقاد خود بسته، به شنیدن آنها از خود راهنما یا از خلیفه و نائب آن یا فهمیدن از کلام آن اگر اهلیت آنرا داشته باشد یا به متابعت کسی که اهل باشد که او را در شریعت ما «فقیه» خوانند .

و بعد از علم و تحصیل آنها و تسلیم و انقیاد و ترک ردّ و اعتراض شروع کند در مواظبت به آنها و محافظت و وظائف و آداب تا بدین سبب درجهٔ فدرجهٔ یقین و معرفت آن در تزیید و ظهور و وضوح پیوندد و به آن سبب عمل و آثار ایمان در جوارح و اعضاء اشدّ و اکبر گردد. چه عمل موجب علم، و علم مورث عمل است و بدین طریقه اخبار کثیره مصرّح است چنانچه در حدیث عبدالعزیز مقدم مذکور است که الْأَيْمَانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرَقَاتٌ بَعْدَ مَرَقَاتٍ. و آنچه در حدیث حسن صیقل است که ابو عبدالله علیه السلام فرمود که: الْأَيْمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ اشاره به همین است.^{۸۶}

۸۶- این حدیث را در ج ۱ «اصول کافی» ص ۴۴ از حسن بن صیقل نقل

کرده است .

و نیز در ج ۱ «بحار الانوار» ص ۶۴ از «امالی» و «محاسن» با اسناد خود از

حسن بن صیقل آورده است قال:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ، فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، أَلَا إِنَّ الْأَيْمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ .

و در حدیث اسماعیل بن جابر است از آن حضرت علیه السلام که
أَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَلِمَ.^{۸۷}

و اصرح از اینها حدیث محمد بن مسلم است که آن حضرت
 علیه السلام فرمودند که: **الْإِيمَانُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ مِنْهُ وَلَا يُثَبِّتُ
 الْإِيمَانَ إِلَّا بِالْعَمَلِ.**^{۸۸}

و نیز در حدیث جمیل بن درّاج^{۸۹} است از آن حضرت که
 فرمود: **وَلَا يُثَبِّتُ لَهُ الْإِيمَانَ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ مِنْهُ.**

۸۷ - این حدیث را در ج ۱ «اصول کافی» ص ۴۴ از اسماعیل بن جابر، و در
 «بحار الانوار» ج ۱ ص ۸۱ از «منیة المرید» آورده است عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

**أَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَلِمَ. وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ
 فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.**

و نیز در «بحار الانوار» ج ۱ ص ۸۰ از «نهج البلاغه» بدین کیفیت نقل می‌کند که:
**أَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ. وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا
 ارْتَحَلَ عَنْهُ.**

۸۸ - این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۳۸ با اسناد متصل خود از
 محمد بن مسلم و در «بحار الانوار» ج ۱۵ جزء اول که در ایمان است ص ۲۱۹ از «کافی»
 نقل کرده، عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

**سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِيمَانِ؛ فَقَالَ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ
 الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقُلُوبِ مِنَ التَّصَدِيقِ بِذَلِكَ. قَالَ:
 قُلْتُ: الشَّهَادَةُ أَلَيْسَتْ عَمَلًا؟ قَالَ: بَلَى. قُلْتُ: الْعَمَلُ مِنَ الْإِيمَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ،
 الْإِيمَانُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ مِنْهُ وَلَا يُثَبِّتُ الْإِيمَانَ إِلَّا بِالْعَمَلِ.**

۸۹ - این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۳۸ از جمیل بی درّاج، و در
 ج ۱۵ «بحار الانوار» جزء اول که در ایمان است ص ۲۱۹ از «کافی» نقل می‌کند قال:

**سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ
 مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. قَالَ: قُلْتُ: أَلَيْسَ هَذَا عَمَلًا؟ قَالَ: بَلَى. قُلْتُ: فَالْعَمَلُ**

و در کلمات و خطب سید اولیاء علیه السلام تصریحات و تلویحات است که ایمان کامل از عمل متولد است. پس کسی که طالب ایمان اکبر باشد باید آن را از عمل طلب کند .

اما باید در این مرحله رفق و مدارا را شعار خود کند چنانچه در حدیث عبدالعزیز گذشت و هر عملی که به آن مبادرت کرد بر آن مداومت نماید. چه در احادیث متواتره است بر اینکه عمل قلیل با دوام افضل است عندالله از عمل کثیر گاه گاه.

و باید درجه فدرجه بالا رفت تا جمیع اعضاء و جوارح را از حظ آنها از ایمان عطا کرد و هیچ عضوی نماند که از حظ خود بی نصیب ماند.

و رساند کار را به جایی که جمیع حظوظ هر عضوی از اعضاء ظاهره و باطنه از ایمان به او عطا شود ، از اوامر و نواهی حتمیه و تنزیهیه که با اهمال جزئی از آنها به همان قدر از ایمان ناقص است و با وجود قصور ایمان به قدر رأس ابره قدم در عالم بالاتر از آن نتوان نهاد. چه گذشت که عوالم سلوک به راه خدا مشابه ساعات است تا بالمره متقدم طی نشود متأخر را درنیابد.

منقول است که سالکی به طمع مراتب نزد شیخ آمد او را در مسجد یافت و دید که شیخ آب دهان خود را در آنجا افکند. از همانجا

←

مِنَ الْإِيمَانِ؟ قَالَ: لَا يُبْتَلَىٰ لَهُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْعَمَلُ مِنْهُ.

باری نظیر این روایات بسیار است مانند آنچه در ج ۲ «اصول کافی» ص ۲۴ از محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام روایت کرده است که: قَالَ: الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ وَ نِيزِ دَرِ ص ۳۳ از همین جلد از سلام جعفی روایت کرده است قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ: الْإِيمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ فَلَا يُعْصَى.

مراجعت نمود شیخ را مهتدی نیافت.^{۹۰}

و دیگری گاو شیار او به زمین وقفی قدم نهاد و از آنجا به زمین او مراجعت کرد. به جهت آنکه قلیلی از خاک آن به زمین او داخل شده بود محصول زمین خود را نخورد.^{۹۱}

حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ.^{۹۲}

و در بیان این مطلب کافی است قول حقّ سبحانه و تعالی: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - إلی قوله - وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. چه لغو، تخصیص به زبان ندارد و هر عملی که نه به وفق امر الهی و نه مستوجب ثواب و اجر و نورانیت باشد و نه مطلوب خداوند عالم باشد

۹۰- در «تذکرة الاولیاء» ج ۱ ص ۱۳۰ در ضمن شرح حال بایزید بسطامی

فرماید: نقل است که او را نشان دادند که فلان جای پیر بزرگ است از دور جانی به دیدن او شد. چون نزدیک او رسید آن پیر را دید که او آب دهن سوی قبله انداخت، در حال شیخ بازگشت و گفت: اگر او را در طریقت قدری بودی خلاف شریعت برو نرفتی.

۹۱- نظیر این قسم ملاحظه کاریها و احتیاطات را برای بسیاری از بزرگان

ارباب سلوک و عرفان و زهاد و عباد نقل کرده‌اند.

ولی این احتیاطها بر اساس حالی بوده است که در بعض احیان یا غالب اوقات به آنها دست می‌داده است. و اما بنای شریعت غرّاً بر این قسم ضیق و تنگی نیست. شرع مقدّس بنای خود را بر توجّه تامّ به خدا و مراقبت شدید در اخلاق و تزکیه قرار داده است.

ولیکن در امور ظاهریه بنا بر «اصالة الطهارة و الحلیة» و نظائر آن گذارده. و احتیاطات زیاد و بیجا سالک را از توجّه به خدا و سیر تکاملی خود به عالم اطلاق و تجرّد باز می‌دارد و دقت کاریهای خارج از مذاق شرع انسان را در اوهام و وسواس زندانی می‌کند، و افکار او را دائماً در این موارد به حرکت آورده و از توجّه و تفکر و جمعیت خاطر که اسباب سلوکنند به کلی محروم و راه خدا را بر او می‌بندد.

۹۲- عبارت حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ مضمون روایتی نیست گرچه حکمی است صحیح

و مطلبی است واقعی و حقیقی.

از هر عضوی که صادر گردد لغو است. و اهم آنچه عطای حظ او از ایمان لازم است از اعضاء قلب است که امیر بدن است و ایمان آن به سایر اعضا و جوارح متعددی و ساری است چنانچه در حدیث زبیری و حماد گذشت. پس مراقبت احوال او در جمیع احوال واجب، و ایمان آن به ذکر و فکر است و از آن است که در احادیث عدیده افضل عبادات را تفکر و تذکر فرموده‌اند .

و از این جهت است که در صحیفه الهیه فرموده: **وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ** (سوره عنکبوت آیه ۴۵) و غایت ایمان به آن حاصل می‌شود: **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** (سوره رعد آیه ۲۸) و چنانچه قلب از آثار ایمان خود باز ماند سایر اعضاء نیز باز مانند: **وَمَنْ يُعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** (سوره زخرف آیه ۳۶).

و چون جمیع اعضاء و جوارح را از نصیب آنها از ایمان محظوظ و آنها را بر حظوظ خود معتاد و از سرکشی محفوظ ساخت، به عالم مجاهده پردازد و از مرافقت ابناء زمان و اولیاء شیطان و مقتضیات وهم و شهوت و غضب و عادات و رسوم به مقتضای **لَا يَخَافُونَ [فِي اللَّهِ] لَوْمَةَ لَائِمٍ** (سوره مائده آیه ۵۴). رحلت و هجرت، و به عالم عقل^{۹۳} پیوندد و عساکر آن را با خود یار و به محاربه حزب هوی و هوس و جُند ابالسه آغازد.

و این مرحله نه چنان است که بالکلیه مؤخر از جمیع مراحل سابقه باشد چه بسی از آثار ایمان جوارح به صلاح باطن منوط و بسی

۹۳- مراد از عالم عقل در اینجا عالم روح و جبروت نیست چون آن بعد از جهاد اکبر است نه قبل از آن، بلکه مراد ترک ماسوی است.

۱۲۰ ————— برای اصلاح باطن، علم به احکام طبّ روحانی از ضروریات است

از لوازم و آثار ایمان نفس به اعمال جوارح مربوط است. بلکه فی الحقیقه این دو مرحله دست در گردن یکدیگر دارند و فعلیت تمام از برای هر دو در یک دفعه حاصل می‌شود.

و بالجمله چون قدم در این مرحله نهاد اول چیزی که او را لازم است علم به احکام طبّ روحانی است که مصالح و مفاسد و فضائل و رذائل و دقایق و خفایا و حیل و مکاید نفس و سائر جنود ابلیس را بداند. و این فقه نفس است، چنانکه فروع احکام، فقه جوارح است. و معلّم فقه نفس، عقل است چنانکه معلّم فقه جوارح، فقیه، و حدیث **الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ**،^{۹۴}

و حدیث **إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَحُجَّةَ بَاطِنَةً. أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَّةُ. وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ** به این دلّ است.^{۹۵}

۹۴- این حدیث را در ج ۱ «اصول کافی» ص ۲۵ با اسناد متصل خود از

اسماعیل بن مهران عن بعض رجاله از حضرت ابی عبدالله علیه السلام آورده است.

۹۵- این فقره ضمن وصیتی است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به

هشام بن حکم کرده‌اند. این وصیت بسیار طویل است و حضرت در آن مزایا و خصوصیات عقل را بیان فرموده‌اند ... تا آنکه می‌فرماید:

با هشام **إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَحُجَّةَ بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَّةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.**

باری این روایت پر برکت را در ج ۱ «اصول کافی» ص ۱۳ از ابو عبدالله

الأشعری عن بعض اصحابنا مرفوعاً از هشام بن الحکم نقل کرده است.

و در تحف العقول ص ۳۸۳ نیز تمام این وصیت را آورده است.

و در «بحار الانوار» ج ۱ ص ۴۳ از «تحف العقول» نقل کرده است. و اول این

روایت این است:

لکن چون اکثر عقول به واسطه دخول در عالم طبیعت و
مکاوحت جنود و هم و غضب و شهوت مکدر و از درک دقائق مکائد
جند شیطان و طریق غلبه برایشان قاصر، لهذا در این مرحله نیز از
رجوع به شرع و قواعد مقررّه در آن چنان که فرموده‌اند: **بُعِثْتُ لِأَتَمِّ**
مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ناچار است.^{۹۶}

←

یا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: بَشَّرُ
عِبَادِي، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، وَلِئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَالُونَ الْأَثَابِ.

۹۶- در کتاب «المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی» در ماده «خ ل ق»
و در ماده «ب ع ث» از «موطأ» مالک در باب حسن الخلق ص ۸ روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.

و در «احیاء العلوم» ج ۳ ص ۴۳ و ج ۲ ص ۳۱۳ و ص ۱۳۸ از قول رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم گوید: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.** و در تعلیقه گوید رواه احمد
و الحاكم فی «المستدرک» و البیہقی.

ولی این روایت را به عین این عبارت در «جوامع» و «اصول شیعہ» نیافتم بلی
فقط در «مکارم الاخلاق» طبرسی ص ۲ مرسلأ فرموده است قال صلی الله علیه وآله وسلم:
بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.

و در ج ۶ از جزء نبوت کتاب «بحار الانوار» ص ۱۴۶ و ۱۴۷ مرحوم مجلسی
(ره) در تفسیر قول خدای تعالی **وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ** بیاناتی دارد تا آنکه می‌فرماید:
سَمِيَ خُلُقُهُ عَظِيمًا لِاجْتِمَاعِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِيهِ، وَبَعْضُهُ مَارُوِيٌّ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ
قَالَ: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ. وَقَالَ: أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي. و نیز در
«سفینه البحار» ج ۱ ص ۴۱۰ می‌گوید: و قال صلی الله علیه وآله وسلم: **بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ**
الْأَخْلَاقِ.

و لیکن در «امالی» شیخ طوسی در ج ۲ ص ۲۰۹ با اسناد متصل خود از حضرت
موسی بن جعفر علیهما السلام از یکایک آباء خود از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده است که

←

۱۲۲ ————— برای اطلاع از احکام فقه نفس ناگزیر از مراجعه به استاد و شیخ است

پس طالب را در این مرحله نیز از رجوع به راهنما یا خلیفه یا نائب آن یا فهم از کلمات آن چاره‌ای نیست.

←

فرمود: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يُعْتَبَرُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا.
و عین این حدیث را در «بحار الانوار» ج ۶ ص ۱۶۳ از «امالی» شیخ طوسی روایت کرده است.

و نیز در «امالی» طوسی در ج ۲ ص ۹۲ با اسناد متصل خود از حضرت رضا علیه السلام از یک پدرانشان از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده‌اند که قال: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَعْنِي بِهَا وَإِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يَغْفُوَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ وَيَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ وَأَنْ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُ.

و در «بحار الانوار» ج ۱۵ جزء اخلاق ص ۲۱۶ این روایت را نیز از «امالی» طوسی نقل کرده است.

و نیز در «معانی الاخبار» ص ۱۹۱ با اسناد متصل خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحِمِدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ لُغِبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا . فَذَكَرَهَا عَشْرَةً . أَلْيَقِينَ وَالْقَنَاعَةَ وَالصَّبْرَ وَالشُّكْرَ وَالرِّضَا وَحَسْنَ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءَ وَالْعِفْرَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمُرُوءَةَ.

و مثل این روایت را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۵۶ از حضرت صادق علیه السلام آورده است، البته با مختصر تفاوتی در لفظ. و لکن به جای خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به صيغۀ جمع روایت کرده است.

و نیز در همین صفحه روایت دیگری با اسناد متصل خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

إِنَّا لَنُحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهَمًّا قَلِيهَا حَلِيمًا مُدَارِيًا صَبُورًا صَدُوقًا وَفِيًّا. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمِدِ اللَّهَ عَلَى

←

و چون استنباط این مرحله و استخراج دقائق آن و شناختن امراض نفسانیّه و معالجات آن و مصالح و مفسد و مقدار دواى هر شخصی و ترتیب معالجه آن بخصوصه، چنانکه در انجام آن ضرور است، چون که امری است بس خفی و دقیق، صاحب این استنباط را عقلی باید تامّ و نظری ثاقب و قوه‌ای قویّه و ملکه‌ای قدسیّه و علمی غزیر و سعی کثیر. و به این سبب حصول این علم قبل از عمل آن امری است متعسر بلکه متعذر. لهذا طالب را چاره‌ای جز از رجوع به راهنما یا قائم مقام او که تعبیر از او به اوستاد یا شیخ، می‌شود نیست.^{۹۷}

←

ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلْيَسْأَلْهُ إِبَاهَا. قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَاهِنْ؟ قَالَ: هُنَّ الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْجِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَالْبِرُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ.

و در «کنوز الحقائق» للمناوی که در هامش «جامع الصغیر» سیوطی طبع شده است در جلد اول ص ۹۹ از (ق‌وحم) که منظور بخاری و مسلم و مُسند احمد حنبلی است از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم روایت کرده است که: بُعِثْتُ لِأَتَمَّ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ.

۹۷- لزوم رجوع جاهل به عالم در تمام موارد نیازمندیها در سه مرحله از احکام «فطری عقلی و شرعی» ثابت و مقرّر است. عقلای عالم بر آن اتفاق دارند و آیه مبارکه قرآن کریم: فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (سوره نحل آیه ۴۳ و سوره انبیاء آیه ۷) بر آن دلالت دارد و صریح‌تر از این در مورد تربیت و هدایت در صراط مستقیم قول حضرت ابراهیم علیه السلام به آزر است: يَا أَبَتِ قَدْ جِئْتَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (سوره ۱۹ مریم آیه ۴۳) چون صریحاً می‌فرماید: ای پدر چون علمی برای من حاصل شده است که به تو نرسیده است پس باید از من پیروی کنی تا تو را بر راه هموار رهبری کنم. اهل الذکر و استادان در فنون الهیه و معارف حقّه ربّانیّه و طرق سلوک و منجیات و مهلکات نفوس غیر از علماء به احکام ظاهریّه شرعیّه هستند. در سلوک راه خدا و کشف حجب باید به استاد متخصص این فن که او را «عالم بالله» گویند مراجعه نمود. در این

←

و همچنان که از برای اوستاد فقه جوارح شرائطی است مقررّه

←

مسأله روایات وارده از حصر بیرون است و علماء علم اخلاق و عرفان الهی مطالبی ارزنده و بسی نفیس عرضه داشته‌اند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وصیت به کمیل از این اوستاد به «عالم ربّانی» تعبیر نموده و تعلّم علی سبیل نجات را منحصرأ به تبعیت از او دانسته و از آنان به حجج الهیه تعبیر فرموده‌اند ... آنجا که می‌فرماید:

اللَّهُمَّ بَلِّ لِي لَاتُخَلُّوا الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِيَّ بِحُجَّةٍ؛ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا
 تَبَلًّا تَبْتَطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ وَكَمَّ ذَا أَيْنٍ أَوْلِيكَ؟ أَوْلِيكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ
 عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوها نُظْرَاءَهُمْ،
 وَ يَزْرَعُوها فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ.

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَيَأْتِرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَأَسْتَلُّوا مَا اسْتَوْعَرَهُ
 الْمُتَرَفِّقُونَ وَأَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَضَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَصَحَّيُوا الدُّنْيَا بِأَيْدَانِ أَرْوَاحِهَا
 مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى.

أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي رُضِيهِ وَالذُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ آهَ آهَ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ،
 إِصْرَفِ إِذَا شِئْتَ (نهج البلاغة باب الحكم ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۴).

مراد از حجت مشهور یا خائف مغمور مطلق اولیاء خدا و حجج الهیه هستند که زمام تعلیم و تربیت امت را عهده‌دار می‌گردند و آنها را به سوی حضرت احدیت جلّ و عزّ هدایت می‌کنند و مراد از این حدیث خصوص ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیستند.

به دلیل آنکه اولاً آن حضرت پس از آنکه تمام افراد بشر را منحصر در سه صنف: عالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجات و همج رعاع می‌نماید سخن از حجج الهیه به میان می‌آورد. و معلوم است که عالم ربّانی در لغت اختصاص به ائمه ندارد، گرچه آنها افضل و اعلا و اشراف افراد آن هستند. بناءً علیهذا حجج الهیه در این کلام، در تحت مصداق همان عالم ربّانی هستند، و هیچ قرینه‌ای برای انصراف آن به خصوص ائمه طاهرین وجود ندارد و بر اساس اطلاق کلام باید گفت هر کس دارای این صفات و حالات باشد می‌تواند مقام تربیت سالکان راه خدا را به دست گیرد و از اسرار الهیه به

←

و رجوع به آن قبل از معرفت آن جائز نه، و بدون آن عمل باطل است،

←

تشنگان وادی معرفت و سوختگان و دلباختگان عالم لقاء و فناء ذات احدیت بیاموزد همانطور که در طریقه آیه الله الکبری آخوند ملاً حسینی همدانی رحمة الله علیه و شاگردان عارف و مبرز وی که هر یک چون ستاره درخشانی در آسمان توحید و معرفت تجلی نمودند مشهود است.

و ثانیاً حضرت در این جملات می فرماید که خداوند به وسیله آنها حجت‌ها و آیات روشن خود را حفظ می کند تا آنکه اسرار الهیه را در نظائر خودشان به ودیعت بنهند و در دل‌های اشباه خود تخم معرفت را بکارند. معلوم است که برای شخص امام علیه السلام شبیه و نظیری نیست چون مقام او که امامت است از همه افراد عالی تر و راقی تر است.

پس مراد از حجت مشهور یا خائف مغمور همان اولیای خدا هستند که به مقام مخلصین رسیده و برای آنها اشباه و نظائری متصور است.

و از جمله ادله لزوم متابعت سالک از راهنمای بصیر و خبیر در صراط معرفت گفتار حضرت سجاد علیه السلام است که در «کشف الغمه» مسطور است:

هَلْكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ.

و نیز عبارت حضرت سید الشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام ضمن خطبه‌ای که در منی ایراد نمودند، و بعضی آنرا از امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته‌اند چنانکه در «تحف العقول» آمده است:

وَ أَنْتُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ
(تَعْتُونَ - خ ل) ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ
الْأَمْتَاءِ عَلَى خَلَالِهِ وَحَرَامِهِ.

و معلوم است که مجاری امور باطنیه و اسرار ربانیه منحصر در عالم ربانی است که بر آبشخور شریعت وارد و از مصدر احکام مطلع و بر دقائق و اسرار نفوس آگاه و عالم است. و نیز آنچه را که در «بحار الانوار» ج ۱ ص ۹۳ از کتاب «بصائر» به دو سند با مختصر اختلافی در لفظ مرفوعاً از حضرت صادق علیه السلام آورده است که:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالسَّبَابِ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا، وَجَعَلَ لِكُلِّ

←

همچنین در فقه نفس و طب روحانی نیز چنین است و معرفت

←

سَبَبٍ شَرْحًا، وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا، وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ، ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ تَحْنُ،

نیز شاهد و دلیل بر مدعی است زیرا تعلیل بر رجوع به هر مقصودی از سبب مختص به وصول به آن مقصود نموده‌اند و معلوم است که در امراض روحانی باید به متخصص و طبیب روحانی مراجعه نمود.

و از همه اینها صریح‌تر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» خطبه ۲۲۰ است که در آثار و صفات این علمای ربانی که زمان امور تربیت را به دست دارند مطالبی عجیب بیان می‌فرماید:

وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آوَاهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ قَىٰ أَرْمَانَ الْقَسْرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ قَىٰ فِكْرِهِمْ وَ كَلَّمَهُمْ قَىٰ ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِثُورٍ يَقْطَعُ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْتَدَةِ:

يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِي الْقَلُوتِ، مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَرُوهُ بِالتَّجَارَةِ، وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ:

وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ دُلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ. وَإِنَّ لِلذَّكْرِ لِأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تُشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتِمِرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَنْتَاهُونَ عَنْهُ فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْأَخْرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهِدُوا مَاوَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا أَطْلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبُرْزَخِ فِي طَوْلِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْيَمَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غِظَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّىٰ كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ ...

تا آنکه می‌فرماید:

يَعِجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ فِي مَقَامِ نَدَمٍ وَ اعْتِرَافٍ لِرَأْيَتِ أَعْلَامِ هُدًى وَ مَصَابِيحِ دُجَىٰ قَدْ حَقَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أَعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدَ الْكِرَامَاتِ فِي مَقَامِ أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِي سَعِيهِمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ - إلى آخر الخطبة.

←

اوستاد در این فنْ اَصْعَب و شرائط آن اکثر است.

خَلِيلِي قَطَاعُ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَمَى كَثِيرٌ وَلَكِنْ وَاوَّلُوهُ قَلِيلٌ^{۹۸}
 و فرقی دیگر هست میان اوستاد فقه جسمانی که فقیهش خوانند و اوستاد فقه روحانی که شیخش گویند و آن این است که: راه فقه جوارحْ جَلِي و ظاهر و راه همه کسْ وَاوَّلُوهُ قَلِيلٌ و قاطعان راه خدا در آن قلیل و ظاهرند.

پس اوستاد این فقه را نمودنِ راه و شناسانیدن فریبندگان کافی است، به خلاف راهِ فقهِ نفس و طبِّ روحانی که راه هر کس

← مسلماً چنین افرادی می‌توانند رشته تربیت سالک راه خدا را به دست گیرند چون طبق این کلام، اینان افرادی هستند که در گوش‌های غافلان به طرق مختلفه برای انزجار آنان از ارتکاب مُحَرَّمَاتِ الهیّه ندا در دهند و به عدل و داد امر نمایند در حالی که خود در اوّل وهله بدان عمل نموده‌اند، و از منکر باز دارند در حالی که خود در اوّل وهله از آن گریخته‌اند.

گوئی از احوال پنهانها و غیب‌های اهل برزخ در طول اقامت در آن اطلاع دارند و قیامت آنها برپا شده و خصوصیات و مُعَدَّاتش بر آنها مکشوف شده است، پس پرده این مطالب حقّه را برای مردم دنیا بردارند. گوئی که آنها می‌بینند چیزهایی را که مردم نمی‌بینند، و می‌شنوند چیزهایی را که مردم نمی‌شنوند.

فرشتگان سماوی از هر طرف به آنها احاطه نموده و مقام سکینه الهی بر آنها فرود آمده و درهای آسمان بر آنها گشوده شده است و برای آنها محافل و مجالس کرامات در مقامی که جز خدای تعالی احدی بر آن اطلاع ندارد مهیا شده است. خداوند سعی آنها را مشکور و مقام آنان را محمود قرار داده است.

طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی

۹۸- این بیت شعر را صابن الدین علی بن محمد بن تُرْکَه در رساله خود به فیروز شاه ذکر کرده است و در صفحه ۳۰۰ از کتاب چهارده رساله فارسی او بدین الفاظ آمده است:

خَلِيلِي قَطَاعُ الْفِيَا فِي الْجَمَى كَثِيرٌ وَأَمَّا الْوَاوِلُونَ قَلِيلٌ

متفاوت و مرض هر شخصی مختلف و معرفت قدر مرض غیرمقدور و مقدار دوا غیر مضبوط و شناختن مرض هر شخصی مشکل و ترتیب علاج صعب و عقبات راه بی حدّ و گریوه راه بی نهایت و دزدان پنهانی بی غایت و شناختن ایشان مستصعب.^{۹۹}

چه بسی از ایشان به لباس درویش ملبّسند. پس چاره‌ای از همراهی اوستاد و شیخ و مراقبت آن در همه احوال نیست. و عرض حال بر او در هر عقبه لازم است.

و از این است که سالکان راه مدتهای متمادیه در خدمت اوستاد بسر برده‌اند و دقیقه‌ای از حضرت او غائب نشده.

و بدانکه حال فقه نفس نیز چون حال فقه جوارح است در اینکه تمامیت ایمان نفس به تمامیت ظهور آثار آن موقوف و اگر اثری از آثار آن مهمل گذاشته شود به همان قدر در ایمان نفس نقصان و قصور است و قدم به عالم بالاتر نهد.

و چون سالک به توفیق و عنایت ربّانی و تعلیم شیخ روحانی این مرحله را پیمود و چنانکه باید و شاید مجاهده نمود نقصانی که در ایمان و اسلام اصغر او را حاصل بود تمام می‌شود و چنانچه در آنجا خطائی رفته بود بر او ظاهر و هویدا می‌گردد و راه راست و صراط مستقیم بر او واضح می‌شود و از ظنّ و تخمین به مشاهده و یقین می‌رسد
فَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (سوره حجر آیه ۹۹) وَ إِن تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا (سوره

۹۹- در «حلیة الأولیاء» ج ۱۰ ص ۴۰ از بایزید بسطامی نقل کرده است که

فرموده:

لَوْ نَظَرْتُمْ إِلَى رَجُلٍ أُعْطِيَ مِنَ الْكِرَامَاتِ حَتَّى يَرْفَعَ فِي السَّهْوِ فَلَا تَعْتَرُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ تَجِدُونَهُ عِنْدَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَ حِفْظِ الْخُدُودِ وَأَدَاءِ الشَّرِيعَةِ.

نور آیه ۵۴) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (سورة عنكبوت آیه ۶۹) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (سورة طه آیه ۸۲).

و امیرالمؤمنین علیه السلام از وصف مجاهدین و غایت احوال ایشان می فرماید:

فَفَرَّجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَىٰ وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَىٰ، وَصَارَ مِنْ
مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَىٰ، وَمَعَالِيْقِ أَبْوَابِ الرَّدَىٰ، وَأَبْصَرَ
طَرِيقَهُ وَسَلَكَ سَبِيلَهُ، وَعَرَفَ مَنَارَهُ وَقَطَعَ غِمَارَهُ. فَهُوَ مِنْ
الْيَقِينِ عَلَىٰ مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ. ۱۰

و نیز در وصف ایشان می فرماید:

۱۰۰- و در این معنی حافظ شیرازی رحمة الله علیه چه خوب سروده است:
که امر به رندی و عشق آن فضول عیب کند که اعتراض براسرار علم غیب کند
کمال صدق و محبت بین نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند
زعطر حور بهشت آن زمان برآید بوی که خاک می‌کده ما عبیر جیب کند
چنان بزد ره اسلام غمزه ساقی که اجتناب ز صهبا مگر صهیب کند
کلید گنج سعادت قبول اهل دل است مباد آنکه در این نکته شک و ریب کند
شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند
زدیده خون بچکاند فسانه حافظ جو یاد عهد شباب زمان شیب کند

۱۰۱- این فرمایش در خطبه هشتاد و پنجم از « نهج البلاغه » است، و اول خطبه این است: عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ لِيَكُنْ بِهِ جَاي وَأَبْصَرَ لَفْظَ قَدْ أَبْصَرَ وَارَدَ اسْتِ، وَبَعْدَ از لَفْظِ وَقَطَعَ غِمَارَهُ اَيْنَ جَمَلِهِ وَارَدَ اسْتِ: وَأَسْتَمَّ سَكَ مِنْ الْغُرَىٰ بِأَوْتَقِيهَا وَمِنْ الْجِبَالِ بِأَمْتِنِهَا سَبَسَ مِي فَرَمَايِد: فَهُوَ مِنْ الْيَقِينِ عَلَىٰ مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ. و اما فرمایش ديگر آن حضرت كه «هجم بهم العلم» است، آن نيز ضمن حَكَم

آن حضرت بیان شده است در ج ۲ « نهج البلاغه » شرح ملا فتح الله ص ۵۴۸ و در شرح عبده ص ۱۷۱ در حکمت ۱۴۷ در موعظه آن حضرت به کبیل است و اول آن این جمله است: يَا كُمَّيلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ لَوَعِيَةٌ فَخَيِّرْهَا أَوْعَاها وَلَكِنْ بِي جَاي لَفْظًا: مُتَعَلِّقَةٌ لَفْظَ مُعَلَّقَةٌ وَارَدَ اسْتِ.

۱۳۰ ————— پس از انتقال به عالم جبروت عمده سیر به فکر و ذکر و تضرع است

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ،
وَاسْتَلَّوْا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرْفُونَ، وَأَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ
الْجَاهِلُونَ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُتَعَلِّقَةٌ بِالْمَحَلِّ
الأعلى ...

مگر کسی که در راه طلب تقصیر کرده باشد، و در مرحله‌ای از مراحل اهمال و مسامحه نموده باشد، چون کسی که در فحص اول که در اسلام و ایمان اصغر ضرور است جهد خود را مبذول نداشته و راهنمایی گمراه به دست آورده، یا از متابعت فقیه و شیخ خود سرپیچیده، یا در شناختن آنها سعی خود را مبذول نکرده یا در اعطاء حظّ جوارح یا نفس از ایمان تقصیر کرده یا در ترتیب معالجه اشتباه نموده، چنانچه انمودجی از آن را به تو خواهم نمود.

چون طالب سالک از این مراحل فارغ و حزب شیطان و جهل را مغلوب و به عالم فتح و ظفر داخل شد، هنگام طی عوالم لاحق می‌رسد. چه، در این هنگام عالم جسم را طی و در ملک روح داخل است. و حال وقت سفر اعظم و مسافرت از عالم نفس و روح و انتقال از کشور ملکوت است به مملکت جبروت و لاهوت و غیره.

و عمده طریق سیر در این راه بعد از بیعت با شیخ آگاه، ذکر و فکر و تضرع و تبتّل و ابتهال و زاری است و اذْكَرْ اِسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبَتُّلًا. (سوره مزمل آیه ۸) و اذْكَرْ رَبِّكَ فِى نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً (سوره اعراف آیه ۲۰۵).

و از این است که خداوند عالم ذکر خود را اکبر از صلاة که عمود دین است فرموده، و حضرت صادق علیه السلام افضل عبادات را تفکر شمرده و تفکر یک ساعت را بهتر از عبادت هفتاد سال ذکر

نموده. ۱۰۲

و چون این حرکت نیز تمام شود کلام و فکر و عزلت و سیر و

۱۰۲- بسیاری از بزرگان همانطور که مصنف (ره) فهمیده است آیه مبارکه را این طور تفسیر کرده‌اند که ذکر خدا از نماز اکبر است.

ولی این مطلب به جهاتی قابل قبول نیست.

اول آنکه خود نماز ذکر است بلکه یکی از مصادیق اعظم ذکر است. چون ذکر یعنی یاد خدا، و در تمام نماز چه افعال و چه اقوال، روح و جان نماز همان حضور قلب است که حقیقت ذکر است.

دوم آنکه این آیه یعنی آیه ۴۵ از سوره عنکبوت: *وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ* نمی‌گوید که ذکر خدا از نماز اکبر است، بلکه جمله *وَلَذِكْرُ اللَّهِ* تعلیل است برای جمله سابق و می‌خواهد بفرماید نماز که خودش ذکر است از هر فحشاء و منکری باز می‌دارد چون ذکر خدا اکبر است؛ از هر چیزی که انسان را از فحشاء و منکری باز می‌دارد نماز اکبر و اثرش بیشتر است.

و اگر جمله را تعلیلیه نگیریم باز معنایش این می‌شود که: نماز که ذکر خداست از فحشاء و منکر اکبر است، و ذکر خدا که نماز است از هر لذت و سرور غیر مشروع بالاتر و برتر است.

سوم آنکه از مذاق شرع و آورنده همین آیه استفاده می‌شود که نماز از هر موضوعی و از هر عملی بالاتر است، چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: *الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَمَنْ شَاءَ اسْتَكْتَرَّ* و فرموده است: *أَلصَّلَاةُ مِيزَانٌ مَنْ وَقَى اسْتَوْفَى* و فرموده: *أَلصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ* و فرموده است: *إِنَّمَا مَثَلُ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ* و فرموده: *أَوَّلُ مَا يُسْأَلُ الْعَبْدُ عَنْهُ الصَّلَاةُ* و فرموده: *أَلصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ*.

و از همه صریح‌تر در «کافی» ج ۳ ص ۲۶۴ روایت کرده است از معاویه بن

وَهَبٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَأَحَبِّ ذَلِكَ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: مَا أَعْلَمُ شَيْئًا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ، أَلَأَنْتَى أَنْ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ قَالَ: وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.

۱۳۲ ————— پس از انتقال به عالم جبروت عمده سیر به فکرو ذکر و تضرع است

سلوک و طلب و طالب و مطلوب و نقصان و کمال به انجام می‌رسد
إِذَا بَلَغَ الْكَلَامَ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا. ۱۰۳

و این بیان اجمالی اول بود از برای بیان طریق سلوک راه
عالم خلوص.

۱۰۳- در ج ۱ «اصول کافی» ص ۹۲ و در «توحید» صدوق ص ۴۵۶ و در ج ۲ «بحار الانوار» ص ۸۳ از «محاسن» برقی و همگی با اسناد خود روایت کرده‌اند از سلیمان بن خالد قال: قال أبو عبد الله عليه السلام عز وجل يقول: وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى؛ فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامَ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا.

و نیز در ج ۲ «بحار» ص ۸۲ از تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه مبارکه و أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى از ابن ابی عمیر از جمیل روایت می‌کند که قال أبو عبد الله عليه السلام: إِذَا انْتَهَى الْكَلَامَ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا، وَ تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ الْعَرْشِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ، فَإِنَّ قَوْمًا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ فَتَاهَتْ عُقُولُهُمْ حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ يُنَادِي مِنْ يَدَيْهِ فَيَجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ وَ يُنَادِي مِنْ خَلْفِهِ فَيَجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ.

فصل دوّم

بیان تفصیلی در طریقه سلوک الی الله

و اما بیان دوم:

بدانکه علمای طریقت از برای سالک، منازل و عقبات بیان نموده‌اند و طریق سیر در آنها را شرح داده‌اند. و در تعداد منازل و ترتیب آنها اختلاف کرده‌اند تا اینکه اقل آنها را هفت و اکثر آنها را هفتصد گفته‌اند و بعضی به هفتاد هزار تصریح کرده‌اند.^{۱۰۴}

۱۰۴- بدانکه حُجُب واقعه در راه را به اختلافات تعبیر فرموده‌اند.

بعضی حجاب را فقط یک حجاب دانسته‌اند و آنرا عبارت از نفس گرفته‌اند. و رفع آن را یا عرفان به آن دانسته‌اند، که: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ یا ترکیه و تطهیر آن که قَدْ أفلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا یا عبور از آن که أَمَاتَ نَفْسَهُ وَأَحْيَى قَلْبَهُ.

و بعضی آن را عبارت از دنیا گرفته‌اند و مقصود از دنیا در اینجا «ما سوی الله» است چنانکه فرمود: أُخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أُبْدَانُكُمْ.

و بعضی اَنِيت و هستی دانند چنانکه گویند:

بَيْنِي وَ بَيْنِكَ اِنْسِي يُنَازِعُنِي فَارْعُ بِلُطْفِكَ اِنْسِي مِنَ الْبَيْنِ

و بعضی حجاب را دو حجاب دانسته‌اند ظاهر و باطن، یا دنیا و آخرت چنانکه

گوید:

ازتو تا مقصود چندان منزلی درپیش نیست یکقدم بر هر دو عالم نه که گامی بیش نیست

و اکثر این منازل و عقبات در عالم نفس واقع و از جمله مراحل و منازل جهاد کبر است.

←

و یا شریعت و طریقت که چون آن دو را به کار بندد به حقیقت رسد یا عالم شهود و غیب، و یا عالم خلق و أمر.

و بعضی حجاب را سه حجاب دانسته‌اند طبع و مثال و عقل، و عبور از این منازل را وقوف بر مطلوب شمرده‌اند.

و بعضی حجاب را چهار حجاب دانسته‌اند چنانکه از بایزید بسطامی نقل شده که گفت: روز اول دنیا را ترک کردم و روز دوم آخرت را ترک کردم و روز سوم از ماسوی الله گذشتم، و روز چهارم پرسیدند: ما ثرید؟ گفتیم: اُریدُ أَنْ لَا أُریدَ. و این اشاره به همان مطلبی است که بعضی در تعیین منازل اربعه گویند، اول ترک دنیا، دوم ترک عقبی، سوم ترک مولی. چهارم ترک ترک.

و بعضی حجاب را پنج حجاب دانسته‌اند که آن را عوالم حضرات خمس گویند چنانکه در دعای منسوب به مولی امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است: اللَّهُمَّ تُورُ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ وَبَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ وَقَلْبِي بِمُشَاهَدَتِكَ وَرَوْحِي بِمَعْرِفَتِكَ وَسِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ و در شرح آن مرحوم حاج مولی جعفر کبوتر آهنگی گوید:

وَكَلِّياتُ هَذِهِ الْمَرَاتِبِ مُنْحَصِرَةٌ فِي خَمْسٍ: إِنْسَانٍ مِنْهَا مَثُوبَتَانِ إِلَى الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَثَلَاثٌ مَثُوبَةٌ إِلَى الْكَوْنِ، وَتَسْمَى بِالْحَضْرَاتِ الْخَمْسِ الْكَلْبِيَّةِ.
الأولى: حَضْرَةُ الْعَيْبِ الْمَطْلُوقِ وَيُسَمُّوْنَهَا أَيْضاً «عَيْبَ الْغُيُوبِ» وَ«عَيْنَ الْجَمْعِ» وَ«حَقِيقَةَ الْحَقَائِقِ» وَمَقَامَ «أَوْدُنْسِي» وَ«غَايَةَ الْغَايَاتِ» وَ«نَهَايَةَ النَّهَائَاتِ»

الثَّانِيَّةُ: حَضْرَةُ الْأَسْمَاءِ وَيُسَمُّوْنَهَا «حَضْرَةَ الصِّفَاتِ وَالْجَبْرُوتِ» وَ«بِرْزَخِ الْبِرَازِخِ» وَ«بِرْزَخِيَّةِ أُولَى» وَ«مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ» وَ«قَابِ قَوْسَيْنِ» وَ«مُحِيطِ الْأَعْيَانِ» وَفِيهَا يَظْهَرُ الْحَقُّ بِالْأَلُوْهِيَّةِ، وَتَكُونُ لِلْأَعْيَانِ فِيهَا ثُبُوتٌ عِلْمِيٌّ فَهِيَ ظَاهِرَةٌ لِلْعَالَمِ بِهَا، لَا لِأَنْفُسِهَا وَمِثَالِهَا فَيْعَمُّهَا اسْمُ الْغَيْبِ.

الثَّلَاثَةُ: حَضْرَةُ الْأَفْعَالِ وَيُسَمُّوْنَهَا «عَالَمِ الْأَرْوَاحِ» وَ«عَالَمِ الْأَمْرِ» وَ«عَالَمِ الرَّبُوبِيَّةِ» وَ«عَيْبِ مُضَافٍ» وَ«عَيْبِ بَاطِنٍ» وَفِيهَا يَظْهَرُ الْحَقُّ بِالرَّبُوبِيَّةِ.

←

و ترتیب آنها نسبت به اشخاص مختلف است. و طیّ همه مراحل ایمان نفس از لوازم، و به قدر نقصان آن، نفس در ایمان قاصر است.

←

الرَّابِعَةُ: حَضْرَةُ الْمِثَالِ وَالْخِيَالِ وَفِيهَا يَظْهَرُ بَصُورٌ مُخْتَلِفَةٌ دَالَّةٌ عَلَى حَقَائِقٍ وَ مَعَانٍ.

الْخَامِسَةُ: حَضْرَةُ الْحَسِّ وَالْمُلْكِ وَفِيهَا يَظْهَرُ بَصُورٌ مُتَعَيِّنَةٌ كَوَيْبَةٌ وَ هُوَ «الْعَالَمُ الْمَحْسُوسُ» وَ فِي الثَّلَاثَةِ الْآخِرَةِ يَكُونُ لِلْأَعْيَانِ ظُهُورٌ لِأَنْفُسِهَا وَ لِأَمْثَالِهَا عِلْمًا وَ وَجْدَانًا.

و نیز محیی الدین عربی در صلوات خود بر خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم گوید:

اللَّهُمَّ أَفْضُ صَلَاةٍ صَلَوَاتِكَ وَ سَلَامَةٍ تَسْلِيمَاتِكَ عَلَى أَوْلَى التَّعَيِّنَاتِ الْمُنَافِضَةِ مِنَ الْعَمَاءِ الرَّبَّانِيِّ وَ آخِرِ التَّنَزُّلَاتِ الْمَضَافَةِ إِلَى النَّوْعِ الْإِنْسَانِيِّ الْمُهَاجِرِ مِنْ مَكَّةَ، كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ نَأَى إِلَى مَدِينَةٍ وَ هُوَ الْآنَ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ كَأَنَّ مَحْصَى عَوَالِمِ الْخَضْرَاتِ الْخُمْسِ فِي وَجُودِهِ «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ».

و بعضی این عوالم را به عوالم طبع و مثال و روح و سرّ و ذات تعبیر فرموده‌اند چنانکه در انواع و اقسام مکاشفات به آن اشاره خواهد شد.

و بعضی حجابها را هفت حجاب دانسته‌اند و مراد از «أرضین سبع» را حجابهای مادی و ظلمانی و مراد از «سموات سبع» را حجابهای نورانی و ملکوتی دانسته‌اند. و آن را عبارت از عالم حسن و مثال و عقل و سرّ و سرّ مستسرّ و سرّ مُقْتَع بالسرّ و ذات گویند. و در روایات نیز تعبیر به هفت حجاب وارد شده است.

و بعضی عوالم را ده عالم شمرده‌اند چنانکه وارد است که ایمان دارای ده جزء است و سلمان فارسی هر ده جزء را دارا بود.

و مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی (علیه الرّحمه) در «اوصاف الأشراف» منازل را به شش مرحله تقسیم فرموده و پنج مرحله اول را هر یک به شش قسمت توزیع فرموده و با منزل آخر که فقط برای آن یک مرحله ذکر فرموده است مجموعاً عوالم را به سی و یک

←

پس ذکر بعضی از آنها غیرلائق و امر سالک به جهاد اکبر در ذکر این عقبات و منازل کافی است.

←

عالم رسانیده است.

و بعضی حجابها را به هفتاد حجاب رسانیده‌اند چنانچه در ج ۶ «بحار الانوار» ص ۳۹۳ از «کشف الیقین» با اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است راجع به معراج آن حضرت... الی أن قال صلی الله علیه وآله وسلم: فَتَقَدَّمْتُ فَكَشَفَ لِي عَنْهُ سَبْعِينَ حِجَابًا.

و بعضی حجابها را به یکصد شمرده‌اند چنانکه خواجه عبدالله انصاری در «منازل السائرین» منازل را به ده عدد و هر یک را به ده جزء تقسیم نموده و مجموعاً یکصد منزل بیان فرموده است. و البته مجموع این یکصد منزل یکصد اسم خداست یکی از آنها مخزون و مکنون است و نود و نه عدد از آن معلوم است. و لذا در بسیاری از روایات خاصه و عامه وارد است که خداوند نود و نه اسم دارد.

ففي التوحيد والخصال مُسْنَدًا عن سليمان بن مهران عن جعفر بن محمد عن أبانته عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ...

قال الصدوق في الخصال بعد هذه الاسماء واحداً بعد واحدٍ: وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْخَبْرُ مِنْ طُرُقٍ مُخْتَلِفَةٍ وَالْفَاظُ مُخْتَلِفٌ.

و نیز در توحید مسنداً عن الهَرَوِيِّ عن الرضا عن أبانته عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا مَنْ دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَمَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

و نیز در توحید مسنداً از ابوهریره روایت شده است که قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِنَّ لِلَّهِ تِبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا يَأْتِيهِ وَتُرِيحِبُّ الْوَيْرَ - مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

و در بعضی از روایات برای خدا سیصد و شصت و یک اسم معین فرموده‌اند چنانچه در ج ۱ «اصول کافی» ص ۱۱۲ مسنداً از ابراهیم بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که:

←

و حقیقت سلوک و کلید آن، تسخیر بدن و نفس است در تحت
رایت ایمان که مبین احکام آن فقه جوارح و فقه نفس است. و
بعد از این افناء نفس و روح در تحت رایت کبریائی الهی، و همه
عقبات و منازل در این مراحل مندرج است.

ولکن سلوک این مراحل و طیّ این راه و مسافرت در این عوالم
موقوف به اموری چند است که بدون آنها به منزل نتوان رسید، بلکه قدم
در این راه نتوان نهاد، و وصول به مقصد و حصول مطلب به آنها

←

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَسْمَاءً بِالْأَحْرُوفِ غَيْرِ مَتَّصَاتٍ وَبِالْأَلْفِظِ غَيْرِ مُنْطَقٍ وَ
بِالشَّخْصِ غَيْرِ مُجَسَّدٍ وَبِالتَّشْبِيهِ غَيْرِ مَوْصُوفٍ وَبِاللُّوْنِ غَيْرِ مَصْبُوغٍ، مَنَىٰ عَنْهُ
الْأَطْفَارُ، مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْخُدُودُ، مَخْجُوبٌ عَنْهُ جَسُّ كُلِّ مَتَوَهِّمٍ، مُسْتَتِرٌ غَيْرُ مُسْتَوْرٍ،
فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَامَةً عَلَىٰ أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعًا لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخِرِ، فَأَظْهَرَ
مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ لِفَاقَةِ الْخُلُقِ إِلَيْهَا، وَحَجَبَ مِنْهَا وَاحِدًا، وَهُوَ الْإِسْمُ
الْمَكْتُونُ الْمَخْرُوجُ. فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الثَّلَاثَةُ الَّتِي ظَهَرَتْ، فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ
وَ تَعَالَى. وَسَخَّرَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ فَذَلِكَ اثْنَا-
عَشَرَ رُكْنًا. ثُمَّ خَلَقَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا ثَلَاثِينَ اسْمًا فِعْلًا مَسْنُوبًا إِلَيْهَا فَهُوَ الرَّحْمَنُ
الرَّحِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ... إِلَىٰ أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ وَمَا كَانَ مِنْ
الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى حَتَّى تَتِمُّ ثَلَاثِمِائَةٍ وَسِتِّينَ اسْمًا فَهِيَ نَسَبَةٌ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ
الْثَلَاثَةِ... وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعَاؤَ الرَّحْمَنِ أَيُّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى).

و بعضی حُجُب را هزار گرفته‌اند کما آنکه اسماء خدا را هزار دانسته‌اند.

و بعضی به هفتاد هزار تصریح کرده‌اند چنانچه در ج ۶ «بحار الأنوار» ص ۳۹۵ از

«کشف الیقین» از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم روایت کرده است که:

وَصَلَّتْ إِلَىٰ حُجُبِ رَبِّي دَخَلْتُ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ بَيْنَ كُلِّ حِجَابٍ إِلَىٰ
حِجَابٍ مِنْ حُجُبِ الْعِزَّةِ وَ الْقُدْرَةِ وَ الْبَهَاءِ وَ الْكِرَامَةِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ
وَ الثُّورِ وَ الظُّلْمَةِ وَ الْوَقَارِ وَ الْكَمَالِ، حَتَّى وَصَلْتُ إِلَىٰ حِجَابِ الْجَلَالِ.

منوط است، و ملازمت آنها و رسیدن به منزل به یکدیگر مربوط است. و تعداد منازل راه و عقبات نفس و خطرات سفر در این مقام بی محلّ و چنانچه ذکر آنها لازم باشد ذکر احوال جوارح و اعضاء که فقه بدن است نیز باید کرد، چه آنها نیز از منازل سفرند.

پس مهمّ، ذکر اموری است که به واسطه آنها این راه خطرناک طیّ می‌شود، و طالب به مقصد می‌رسد.

و شرح این امور آن است که: طالب بعد از فحص و نظر چون به اسلام و ایمان اصغر می‌رسد اوّل چیزی که بر اوست تحصیل علم است به احکام ایمان به طریقی که مذکور شد، وَ طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ^{۱۰۵} به این طلّ است. و کسی که از این علم خالی

۱۰۵- بدانکه روایت «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم» از روایات مشهوره و مستفیضه است ولیکن با لفظ «مسلمة» عطف بر لفظ مسلم فقط در چند مورد معدودی مرفوعاً روایت شده است.

اوّل در «مصباح الشریعة» در دو مورد: یکی در باب سوم که فرموده است: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؛ وَ هو علم النفس. و دیگری در باب شصت و دوم که فرموده است: قال النبی صلی الله علیه وآله وسلّم: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ؛ أی علم التّقوی والیقین. دوم در مقدمه کتاب «معالم الاصول» که از کلینی روایت می‌نماید ولی معلوم نیست که این لفظ را نساخته اضافه کرده‌اند یا به خطّ خود صاحب المعالم بوده است زیرا در نسخه‌های «کافی» بدون لفظ «مسلمة» روایت شده است. سوّم در ج ۱ ص ۴ از «محنة البيضاء» از غزالی نقل کرده است گرچه در خود «احیاء العلوم» ج ۱ ص ۳ از این لفظ خالی است.

چهارم روایتی است که در ج ۱ «بحار الانوار» ص ۵۷ از «غوالی اللّغالی» نقل کرده است که: قال النبی صلی الله علیه وآله وسلّم: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ.

پنجم در صفحه اول از مقدمه تفسیر «مجمع البیان» گوید: و قد صحّ عن النبی صلی الله علیه وآله وسلّم فی ما رواه لنا الثّقات بالأسانید الصحیحة مرفوعاً إلى إمام الهدی و کسفف

باشد مجاهدهٔ او بجز مغلوبیت نیفزاید.

چنانچه ابو عبدالله علیه السلام فرمود: **الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ**

←

الوری ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام، عن أبائه سیّد عن سیّد وإمام عن إمام إلى أن اتصل به عليه وآله السلام إنّه قال: **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٌ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَاهِرِهِ** - الحديث.

و اما طرق دیگر از این روایت از لفظ «مسلمه» خالی است چنانکه در همین جلد از کتاب «بحار» در ص ۵۵ از «امالی» شیخ با اسناد خود از حضرت رضا از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: **قال سمعتُ رسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يقول: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ مَظَاهِرِهِ... الحديث.** و ظاهراً متن این روایت متن همان روایتی است که از تفسیر «مجمع البيان» آوردیم ولیکن در آنجا با عطف کلمه و مُسْلِمَةٌ آمده است و در اینجا بدون عطف.

و در ص ۵۶ از «امالی» شیخ با سند مجاشعی از حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روایت کرده اند. **قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الْعَالِمُ بَيْنَ الْجَهْلِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ... إلى أن قال: وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.**

و در همین صفحه از «بصائر الدرجات» روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام قال: **قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. إِنْ لَمْ يَلْمَسْهُ اللَّهُ يُجِبُ بُعَاةَ الْعِلْمِ.**

و در همین صفحه از «بصائر الدرجات» ایضاً نقل می کند از حضرت صادق علیه السلام قال امیرالمؤمنین علیه السلام: **قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.**

و ایضاً در ص ۱۴ از «روضة الواعظین» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند، **قال: اَلشَّائِخُ فِى طَلَبِ الْعِلْمِ كَالْمُجَاهِدِ فِى سَبِيلِ اللَّهِ. إِنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ...**

و ایضاً در ص ۵۱ از «روضة الواعظین» از رسول الله روایت می کند که فرمود: **أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ، فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.**

باری با آنکه در این روایات لفظ «مسلمه» نیامده است ولیکن به طور مُسْلِمٍ مراد

←

كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ وَلَمْ يَزِدْهُ السَّيْرُ إِلَّا بُعْدًا. ۱۰۶

و این علم هر چند واضح باشد اثر آن اسرع و اکثر است. پس اخذ آن احکام از نبی یا وصی با امکان، اشرف؛ پس استخراج آنها از کلام ایشان از تقلید افضل. و علم مجمل ضروریات که یکی از علوم اهل سلوک است در این علم مندرج است. و آنچه از آن خارج باشد در طی علم نفس معلوم می شود. و لازم دست آوردن مأخذ علم است، و فعلیت همه آن در بدو امر غیر لازم بلکه به تدریج در حال ضرورت باید به ظهور آورد. و این از مقدمات سلوک است و طالب هنوز در مقام سیر و حرکت نیست.

←

زنهای مسلمان نیز هستند، چون لفظ «مسلم» برای جنس آمده است در مقابل کافر، نه آنکه مراد مرد مسلمان باشد در قبال زن مسلمان و البته در این قسم تعبیر که جنس مراد است نظر به تذکیر ندارد چنانکه در اشتباه و نظایر آن که احکام شریعت را بر موضوع جنس آورده است همین معنی مراد است. مثل آنکه می فرماید: *الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ* یا آنکه می فرماید: *الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّبَبَاتِ* که نظر به تمام افراد جنس مسلمان و مهاجر است بدون مدخلیت ذکوریت و انائیت.

۱۰۶- این حدیث را در «بحار الانوار» ج ۱ ص ۶۴ از «امالی» صدوق، از طلحه بن زید نقل می کند، و نیز از «محاسن» نقل می کند. و در ص ۶۵ روایت می کند از «مجالس» مفید با اسناد خود از موسی بن بکر عن سمع ابا عبدالله علیه السلام قال: *الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى السَّرَابِ بَقِيْعَةٍ لَا يَزِيدُ سُرْعَةَ سَيْرِهِ إِلَّا بُعْدًا.*

و نیز در همین صفحه از «نهج البلاغه» آورده است که قال امیر المؤمنین علیه السلام بعد کلام له: *فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ. وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ. فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ أَسَائِرُهُ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ؟.*

و نیز در همین صفحه از «محاسن» برقی از ابن فضال عن رواه از حضرت صادق از پدراناش علیهم السلام نقل می کند که قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: *مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ.*

و چون این مرحله را بدست آورد باید استمداد از عنایت ربّانیّه طلبیده آغاز سفر کند.^{۱۰۷}

۱۰۷- بدانکه اساطین معرفت از عرفاء شامخین سفرهای الهیه را به چهار سفر تقسیم نموده‌اند. ملاصدرای شیرازی (قدّه) در اوّل کتاب «اسفار» ج ۱ ص ۱۳ گوید:

وَأَعْلَمُ أَنْ لِلسَّلَاكِ مِنَ الْعُرْفَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ أَسْفَاراً رُبْعَةً.
أَحَدُهَا السَّفَرُ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ.
وَتَانِيهَا السَّفَرُ بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ.
وَالسَّفَرُ الثَّلَاثُ يُقَابِلُ الْأَوَّلَ لِأَنَّهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ بِالْحَقِّ.
وَالرَّابِعُ يُقَابِلُ الثَّانِيَّ مِنْ وَجْهِ لِأَنَّهُ بِالْحَقِّ فِي الْخَلْقِ.

و چون عشق و مستی در سلوک فقط در سفر اوّل است و در بقیه اسفار دیگر آن جوش و خروش نیست بلکه در بعضی از مراحل آن طمانینه و سکینه و قرار است بنابراین شعر خواجه حافظ:

نگویمت که همه ساله می پرستی کن
سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش
راجع به نسبت اوّل است به سه سفر دیگر.

مرحوم حاجی سبزواری «قدّه» در ص ۱۸ از ج اوّل از اسفار در حاشیه خود راجع به این اسفار اربعه بیانی دارد که ماحصل آن را در اینجا می آوریم:

قال الشَّيْخُ الْمُحَقِّقُ كَمَالُ الدِّينِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ الكَاشِي (قدّه): السَّفَرُ هُوَ تَوَجُّهُ الْقَلْبِ إِلَى الْحَقِّ تَعَالَى، وَ الْأَسْفَارُ أَرْبَعَةٌ:
الْأَوَّلُ: هُوَ السَّيْرُ إِلَى اللَّهِ مِنْ مَنَازِلِ النَّفْسِ إِلَى الْوَصُولِ إِلَى الْأَفْقِ الْمُبِينِ، وَ هُوَ نَهَايَةُ مَقَامِ الْقَلْبِ وَ مَبْدَأُ التَّجَلِّيَّاتِ الْأَسْمَائِيَّةِ.
الثَّانِي: هُوَ السَّيْرُ فِي اللَّهِ بِالْإِتِّصَالِ بِصِفَاتِهِ وَ التَّحَقُّقِ بِأَسْمَائِهِ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى وَ نَهَايَةُ الْحَضْرَةِ الْوَاحِدِيَّةِ.

الثالث: هُوَ التَّرَقِّيُّ إِلَى عَيْنِ الْجَمْعِ وَ الْحَضْرَةِ الْأَحْدِيَّةِ وَ هُوَ مَقَامُ قَبِ قَوْسَيْنِ مَا بَقِيَ مِنَ الْإِنْتِهَاءِ، فَإِذَا ارْتَفَعَ فَهُوَ مَقَامُ «أَوْدُنِي»، وَ هُوَ نَهَايَةُ الْوِلَايَةِ.
الرَّابِعُ: السَّيْرُ بِاللَّهِ عَنِ اللَّهِ لِلتَّكْمِيلِ وَ هُوَ مَقَامُ الْبَقَاءِ بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ الْفَرَقِ بَعْدَ الْجَمْعِ.

و سپس مرحوم سبزواری (قدّه) برای مرتبه احدیت و واحدیت و معنای قلب و

و انجام این سفر به امور بسیار منوط است. و عمده در آن چند چیز است.

←
روح و معنای عوالم سبعة در نزد عرفاء که به تفسیر او مقام طبع و نفس و قلب و روح و سرّ و خفیّ و اخفیّ است توضیحاتی داده است.

و در حاشیه ص ۲۱ ج ۱ از اسفار، مقام فناء فی الله را به مراتبی تقسیم نموده و به محو و طمس و مَحَق مرتّب ساخته است و گوید: **المحو فناء أفعال العبد فی فعل الحقّ تعالی.** و **الطّمس فناء صفاته فی صفته.** و **المَحَق فناء وجوده فی وجوده.** لیکن مرحوم آقا محمد رضا قمشه‌ای راجع به کیفیت مراتب فناء به ترتیب دیگری بیان کرده است. او در حاشیه اسفار ج ۱ ص ۱۳ به بعد مطالبی دارد که محصّلش این است:

سفر اوّل که از خلق به سوی حقّ است به رفع حجابهای ظلمانیّه و نورانیّه است و حُجُب ظلمانیّه متعلّق به نفس و حُجُب نورانیّه متعلّق به قلب و روح است که باید سالک از انوار قلبیه و اضواء روحیه بگذرد، و از مقام نفس به قلب و از قلب به روح و از روح به مقصد اقصی حرکت کند؛ پس عوالم میان سالک و حقیقت او سه عالم است و تمام حجابهایی که در اخبار بیان شد یا در لسان بزرگان آمده همه راجع به این سه حجاب است.

وقتی این سه حجاب برداشته شد و این سه عالم یعنی نفس و قلب و روح طی شد سالک به مقام معرفت جمال حق می‌رسد و ذات خود را در حق فانی می‌کند و لذا اینجا را مقام فناء در ذات گویند و در اینجا سه مقام است: مقام سرّ و خفیّ و اخفیّ که در سفر دوم می‌باشد و گاهی در مقام روح به عقل تعبیر کرده‌اند و نظراً الی تفصیل شهود المعقولات، مقام عقل را غیر از روح گرفته‌اند و بنابراین مجموع مقامات در سفر اول و دوّم هفت مقام است: مقام نفس، مقام قلب مقام عقل، مقام روح، مقام سرّ، مقام خفیّ، و مقام اخفیّ.

و این هفت مقام مراتب ولاء و بلاد عشق است که مولوی رومی فرموده:

هفت شهر عشق را عطّار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

و چون سالک از مقام روح بگذرد و جمال حقّ بر او متجلی گردد و خود را در ذات حق فانی کند سفر اول او به پایان رسد و وجود او حقّانی می‌گردد و مَحُو بر او عارض می‌شود و به مقام ولایت می‌رسد و از موقف ذات که مقام سرّ است شروع می‌کند در سفر دوّم و یک در کمالات سیر می‌کند تا آنکه جمیع کمالات حق را مشاهده و خود را در تمام

←

اول، ترک عادات:

و رسوم و تعارفات و متداولاتی که سفر را مانع و راه خدا را عایقند.

←

اسماء و صفات فانی می‌بیند فیه یسمع و به بیصر و به بمشی و به بیطش. و سرّ، مقام فناء در ذات و خفیّ که عالی‌تر است مقام فناء در صفات و اسماء و افعال است و مقام اخفیّ مقام فناء از دو فناء ذات و صفت است که آخرین مرحله سفر ثانی است.

و ان شئت قلت: السّر فناء ذاته و هو منتهی السفر الاول و مبدأ السفر الثانی. و الخفاء هو الفناء فی الالوهیّة. وَالْأَخْفَى هُوَ الْفَنَاءُ عَنِ الْفَتَائِنِ فَيَتِمُّ دَائِرَةُ الْوَلَايَةِ وَ يَنْتَهِي السَّفَرُ الثَّانِي وَ يَنْقَطِعُ فَنَاؤُهُ وَ يَأْخُذُ فِي السَّفَرِ الثَّلَاثِ.

پس سفر اول عبور از عالم ناسوت و ملکوت و جبروت، و سفر دوم عبور از عالم لاهوت است. اما سفر سوم و سفر از حق به سوی خلق بالحق عالی‌تر از سفر دوم است یعنی سکر و محو از بین می‌رود و با وجود فناء در حق و فناء در صفات حق و فناء از فناء، سالک در مقام افعال سلوک می‌کند و با صحو تام باقی به بقاء حق می‌گردد و تمام عوالم جبروت و ملکوت و ناسوت را بأعیانها و لوازمها مشاهده می‌کند و از معارف ذات و صفات و افعال خیر می‌دهد.

مرحوم حکیم علاّمه میرزا حسن نوری فرزند حکیم الهی ملا علی نوری در ص ۱۶ و ص ۱۷ از ج ۱ اسفار در حاشیة خود راجع به کیفیت اسفار اربعه مطلبی ساده و در عین حال روشن و تا اندازه‌ای قابل فهم برای عامه بیان می‌کند که محصلش این است:

«انسان تا وقتی که در سلوک علمی و نظری قدم نگذارد است، دائماً مشاهده کثرت را می‌کند و از مشاهده وحدت غافل است؛ و کثرت در این حال حاجب از وحدت است.

و چون سلوک علمی می‌کند و از آثار به دنبال مؤثر و از موجودات به دنبال صانع می‌رود کثرات شیناً فشیئاً مضمحل شده و تبدیل به وحدت صرفه حقه حقیقه می‌گردد به طوری که ابدأ کثرت را نمی‌بیند و نظر به اعیان موجودات نمی‌کند و غیر از وحدت چیزی مشاهده نمی‌نماید؛ در این حال وحدت حاجب کثرت است و یستغرق فی مشاهدتها عن

←

بِأَفَادِ سَيِّئَةٍ فِتْيَةٌ لَا يَخْسَبُونَ أَعْرَارًا

لا مُسْلِمُونَ وَلَا يَهُودَ وَلَا مَجُوسَ وَلَا نَصَارَى

چنانکه کریمه و لَا يَخَافُونَ [فِي اللَّهِ] لَوْمَةَ لَائِمٍ (سوره مائده آیه

۵۴) به آن ناطق است.

←

مشاهدتها.

منزله این منزل در سلوک حالی منزله سفر اول است برای سالک عارفی که ملاحظه در کتاب بیان فرموده، و آن سفر از خلق است به سوی حق؛ آی من الكثرة الى الوحدة.

و زمانی که به عالم وحدت رسید و از مشاهده کثرت محجّب شد با سلوک علمی از ذات حق استدلال می کند در اوصاف حق و اسمائه و افعاله مرتبه بعد مرتبه؛ و این مرتبه به منزله سفر دوم است در سلوک حالی که سفر فی الحق است بالحق.

أَمَّا فِي الْحَقِّ فَلِكُونِ هَذَا السَّفَرِ فِي صِفَاتِ الْحَقِّ وَ أَسْمَائِهِ وَ خَوَاصِّهِ. وَأَمَّا كَوْنُهُ بِالْحَقِّ فَلَأَنَّ السَّالِكَ حِينَئِذٍ مُتَحَقِّقٌ بِحَقِيقَةِ الْحَقِّ وَ خَارِجٌ عَنِ إِيَّتِهِ وَإِئْتِهِ جَمِيعِ الْكُثْرَاتِ وَ الْأَعْيَانِ فَإِنَّ فِي ذَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ وَ أَسْمَائِهِ.

و در اینجا چه بسا صدر سالک منشرح گردد و عقده از زبانش گشوده شود و ملاحظه وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت بنماید و هیچیک از این دو حاجب دیگری نباشند و جامع هر دو نشأتین گردد، و برزخ بین مقامین شود؛ و قابلیت تعلیم ناقصین را پیدا کند و مرشد ضعفاء العقول و النفوس گردد.

و منزله این مرتبه از سلوک حالی و عملی منزله سفر سوم است که از حق است به سوی خلق بالحق. و از این مرحله یک مرحله بالاتر دیگری نیز هست و بسیار ادق و اتقن و اکمل است از این مرحله؛ و آن استدلال از وجود حق و وجود غیر حق به حق است به طوری که در برهان، واسطه برای وجود او وجود غیر او نباشد.

و این را به برهان «لم» و طریقه «صدیقین» تسمیه نموده اند.

و این مرتبه به منزله سفر چهارم است که فی الخلق است بالحق.

و همین طور که ملاحظه می شود ایشان بین ترقیّات علمیّه و نظریّه در حکمت

الهیّه و بین سیر و تکامل مقامات عرفانیّه عملیّه تنظیم نموده و مراتب سلوک عملی اهل

←

پس طالب باید دست از تقلید عادات برداشته تابع اصلاح خود گردد، و اجتناب از ملامت اهل عالم قدس را بر اجتناب از ملامت ابنای روزگارا وُلّی داند. و توبه که اوّل مرحله جهاد اکبر است همین است فقط.

←

معرفت را به مراتب استدلالات برهانیّه بروجود حقّ جلّ و عزّ تشبیه نموده‌اند. غالب ناله‌ها و زاریها و انقلاب‌های سالکین راه خدا در سفر اوّل است که جذبات الهیّه آنان را دریافته و به حریم قدس خود می‌کشاند. اما در سفر دوّم متمخّص در تماشای جمال احدیّت در مظاهر عالم امکان است و شاید راجع به این مقام باشد آنچه را که حاجّ مآلهادی سبزواری (قده) چنانکه در لغت نامه دهخدا در جلد (س) ص ۲۳۷ آمده سروده است:

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
ز فغانم ز فراق رخ و زلفت به فغان
سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست
نه همین از غم او سینه ما صد چاک است
داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست
موسی نیست که دعویّ آنّا الحقّ شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
چشم ما دیده خفّاش بود و نه ترا
پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست
و شاید راجع به بعضی از مقامات سفر سوم و چهارم باشد آن فقراتی را که سیّد اجلّ علی بن طاووس رضوان الله علیه در کتاب «اقبال» از حضرت سیّد الشهداء علیه السلام روایت کرده است که در ذیل دعای روز عرفه در عرفات به پیشگاه مقدّس حضرت احدیّت عرضه داشته‌اند و از جمله این است:

إلهی إنّ اختلافَ تدبیرکَ وسرعةَ طوآءِ مقادیرکَ منعاَ عبادکَ العارفينَ بِکَ
عَنِ السُّکُونِ الی عطاءٍ وَالْيَأْسِ مِنْکَ فی بلاءٍ...

←

و اما توبه از معاصی و ذنوب، پس آن از فرائض فقه ایمان
جوارح است و سالک و مجاهد و غیر مجاهد را از لوازم.

دوم، عزم:

و باید در عزم چنان جازم باشد که از مقارعه سَیْف
و سِنان و مقاتله ابطال و شُجاعان و تحمّل شدائد و احتمال مخاوف
احتمال رجوع ندهد.

سیم، رفق و مدارا:

چه نفس از تحمّل بار گران یکدفعه منکسر و از سفر
منزجر می گردد چنانچه در حدیث عبدالعزیز متقدم گشت. و
در روایت عبدالملک بن غالب از ابی عبدالله علیه السلام است که **الْعِلْمُ**
خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْجَلْمُ وَزِيرُهُ وَالرَّفْقُ أَخُوهُ.^{۱۰۸}

و ابو جعفر علیه السلام فرموده که: **إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ**

بِرْفَقٍ.^{۱۰۹}

←

كَيْفَ يَسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُوهِ مُفْتَقِرٍ إِلَيْكَ؟ أَيْ كَيْفَ يُعْبِرُكَ مِنَ الظُّهُورِ
مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرَّ لَكَ؟ مَتَى غَيْبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ
عَلَيْكَ؟ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَنْتَارُ هِيَ الْأَتَى تُوصِلُ إِلَيْكَ؛ عَمِيَتْ عَيْنٌ
لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا وَحَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَنْلُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا.

۱۰۸- این حدیث در «اصول کافی» ج ۲ ص ۴۷ وارد است: **إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ**

الْمُؤْمِنِ وَالْجَلْمُ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلُ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَالرَّفْقُ أَخُوهُ وَالْبِرُّ وَالِدُهُ.

و در «بحار» ج ۱۷ ص ۱۸۴ از «تحف العقول» آورده است که حضرت صادق علیه السلام

فرمود: **إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ، وَالْجَلْمُ وَزِيرُهُ، وَالصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ، وَالرَّفْقُ أَخُوهُ وَاللَّيْسُ وَالِدُهُ.**

(تحف العقول ص ۳۶۱).

و در «تحف العقول» ص ۵۵ از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در «بحار» ج ۱۷

ص ۱۱۱ از امیرالمؤمنین علیه السلام با ادنی اختلافی در لفظ آورده است.

۱۰۹- این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۸۷ و در «بحار الأنوار» ج ۱۵

←

و در حدیث حَفْص بن الْبَخْتَرِي است که لا تُكْرَهُوا إِلَيَّ
أَنْفُسِكُمْ الْعِبَادَةَ. ۱۱۰

چهارم، وفا.

پنجم، ثبات و دوام:

تا هر حالی مقامی شود چه قلیل عمل با دوام

←

کتاب اخلاق ص ۱۷۳ از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده
است که فرمود:

بَا عَلِيٌّ إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغُلْ فِيهِ بِرَفْقٍ. وَلَا تُبَعْضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ
(ف) إِنَّ الْمُتَّبِتَ لَا ظَهْرًا أُبْتَى وَلَا أَرْضًا قَطَعَ. فَأَعْمَلْ عَمَلًا مَنْ يَرْجُو أَنْ يَمُوتَ
هَرَمًا. وَأَخْذَرُ حَذَرَ مَنْ يَتَخَوَّفُ أَنْ يَمُوتَ غَدًا.

و نیز حدیث شریف دیگری در «سفینه البحار» ج ۲ ص ۱۱۳ در ماده «عَبَد» از

«کافی» نقل می کند که: عنه (أى عن أبى جعفر عليه السلام) عنه صلى الله عليه وآله وسلم قال:

إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغُلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ
فَتَكُونُوا كَالرَّكِبِ الْمُتَّبِتِ الَّذِي لَا سَفْرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أُبْتَى.

و سپس می فرماید:

بیان:الإيغال: السير الشديد. يريد صلى الله عليه وآله وسلم سيرة برقيه برفق. ويحتمل أن
يكون الإيغال هنا متعدياً أى أدخلوا الناس برفق. فإن الوغول الدخول فى الشئ.
و المتبِت: الذى انقطع به فى سفره وعطبت راحلته، من البت وهو القطع.
انتهى موضع الحاجة.

و اصل این حدیث در ج ۲ «کافی» ص ۸۶ بوده، و در «بحار الانوار» ج ۱۵

کتاب اخلاق ص ۱۷۲ از کافی روایت می کند.

و نیز در «المجازات النبویة» ص ۱۷۴ سید رضی (ره) روایت می کند که قال:

إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغُلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُبَعْضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ فَإِنَّ
الْمُتَّبِتَ لِأَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أُبْتَى.

۱۱۰- این حدیث را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۸۶ در «بحار الانوار» ج ۱۵

کتاب اخلاق ص ۱۷۳ از «کافی» با سند متصل خود از حفص بن البختری از حضرت
صادق علیه السلام روایت نموده است.

افضل است از کثیر آن بدون آن؛ که در حدیث ابی جعفر علیه السلام در روایت زراه فرموده است: **أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَ إِنْ قَلَّ**.^{۱۱۱}

ومراد از ثبات آن است که هر آنچه را که عزم و وفا نمود، بر آن ثبات ورزد و از آن تخلف نکند، و در تخلف آن خوف خطر است چه حقیقت عمل بعد از ترک آن به مخاصمت برمی‌خیزد. پس تا جزم بر وفا و ثبات ننماید بر عملی عزم نکند.

و از این راه به رفق، مأمور شده که به تدریج بدن و نفس را در تحت اطاعت خود درآورد تا تواند بر مافوق آنچه مزاوَل آن است، ثبات ورزد. و مادامی که ثبات در مرحله‌ای را جازم نباشد عازم آن نگردد و در مرحله سابق توقّف کند. و این توقّف را به جهت حصول مقام در حال اول، اهل سلوک به منزله قصد اقامه در منزلی می‌شمارند و ثباتی که مذکور شد یکی از درجات صبر است.

ششم، مراقبه:

و آن عبارت است از متوجه و ملتفت خود بودن در جمیع احوال، تا از آنچه بدان عازم شده و عهد کرده تخلف نکند.

۱۱۱- این روایت را در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب اخلاق ص ۱۷۴ از «کافی» از علیّ از پدرش از حمّاد از حرّیز از زراره روایت کرده است. (کافی ج ۲، ص ۸۲)

و در ج ۳ «فروع کافی» ص ۲۷۴ از محمّد بن یحیی از احمد بن محمد از حمّاد از حرّیز.

و در «بحار الانوار» ج ۱۵ اخلاق ص ۱۷۳ از «سرائر» از حرّیز از زراره بدین طریق روایت کرده است که قال أبو جعفر علیه السلام: **إِغْلَمَ أَنْ أَوَّلَ الْوَقْتِ أَبَدًا أَفْضَلُ. فَعَجَّلُ بِالْخَيْرِ مَا اسْتَطَعْتَ. وَأَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَ إِنْ قَلَّ**.

و دو مراقبه دیگر هست که بدان اشاره می‌شود.

هفتم، محاسبه:

چنانکه حدیث: **حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا بَدَانَ أَمْرٍ** است.^{۱۱۲}

و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در حدیث یمانی فرموده: **لَيْسَ مِتًّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ**.^{۱۱۳}

و آن عبارت است از آنکه وقتی از شبانه روز خود را معین نماید از برای رسیدن حساب خود. از مبدأ وقت سابق تا این وقت را ملاحظه نماید که در آنچه بر آن عازم شده با سایر احکام لازمه، آیا

۱۱۲- این حدیث را در «بحار الانوار» ج ۱۵ که در اخلاق است ص ۴۰ از «مجالس» شیخ مفید و از «امالی» شیخ طوسی رضوان الله علیه روایت کرده است، به اسناد متصل خود از حفص از حضرت ابی عبدالله علیه السلام قال: **أَلَا فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا، فَإِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْفِئًا كُلُّ مَوْفِئٍ مَقَامٌ أَلْفِ سَنَةٍ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ (فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ).**

و در «امالی» شیخ ج ۱ ص ۳۴ و ص ۱۰۹ أيضاً وارد است.

۱۱۳- این حدیث را در «کافی» ج ۲ از اصول ص ۴۵۳ آورده است. با اسناد متصل خود از ابراهیم بن عمر الیمانی عن ابی الحسن الماضي علیه السلام قال: **لَيْسَ مِتًّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنَّ عَمَلًا حَسَنًا إِسْتَزَادَ اللَّهُ، وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ.**

و چون این حدیث یک فقره از فقرات وصیتی است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ضمن وصیت بسیار طویل و مفصل خود به هشام بن الحکم کرده‌اند لذا این فقره نیز در ضمن آن وصیت در «تحف العقول» ص ۳۸۳ و در ج ۱ «بحار الانوار» ص ۴۳ از «تحف العقول» وارد شده است. و راجع به لزوم و وجوب محاسبه نفس (آیه ۱۸ سوره حشر) صریحاً دلالت دارد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتُنظَّرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.**

عامل او که بدن یا نفس باشد خیانتی کرده یا نه.

هشتم، مؤاخذه:

و آن عبارت است از اینکه بعد از ظهور خیانت در مقام تأدیب و تنبیه و سیاست برآید به عتاب و خطاب بلکه به زجر و ضرب و عذاب، چنانکه از یکی از اکابر مأثور است که در مُصَلَّایِ خود تازیانه داشتی و بعد از محاسبه نفس و ظهور خیانت، خود را با آن تأدیب کردی. و دیگری می‌گذشت، در راه عمارتی تازه دید، پرسید چه وقت ساخته‌اند؟ پس به ملاحظه این سؤال لغو سالی آب نیشامید.

و شخصی در زمان حضرت عیسی علیه السلام در عذرخواهی اینکه روزی شکایت از گرما کرد چهل سال عبادت کرد.

و چنانچه خیانتی که صادر شده امری می‌باشد که مکافات می‌باشد برای آن در شرع رسیده به مکافات آن شتابد.

نهم، مسارعت:

یعنی در آنچه عزم می‌کند به مقتضای امر و سارِعُوا به کردن آن شتابد قبل از آنکه شیطان مجال و سوسه یابد.

دهم، ارادت:

و آن عبارت است از اینکه باطن خود را از تعلق خاطر و کمال اخلاص و محبت نسبت به مقنن قوانین اعمالی که آن را شریعت خود قراردادده که صاحب شریعت و خلفای او باشد چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد. و باید در این مرتبه به سرحد کمال باشد. و این مرحله را در تأثیر اعمال مدخلیتی است تامّ و آنچه امر شده در ردّ اعمال بدون ولایت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دالّ بر این مطلب است و از اعظم دلالات است. و تحصیل این محبت

یکی از منازل است که طی آن محتاج به حرکتی است که بعد از این ذکر کرده می‌شود.

و از تتمه این ارادتست ارادت و اخلاص نسبت به ذریه رسول صلی الله علیه وآله وسلم و منسوبان و شعائر ایشان از مشاهده و قبور و کتب جامعه کلمات شریفه ایشان. آری:

أَذِلُّ لَأَلِّ لِيَلِي فَي هَوَاهَا وَأَحْتَمِلُ الْأَصَاغِرَ وَالْكَبَارَا

و چون اصل قوانین و قواعد از جانب پروردگار است ملازمت آثار محبت و شفقت و مهربانی نسبت به جمیع منسوبان پروردگار که عبارت از مخلوقات است، چه از حیوان و چه از غیر آن در هر یک به حسب آنها لازم چنانکه حدیث لَبَّ بَرِ اینکه عمده شعب ایمان هُوَ الشَّقَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ بدان مشیر است.

أَحِبُّ بِحُبِّهَا تَلْعَاتِ تَجْدٍ وَمَا شَقَقْنِي بِهَا لَوْلَا هَوَاهَا

و باید اظهار لوازم خلوص و شفقت را به جای آورد که آن را در حصول خلوص باطنی غایت تأثیر است و همچنین نسبت به اوستاد و شیخ و مفتیان او.^{۱۱۴}

۱۱۴- ظاهراً مراد از شیخ همان اوستاد عام و عطف، عطف تفسیر است و مفتیان او

فقهاء شریعت هستند.

یا آنکه مراد از شیخ کسی است که تربیت سالک به امر اوستاد عام به او سپرده شده است کما آنکه چنین متداول و مرسوم بوده که طالبی که به اوستاد عام برای پیمودن راه خدا مراجعه می‌نمود اوستاد عام تربیت دوران مقدماتی او را به دست یکی از شاگردان محول می‌نمود و بعد از تربیت و بروز استعداد و قابلیت به دست خود اوستاد عام دوران را طی می‌نمود.

نقل است که مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی رضوان الله علیه مدت چهارده سال ملازم جمال الأولیاء و العرفاء مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ سَلْمِي أَقْبَلُ ذَا الْجَدَارِ وَذَا الْجَدَارَا
 وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَعْنٌ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبٌّ مِّنْ سَكَنِ الدِّيَارِ^{۱۱۵}
 یازدهم، ادب نگاهداشتن نسبت به جناب مقدّس باری و رسول
 و خلفای او:

و این مرحله‌ای است مغایر ارادت - اگرچه در بعضی موارد
 مجتمعند - و این شرط از مُعظم شرائط است.
 شخصی در خدمت امام علیه السلام سخنی که در او شائبه ثبوت
 قدرتی از برای امام علیه السلام بود اظهار نمود، امام علیه السلام بر خاک افتاد
 جبین مقدّس بر خاک مالید.
 و دیگری به زیانتش سخن از اعتراض گذشت دهان خود را

←

رضوان الله علیه بوده‌اند. مرحوم حاج میرزا جواد آقا می‌فرمودند: که روزی اوستاد به من
 فرمود تربیت (فلانکس) به عهده شما است. و آن شاگرد بسیار همتی عالی و سعی بلند و
 رسا داشت شش سال در مراقبت و مجاهدت دوران مقدّماتی تجرّد را پیمود و قابلیت
 افاضه مقام تجرّد را پیدا نمود. خواستم به دست اوستاد بدین خلعت مخلّع گردد او را نزد
 اوستاد خود بردم عرض کردم: این آقا کار خود را انجام داده و مطلوب آن است که به دست
 مبارک بدین فیض نایل آید.

مرحوم آخوند رضوان الله علیه با دست مبارک خود اشاره‌ای فرمودند و گفتند:
 تجرّد مثل این است. آن شاگرد می‌گوید: فوراً دیده شد که من از بدنم جدا شده‌ام و تمام
 بدن خود را در کنار خود به همان حال که بودیم مشاهده می‌نمودم.

۱۱۵- این ابیات را در «جامع الشواهد» ذکر کرده ولیکن «دیارلیلی» ضبط
 کرده و سراینده آن را مجنون قیس بن ملوّح عامری ذکر کرده است.

و نیز در دیوان مجنون قیس بن ملوّح عامری طبع طهران ۱۲۷۰ مذکور است.

و در «خزائن» نراقی ص ۲۴۷ نیز از مجنون عامری نقل کرده است که:

أَقْبَلُ أَرْضاً سَارَفِيهَا جِمَالُهَا فَكَيْفَ بَدَارٍ حَلَّ فِيهَا جِمَالُهَا
 وَقَدْ كُنْتُ لَا أَرْضِي بَوِصَلٍ مُّقَطِّعٍ فَهَا أَنَا رَاضٍ لَوَأْتَانِي خِيَالُهَا

به خاکستر انباشت.

و طائفه‌ای از ارباب قلوب قرآن را نشسته نخوانندی، به دو دست گرفته مواجه قبله ایستادندی با نهایت عجز و مسکنت تلاوت نمودندی. و در حضور قرآن یا نشستندی، یا غایت ادب راملحوظ داشتندی چنانکه در حضور سلاطین.

و بعضی در تعظیم اسماء الله و اسماء شریفه رسول و ائمه علیهم السلام برخاستندی.

و برخی در نشستن و رفتن و خوردن سایر حالات چنان زیستی که خدای تعالی را در اینجا حاضر دیدی و ادب را ملاحظه کردی.

و ملاحظه ادب در حین عرض حاجات و احتراز از الفاظ امر و نهی، از جمله لوازم است.

دوازدهم، نیت:

و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خدای تعالی، و قطع طمع از اغراض دنیویّه بلکه اخرویّه بلکه از جمیع آنچه به خود راجع شود بلکه در اواخر حال، امر به انتفاء نیت منتهی گردد چنانچه از بزرگی سؤالی کردند که مائرید؟ قال: أریدُ أن لا أریدَ.

پس از این مرحله باید سالک چشم دل از دیدن و ندیدن و رسیدن و نرسیدن و دانستن و ندانستن و ردّ و قبول بپوشد. بلکه شرط سلوک در محبت کامله آن است که محبوب را نیز فراموش کند.^{۱۱۶} چه

۱۱۶- محبت صفت است و محبوب موصوف و تا هنگامی که صفت باقی

هنوز سرکار با محبت است. و قطع طمع در نزد سالکین عبارت است از این مرحله.^{۱۱۷}

←

است سالک از تعینات نگذشته به مطلوب که فناء در ذات است نخواهد رسید و در این مرحله باید عنوان محبت و محبّ و محبوب از بین برود و صفت بسوزد و نابود گردد.

نقل است که مرحوم قاضی رضوان الله علیه می فرمودند: که بهترین راه و سریعترین راه که برای از بین بردن اغراض و نیت‌های نفسانی که در سلوک راه خدا مؤثر باشد و حکم راه میان تری که یکباره سالک را نجات دهد و از هر داعیه و انگیزه غیرالهی و بالأخره از صفت بیرون آورد **إحراق** است و آن طریقه را قرآن مجید آموخته است. مثلاً کسی که به او مصیبتی وارد آید از موت اهل و فرزند یا غیر آنها به طرق مختلفی می توان خود را تسکین دهد مانند آنکه این اهل و فرزند ممکن بود در آتیه برای من ضرر داشته باشند یا در انجام خواسته‌های خود مرا خسته کنند یا آنکه دیگران نیز مانند من زن و فرزند خود را از دست داده و می دهند و نظائر آن.

ولی قرآن مجید می گوید: **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** یعنی همه چیز ملک مطلق خداست و انسان ابداً حقّی ندارد تا ادعای ملکیت کند بنابراین ملک خدا بوده و مالک، هرگونه تصرفی بخواهد - بدون چون و چرا - در ملک خود می کند. این طرز تفکر فوراً مصیبت زده را راحت می کند.

یا آنکه مثلاً شخص بسیاری از چیزهای مادی و معنوی می خواهد و بدانها دست نمی یابد و لذا در اضطراب و تشویش بسر می برد چون به قرآن مراجعه کرد و دید فقر او ذاتی است دیگر از نگرانی بیرون می آید و می فهمد هر چیز نیز به او بدهند مال او نیست مال خدا است و او به فقر ذاتی خود باقی خواهد بود.

و در راه سلوک اگر بفهمد که نفس او را خدا طمّاع قرار داده و به هر مقام و مکرّمی طمع دارد و تا از این طمع نگذرد از این خواسته نفس عبور نکند به مقصود نخواهد رسید و این به آن است که یکباره از تمام مشتهات نفسانیّه از مقام کرامت و درجات چشم ببوشد و خود را از تمام نیت‌ها و خواسته‌ها تهی کند در این وقت که ذهن از همه اغیار پاک شد جمال حضرت الهی تجلّی خواهد نمود و چون این تفکر تمام نیت‌ها و صفتهای او را گوئی آتش می زند لذا این این طریقه را احراق گویند.

۱۱۷- در «حلیة الأولیاء» ص ۳۶ از بایزید نقل کرده است که فرموده:

←

سیزدهم ، صَمَّت :

و آن بر دو قسم است : عامّ و مضاف ، و خاصّ و مطلق.
و اوّل عبارت است از حفظ لسان از زائد بر قدر ضرورت از
کلام با ناس، و اکتفاء در ضروری بأقلّ ما يُمكن. و این قسم سالک را در
همه اوقات سلوک بلکه مطلقاً لازم است و آنچه در اخبار وارد
است اشاره به این قسم است. چنانچه امام محمد باقر علیه السلام در حدیث
ابی حمزه فرموده است: **إِنَّمَا شِيعَتُنَا الْخُرُسُ**^{۱۱۸} و این کلام ابی عبدالله
علیه السلام است که: **الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحِبِّينَ**^{۱۱۹} و **فِيهِ رِضَا الرَّبِّ**، وَهُوَ مِنْ

←

الْحِجَّةُ لَا خَطَرَ لَهَا عِنْدَ الْمُحِبِّينَ وَأَهْلُ الْحِجَّةِ مَحْجُوبُونَ بِمَحَبَّتِهِمْ. یعنی بهشت در
نزد اهل محبت دارای اهمیت و ارزشی نیست و اهل بهشت به علت علاقه و محبتی که
به آن دارند از لقای خدا در حجابند و محبت آنها به غیر خدا که همان بهشت است
حجاب آنها شده است.

۱۱۸- این روایت را در ج ۲ از «اصول کافی» ص ۱۱۳ و در «بحار الانوار»
ج ۱۵ قسمت اخلاق ص ۱۸۶ از «سرائر» در ص ۱۸۸ از کافی با اسناد خود از ابن
محبوب از عبدالله بن سنان از ابو حمزه نقل کرده است.

۱۱۹- این روایت را در «مصباح الشریعة» ص ۲۰ و در «بحار الانوار» ج ۱۵
قسمت اخلاق ص ۱۸۶ بدین کیفیت نقل می کند که قال الصادق علیه السلام :

الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحَقِّقِينَ بِحَقَائِقِ مَا سَبَقَ وَجَفَّ الْقَلَمُ بِهِ، وَهُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ رَاحَةٍ
مِنَ الدُّنْيَا وَالأُخْرَى، وَفِيهِ رِضَا الرَّبِّ وَتَخْفِيفُ الْحِسَابِ وَالصَّوْنُ مِنَ الْخَطَايَا وَ
الزَّكْلُ. قَدْ جَعَلَهُ اللهُ سِئْرًا عَلَى الْجَاهِلِ وَزِينًا لِلْعَالِمِ، وَمَعَهُ عَزْلُ السُّهُوِّ، وَ
رِيَاضَةُ النَّفْسِ، وَحَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ وَزَوَالُ قَسْوَةِ الْقَلْبِ، وَالْعِفَافُ، وَالْمُرُوَّةُ وَ
الظَّرْفُ. فَأَعْلَقَ بَابَ لِسَانِكَ عَمَّا لَكَ مِنْهُ بُدٌّ، لَاسِيَمَا إِذَا لَمْ تَجِدْ أَهْلًا لِلْكَلامِ،
وَالْمُسَاعَدَةَ فِي الْمَذَاكِرَةِ لِلَّهِ وَفِي اللهِ، وَكَانَ رَيْبُ بْنُ خُثَيْمٍ يَضَعُ قِرْطَاسًا بَيْنَ
يَدَيْهِ فَيَكْتُبُ كُلَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ ثُمَّ يُحَاسِبُ نَفْسَهُ فِي عَشِيَّتَيْهِ، مَا لَهُ وَمَا عَلَيْهِ وَ
يَقُولُ: آه آه نَجَا الصَّامِتُونَ وَبَقِينَا. وَكَانَ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

←

أَخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَ شِعَارُ الْأَصْفِيَاءِ.

و در حدیث بزنی است از ابی الحسن الرضا علیه السلام كه:

أَلْصَمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، وَإِنَّهُ دَلِيلٌ كُلُّ خَيْرٍ...^{۱۲۰}

به این سبب جماعتی از صحابه، خصاصة در دهان خود

می گرفتند تا خود را به صمت معتاد سازند.*

و دوم: عبارت است از حفظ لسان از کلام با ناس، بلکه

خارج مطلقاً و آن از شرایط لازمه است در اذکار حصریه کلامیه.^{۱۲۱}

←

وَاللهَ وَسَلَّمَ يَنْعَ حَصَاةً فِي فَمِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَا عَلِمَ أَنَّهُ لِلَّهِ وَ فِي اللهِ وَ لَوْجُهُ اللهُ أَرْجَاهُ مِنْ فَمِهِ . وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الصَّاحِبَةِ كَانُوا يَتَنَسَّسُونَ نَتْنُوسَ الصُّعْدَاءِ وَ يَتَكَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرْضَى . وَإِنَّمَا سَبَبُ هَلَاكِ الْخَلْقِ وَ نَجَاتِهِمُ الْكَلَامُ وَ الصَّمْتُ ، فَطُوبَى لِمَنْ رُزِقَ مَعْرِفَةَ عَيْبِ الْكَلَامِ وَ صَوَابِهِ ، وَ عَلِمَ الصَّمْتَ وَ فَوَائِدَهُ ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ شِعَارِ الْأَصْفِيَاءِ . وَ مَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْكَلَامِ أَحْسَنَ صُحْبَةَ الصَّمْتِ ، وَ مَنْ أَشْرَفَ عَلَى مَا فِي لُطَائِفِ الصَّمْتِ وَ اتَّمَنَّهُ عَلَى خَزَائِنِهِ كَانَ كَلَامُهُ وَ صَمْتُهُ كُلُّهُ عِبَادَةً وَ لَا يَطَّلِعُ عَلَى عِبَادَتِهِ إِلَّا الْمَلِكُ الْجَبَّارُ .

۱۲۰- این حدیث را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۱۱۳ و در «اختصاص» ص

۲۳۲ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ قسمت اخلاق ص ۱۸۴ از «قرب الاسناد» و «عیون

اخبار الرضا» و «خصال»، و در «کافی» ج ۲، ص ۱۱۳ با ادنی اختلافی در لفظ نقل

کرده اند، و ما روایت را طبق لفظ «کافی» می آوریم. قال ابوالحسن الرضا علیه السلام:

مِنْ عِلْمَاتِ الْفِيهِمِ الْجَلْمُ وَالْعُلْمُ وَالصَّمْتُ. إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ

الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ.

* در «مصباح الشریعه» باب ۲۷ آورده است كه: وكان بعض أصحاب رسول الله صلى الله

عليه وآله وسلم يضع الحصى في فمه، فإذا أراد أن يتكلم بما علم أنه لله وفي الله ولو جه من فمه.

۱۲۱- شاید مراد این باشد كه انسان در درون خود نیز ساكت باشد و از

←

و اما در اطلاقیات ضرور نیست اگرچه افضل است. و در صورت تعسر در حصریات یا عدم امکان، ذکر را در اوقات متقاربه توزیع و در خلال آن از چهار چیز اجتناب نماید:

مخالطه با عوام، و کثرت کلام، و کثرت منام و کثرت طعام.^{۱۲۲}

چهاردهم، جوع و کم خوری:

و افضل آن است که باعث ضعف از سلوک نشود، و احوال را مشوش ندارد. و آن نیز از جمله شروط مهمه است. و قول حضرت صادق: **أَلْجُوعُ إِدَامُ الْمُؤْمِنِ وَغِذَاءُ الرُّوحِ وَطَعَامُ الْقَلْبِ**،^{۱۲۳} بیان این مرحله است.

و افضل اصنافش صوم است و گاه آن لازم است؛ چنانچه در

←
گفتگوی خود با ملک و از توجه به آرزوی خود خودداری نموده و بالمره از گفتگوی با غیر حق چشم ببوشند.

۱۲۲- یکی از اساتید بنده برای حقیر نقل کردند که مرحوم آیه الحق آخوند ملاحسینقلی همدانی رضوان الله علیه در مکتوبی که به آقای آقا سیدعلی ایروانی رحمه الله علیه در جواب نامه، ایشان نوشته‌اند چنین مرقوم داشته‌اند:

عَلَيْكَ بِقِلَّةِ الْكَلَامِ وَقِلَّةِ الطَّعَامِ وَقِلَّةِ الْمَنَامِ وَتَبْدِيلِهَا بِذِكْرِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلَامِ.

و این دو بیت چه خوب این آداب سلوک را به اختصار بیان کرده است:

صَمَّتْ وَجُوعٌ وَسَهْرٌ وَعَزَلَتْ وَذَكَرَى بِهِ دَوَامٌ
ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

۱۲۳- این حدیث جزئی از حدیث مروی است و تمام آن در «تحفة الملوك»

مرحوم شیخ جعفر کشفی تقریباً در سُدس آخر کتاب آورده است و آن این است:

مَا مِنْ شَيْءٍ أَضَرَّ لِقَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ كَثْرَةِ الْأَكْلِ وَهِيَ مُورَثَةٌ شَيْئِينَ. قَسْوَةَ الْقَلْبِ وَهِيَ جَانُ الشَّهْوَةِ. وَالْجُوعُ إِدَامٌ لِلْمُؤْمِنِ وَغِذَاءٌ لِلرُّوحِ وَطَعَامٌ لِلْقَلْبِ وَصِحَّةٌ لِلْبَدَنِ.

شرایط بعضی از اذکار کلامیه می آید.

پانزدهم، خلوت:

و آن بر دو قسم است: خلوت عامّ و خلوت خاصّ.
 خلوت عامّ و آن را عَزَلت نیز گویند و آن عبارت است از
 کناره گیری از غیر اهل الله از مردمان سیّما از (نسوان و) طفلان و
 عوام و ارباب عقول ضعیفه و اهل عصیان و طالبین دنیا، مگر به قدر
 حاجت و ضرورت؛ و مصاحبت و مجالست با اهل طاعت منافی این
 خلوت نیست و مکان خاصّ در آن شرط نه.

و آنچه در اخبار معصومین وارد است مراد این قسم است
 چنانچه ابو عبدالله علیه السلام می فرماید: **صَاحِبُ الْعُزَلَةِ مُتَّحِصِنٌ بِحِصْنِ
 اللَّهِ مُتَّحِرِّسٌ بِحِرَاسَتِهِ. فَيَأْطُوبِي لِمَنْ تَقَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَ عَيْبَةً.**^{۱۲۴}

←

و اصل این حدیث در «مصباح الشریعة» باب چهل و یکم است که به همین
 عبارت با مختصر تغییری در لفظ آورده است و اسناد به حضرت صادق علیه السلام داده
 است.

۱۲۴- این چند فقره درباره عزلت متّخذ از روایت مفصلی است که در
 «مصباح الشریعة» ص ۱۸ و «بحار الانوار» ج ۱۵ جزو دوم ص ۵۱ از «مصباح الشریعة» با
 اسناد خود از ابن معروف، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است، قال الصادق
 علیه السلام:

صَاحِبُ الْعُزَلَةِ مُتَّحِصِنٌ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَ مُتَّحِرِّسٌ بِحِرَاسَتِهِ، فَيَأْطُوبِي
 لِمَنْ تَقَرَّدَ بِهِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً، وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَى عَشْرَةِ خِصَالٍ: عِلْمُ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ،
 وَ تَجَنُّبُ الْفَقْرِ، وَ اخْتِيَارُ الشَّدَةِ، وَ الزُّهْدُ، وَ اغْتِنَامُ الْخُلُوةِ، وَ النَّظَرُ
 فِي الْعَوَاقِبِ، وَ رُوْبَةُ التَّقْصِيرِ فِي الْعِبَادَةِ مَعَ بَدَلِ الْمَجْهُودِ، وَ تَرْكُ الْعُجْبِ، وَ
 كَثْرَةُ الذِّكْرِ بِلَا غَفْلَةٍ - فَإِنَّ الْغَفْلَةَ مُضْطَادُ الشَّيْطَانِ وَ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَ سَبَبُ
 كُلِّ حِجَابٍ - وَ خُلُوةُ الْبَيْتِ عَمَّا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي الْوَقْتِ. قَالَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ

←

و فرمود **فِرَّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَالْأَفْعَى**، فَإِنَّهُمْ كَانُوا دَوَاءً فَصَارُوا دَاءً... و فرمود: **مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا وَاخْتَارَ الْعُرْزَلَةَ فِي زَمَانِهِ إِمَّا فِي ابْتِدَائِهِ أَوْ انْتِهَائِهِ**. و فرمود: **كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ وَالزُّمُومَا بِيُوتِكُمْ**.^{۱۲۵}

و قضیه غار حراء بر این مطلب دلّ است. و کریمه: **وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** (سوره انعام، آیه ۷۰) بدان ناطق است و این خلوت در همه حال راجح است.

و اما خلوت خاص، پس اگرچه در جمیع عبادات و اذکار خالی از فضلی نیست و لکن در طائفه‌ای از اذکار کلامیه بلکه در جمیع آنها در نزد مشایخ طریقت شرط است. و مراد اهل اوراد از خلوت این قسم است. و شرط است در آن وحدت و دوری از محلّ ازدحام و غوغا و استماع صوت مشوّش حال و جلیّت مکان و طهارت

←

عليه السلام: [إِخْرَجَ لِسَانَكَ لِعِمَارَةِ قَلْبِكَ، وَلَيْسَعَكَ بَيْتُكَ وَفِرَّ مِنَ الرِّبَاءِ وَفُضُولِ مَعَاشِكَ] [و در نسخه «مصباح الشريعة»: وَأَسْتَحْيِ مِنْ رَبِّكَ] وَأَبِكْ عَلَى خَطِيئَتِكَ، وَفِرَّ مِنَ النَّاسِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَالْأَفْعَى، فَإِنَّهُمْ كَانُوا دَاءً فَصَارُوا الْيَوْمَ دَاءً؛ ثُمَّ أَلِقَ اللَّهُ مَتَى شِئْتَ. قَالَ رَبِيعُ بْنُ خُنَيْمٍ: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ [الْيَوْمَ] فِي مَوْضِعٍ لَا تُعْرَفُ وَلَا تُعْرَفُ فَافْعَلْ. وَفِي الْعُرْزَلَةِ صِبَاةُ الْجَوَارِحِ وَفِرَاغُ الْقَلْبِ، وَسَلَامَةُ الْعَيْشِ، وَكَسْرُ سِلَاحِ الشَّيْطَانِ، وَالْمُجَابَبَةُ بِهِ مِنْ كُلِّ سَوْءٍ، وَرَاحَةُ الْوَقْتِ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا وَاخْتَارَ الْعُرْزَلَةَ فِي زَمَانِهِ، إِمَّا فِي ابْتِدَائِهِ وَإِمَّا فِي انْتِهَائِهِ.

۱۲۵- حدیث **كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ** را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۲۲۵ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ جزء چهارم که کتاب عشرت است در ص ۱۴۰ با اسناد خود از کافی. و در «وسائل الشیعة» ج ۲ کتاب «الامر بالمعروف» در باب تحریم إذاعة الحق ص ۵۰۷ از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده است.

آن - حَتَّى السَّقْفِ وَ الْجُدْرَانِ - و باید گنجایش آن به قدر ذاکر و عبادت او باشد و بس. و قول عیسی و لَيْسَعَكَ بَيْتُكَ^{۱۲۶} اشاره به آن است. و بهتر آن است که یک در داشته باشد و روزن و فُرْجِه نداشته باشد. و ذاکر را مندوب است که چون داخل آنجا شود بگوید:

رَبِّ أَدْخُلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.^{۱۲۷}

پس بگوید:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

و دو رکعت نماز کند و بعد از حمد در رکعت اولی این آیه را بخواند.

وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا.^{۱۲۸}

و در رکعت دوم:

رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.^{۱۲۹}

و باید در اینجا از برای ذکر بر روی زمین نشیند یا چیزی که

۱۲۶- این قول حضرت عیسی علیه السلام ضمن روایتی است از حضرت صادق علیه السلام و ما آنرا در حاشیة قبل از کتاب «مصباح الشریعة» و «بحار الانوار» از «مصباح الشریعة» نقل کردیم.

۱۲۷- سوره اسراء آیه ۸۰.

۱۲۸- سوره نساء آیه ۱۱۰.

۱۲۹- سوره ممتحنه آیه ۴.

از زمین بروید چون بوريا و حصير. و در وقت نشستن مواجه قبله نشیند به دو زانو یا متورکاً یا مربّعاً. و اهتمام در تعطیر آنجا نماید سیما بخورات لائقه .

شانزدهم، سَهَر:

به قدری که طبیعت را طاقت باشد، قوله تعالی: قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ. ۱۳۰

هفدهم، دوام طهارت:

هیجدهم، مبالغه در تضرع و ذلت و مسکنت و خاکساری در درگاه ربّ العزّة.

نوزدهم، احتراز از مشتهیات به قدر استطاعت.

بیستم، کتمان سرّ:

و این از اوجب شروط است، و مشایخ طریقت و اساتید اذکار را در وصیت به این شرط مبالغه بی نهایت است، خواه در عمل و اوراد، و خواه در حالات و واردات حالیه و مقامیه، و اندک تخلّف و تجاوز از آن را مُخَلُّ مقصد و مانع مطلوب می شمردند. و توریه در کلام و مخالفت عزم را در هنگام اشرف بر افشاء از لوازم می دانند وَ اسْتَعِينُوا عَلٰی حَوَائِجِكُمْ بِالْكَثْمَانِ بر این

مطلب لّل است. ۱۳۱

و از این راه سیّد اولیاء: علی علیه السلام به میثم تمّار می فرماید:

وَ فِي الصَّدْرِ بُنَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي
نَكَتُ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ وَ أَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّي
فَمَهُمَا تَنَبَّتُ الْأَرْضُ فَذَلِكَ التَّبْتُ مِنْ بَدْرِي^{۱۳۲}

و ابو عبدالله علیه السلام فرموده:

مَا عَبْدَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْحَيَاءِ * . و فرمود:

۱۳۱- در جلد ۱۷ «بحار» ص ۴۶ از «غوالی اللّالی» ضمن جگمی که از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است، آنکه آن حضرت فرمودند: اِسْتَعْبُوا عَلَى الْخَوَائِجِ بِالْكِثْمَانِ لَهَا.

و نیز در «تحف العقول» ص ۴۸ آورده و در «بحار الانوار» ج ۱۷ ص ۴۴ از «تحف العقول» نقل کرده که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اِسْتَعْبُوا عَلَى أُمُورِكُمْ بِالْكِثْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ.

۱۳۲- قال المجلسی (ره) فی «بحار الانوار» ج ۹، ص ۴۷۲ وَجَدْتُ فِي مَزَارِ كَبِيرٍ مِنْ مُؤَلَّفَاتِ السَّيِّدِ فَخَارٍ أَوْ يُعْضُ مِنْ عَاصِرِهِ بِاسْنَادِهِ (و اسناد را ذکر می کند) عن میثم رضی الله عنه قال: أَصْحَرَبِي مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَبَسَ مَفْصَلًا شَرَحَ حَالَ وَمَنَاجَاتٍ وَدَعَا وَ رَازَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا دَرِ چَاهِ بِيَانِ مِي كَنْدُ تَا أَنْكُهْ مِي فَرْمَايْدُ: يَا مَيْثَمُ وَ فِي الصَّدْرِ بُنَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي ...

و مراد از کندن زمین با کفّ و اخفاء سرّ در آن و انبات زمین از آن سرّیا استعاره است و کنایه ای طبق محاورات عامّه مردم از نداشتن همراز که انسان درد دل خود با او بگوید و محتاج شود که راز را در دل خاک بسپارد؛

و یا واقعاً اراده حضرت بوده که به نفس قدسیّه خود آن اسرار را در درون خاک و روح و ملکوت خاک مخفی کند تا آنکه بعداً زمین از آن اسرار نباتی چون اولیای خدا که صاحب سرّ حضرت باشند پدید آورد.

* در کافی: الْحَيَاءِ.

أَمْرُنَا مَسْتَوْرٌ مُّقْنَعٌ بِالْمِيثَاقِ فَمَنْ هَتَكَ عَلَيْنَا أَذَلَّهُ اللَّهُ. ۱۳۳

و در حدیث ثمالی وارد است که:

وَدِدْتُ وَاللَّهِ أَسَىٰ افْتَدَيْتُ خَصْلَتَيْنِ فِي الشَّيْعَةِ لَنَا بَبَعْضِ
لَحْمِ سَاعِدِي: التَّرْقُوقِ وَقَلَّةِ الْكَيْثَمَانِ. ۱۳۴

و در حدیث سلیمان بن خالد است از حضرت صادق علیه السلام

که: إِنْكُمْ عَلَى دِينٍ، مَنْ كَتَمَهُ أَعَزَّهُ اللَّهُ وَمَنْ أَدَاعَهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ. ۱۳۵

جابر بن یزید گوید که: حضرت ابو جعفر محمد باقر علیه السلام

هفتاد هزار حدیث به من گفت که به هیچ کس نگفتم و هرگز نخواهم گفت. و چون آن جناب از دنیا رفت دل من بسیار تنگ و گردن من به حمل آن احادیث گران شد؛ به خدمت ابو عبد الله علیه السلام عرض کردم که چنین حالتی مرا است. فرمود: به صحرا رو و حفره ای حفر کن و سر خود را در آن بیاویز و بگو محمد بن علی الباقر علیه السلام چنین و چنان به من گفت و خاک بر روی وی کن. ۱۳۶

۱۳۳- حدیث «أَمْرُنَا مَسْتَوْرٌ مُّقْنَعٌ بِالْمِيثَاقِ»، را در «بحار الانوار» ج ۱۵ جزء

چهارم که کتاب عشرت است در ص ۱۴۰ از «کافی»، و در «وسائل الشیعة» ج ۲ ص ۵۰۷ با اسناد خود از خالد بن نجیع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.

۱۳۴- حدیث ثمالی: «وَدِدْتُ وَاللَّهِ» را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۲۲۱ و

در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب عشرت ص ۱۳۷ از «کافی» و در «خصال» ص ۱۳۶ نقل کرده است.

۱۳۵- این روایت را در «اصول کافی» ج ۲ ص ۲۲۲ و در «محاسن» برقی

ج ۱ ص ۲۵۷ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب «عشرت» ص ۱۳۷ از «کافی» و در «وسائل الشیعة» ج ۲ ص ۵۰۸ با اسناد خود از «محاسن» برقی نقل کرده است.

۱۳۶- مراد از جابر بن یزید، جابر بن یزید جعفی است که ثقه و از اصحاب

سَرِّ صَادِقَيْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ بوده است؛ و این روایت را از او شیخ کثی با مختصر اختلافی نقل

بیست و یکم، شیخ و استاد:

و این بر دو گونه است: استاد خاص و استاد عام.
 استاد خاص آن است که بخصوصه منصوص و مخصوص
 به اشاره و هدایت است که نبی و خلفای خاصه اوست.
 و استاد عام آن بود که به خصوص مأمور به هدایت نباشد و لکن
 داخل در عموم فاسألوا أهل الذکر ان کتثم لا تعلمون (سوره نحل آیه ۴۳)
 باشد. و سالک را در هیچ حالی چاره‌ای نیست از استاد خاص
 اگرچه به وطن مقصود رسیده باشد.^{۱۳۷}

←
 کرده است: جبرئیل بن احمد، حدثنی محمد بن عیسی، عن اسماعیل بن مهران، عن ابی
 جمیلة المفضل بن صالح، عن جابر بن یزید الجعفی قال:

حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ، وَلَا
 أُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
 إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وَقَرَأَ عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمْ الَّذِي لَا أُحَدِّثُ بِهِ
 أَحَدًا، فَرُبَّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى تَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ!
 قال: يا جابرُ فإذا كان ذلكَ فأخرجُ إلى الجبانِ فأخبرُ حفيرةً ودلَّ رأسَكَ فيها
 ثمَّ قل: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَكَذَا.

این حدیث در ص ۱۹۴ از «اختیار معرفة الرجال» (معروف به رجال کشی) که
 به مناسبت جشن هزاره تولد شیخ طوسی - اعلی الله مقامه - دانشکده الهیات مشهد طبع
 کرده است، و در ص ۱۲۸ از «اختیار معرفة الرجال» که متن همان «رجال کشی» است
 و در بمبئی به طبع رسیده است آورده شده است و در کتاب «معجم رجال الحدیث» جلد
 چهارم ص ۲۲ از شیخ کشی نقل شده است.

۱۳۷- اولیاء خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده‌اند در هر زمان
 ممکن است متعدد باشند و هر یک از آنان قابل دستگیری و هدایت و ارشاد سالکین، لیکن
 امام و خلیفه رسول خدا که دارای ولایت کبری و حافظ شریعت و طریقت و مَهْدِیْن
 بر جمیع عوالم و محیط بر جزئیات و کلیات است، در هر زمان بیش از یکی نیست، و

چه آداب وطن را نیز او می‌آموزد و والی آن مملکت نیز او

←

تمام اولیاء در تحت لوای اویند و در تحت شریعت و طریقت او؛ و برای سالک ضروری است که پیوسته متوجه او باشد و این همان معنای مرافقتی است که مصنف فرموده است زیرا که مرافقت از رفاقت و رفیق مشتق است و مسلماً مرافقت بدنی شرط نیست، بلکه مرافقت روحی لازم است و این مبتنی است بر آنکه همانطور که روح ولی بر سالک سیطره دارد، سالک نیز پیوسته متوجه او بوده تا مرافقت صادق شود، و عمده سیر و حرکت سالک به واسطه این مرافقت با امام صورت می‌گیرد، که مصنف (ره) از او تعبیر به استاد خاص فرموده است؛ و در زمان غیبت کُبری منحصرأ اختصاص دارد به وجود حضرت امام زمان حجة الله البالغة محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه.

و اما سائر اولیاء که دستگیری می‌کنند، اولاً به تبعیت از استاد خاص می‌باشد. و ثانیاً لزوم دستگیری آنان در ظرف عدم تمکن از استاد خاص است و اما در زمان تمکن دستگیری آنان ضروری نیست گرچه آن نیز ممکن است و اشکالی ندارد. و مرافقت سالک با استاد عام نیز لازم است، زیرا که نفعات رحمانیه از جانب رب العزة توسط حجاب اقرب که همان استاد خاص است به توسط قلب استاد عام به سالک می‌رسد.

بنابراین سالک نباید از افاضات قلبیه استاد عام غافل بماند که از استفاضه معنویات او محروم خواهد ماند.

اما اولیائی که بدون توسط امام و استاد خاص به مقامی رسیده‌اند چون در طریق از شریعت امام تبعیت نکرده‌اند لذا در صورت فرض قصور و عدم انکار و جحود از مستضعفین بوده و آیه و اَمْرُهُمْ اِلَى اللّهِ شامِل حال آنان خواهد بود. در این حال اگر عنایت الهیه دستگیر آنان شود و مقام ولایت حقه امام از باطن بر آنها طلوع کند بدون شک مستبصر شده و در تحت لوای او تشریحاً نیز درخواهند آمد گرچه به جهت عدم امکان اظهار و فقدان مساعدت محیط، ناچار از تقیه و توریه باشند، و اگر از باطن بر ولایت امام واقف نگردند در همان جا متوقف شده و وصول به مقام معرفت الهیه برای آنان مسدود می‌گردد گرچه به ظاهر ادعای وصول و معرفت کنند.

و در صورت جحود و انکار، طی طریق و وصول به مقام کمال برای آنان ممنوع است زیرا که راه بر اساس خلوص است و با جحود و انکار منافی است.

است.

و ضرورت عامّ در حال سلوک است، بلکه در اواخر سلوک که حصول تجلیات ذاتیه و صفاتیّه شد نیز همراهی او در کار؛ و آنچه از ارباب سلوک در باب آداب و ارادت خدمت شیخ ذکر کرده‌اند مراد استاد خاصّ است اگرچه در عامّ نیز به واسطه قیام او در هدایت مقام خاصّ به حسب تفاوت مراتب ملاحظه ادب و ارادت لازم است. و آنچه اکثر می‌فهمند از توقّف سلوک بر شیخ آن است که طلب سلوک بی راهنمایی شیخ و استاد و متابعت او صورت نیندد. و این اگرچه چنین است ولیکن مرحله دیگر نیز هست از این بالاتر، چه مرافقت استاد خاصّ در جمیع احوال بر ترتیب مظاهر، چنانچه رمزی از آن بیاید، از اهمّ شرایط و اعظم لوازم است و مرافقت استاد عامّ نیز سیما از برای مبتدی اولی و انسب.

و معرفت استاد خاصّ در بدو امر به طریقی است که در تحصیل ایمان اصغر گفت و در آخر خود خود را شناساند. و اما استاد عامّ شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت او در خلأ و ملأ و معاشرت باطنیه و ملاحظه تمامیت ایمان جوارح و نفس او. و زینهار به ظهور خوارق عادات و بیان دقائق نکات و اظهار خفایای آفاقیه و حیایای انفسیه و تبدل بعضی از حالات خود، به متابعت او فریفته نباید شد، چه اشراف بر خواطر و اطلاع بردقائق و عبور برماء و نار و طیّ زمین و هوا و استحضار از آینده از امثال اینها در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود و از این مرحله تا سر منزل مقصود راه بی‌نهایت است.^{۱۳۸}

۱۳۸- مکاشفات بر چند گونه است:

و بسی منازل و مراحل است، و بسی راهروان این مرحله را طی کرده و از آن پس، از راه افتاده و به وادی دزدان و ابالسه داخل گشته، و از این راه بسی کفار را اقتدار بر بسیاری از امور حاصل، بلکه از تجلیات صفاتی نیز پی به وصول صاحبش به منزل نتوان برد. و آنچه



اول: مکاشفات مادیّه و طبیعیّه و آن اطلاع بر مخفیّاتی است که برای انسان در عالم طبع حاصل می‌شود. مانند علوم طبیعی و ریاضی و هیئت و امثال آن.

دوم: مکاشفاتی است که برای سالک بعد از عبور از عالم طبع و ورود در عالم مثال حاصل می‌شود و آنرا مشاهدات قلبیه گویند. چون تجسم بعضی از معانی به صورتهای مثالی و آن در بیداری نظیر خوابها و رؤیاهائی است که انسان در خواب می‌بیند.

سوم: مکاشفاتی که بر ای سالک بعد از عبور از عالم مثال و ورود در عالم روح و عقل حاصل می‌گردد. و آنرا مشاهدات روحیه گویند، که به واسطه قدرت روح و سیطره او در عالم پیدا می‌شود، چون احاطه بر خواطر و افکار و طی الارض و طی هوا و عبور از آتش و اطلاع از آینده و تصرف در نفوس به مرض یا صحت و تصرف در افکار عامه.

چهارم: مکاشفات سرّیه است. و آن مکاشفاتی است که برای سالک در عالم خلوص و لاهوت بعد از عبور از روح و جبروت حاصل می‌شود؛ و آنرا مکاشفات سرّیه گویند. چون کشف اسرار عالم وجود و اطلاع بر معانی کلیه، و کشف صفات و اسماء کلیّه الهیه.

پنجم: مکاشفاتی است که برای سالک بعد از کمال و عبور از مراتب خلوص و وصول به مقام توحید مطلق و بقاء بالله پیدا می‌شود، و آنرا مکاشفات ذاتیه گویند. چون ادراک حقیقت هستی و آثار آن و ترتیب نزول حکم بر عالم امکان، و مصدر قضا و قدر و مشیت الهیه و مصدر تشریح و وحی و احاطه بر جمیع عوالم نازله و کیفیت تحقق حادث و ربط آن به عوالم ربوبی و اتحاد وحدت و کثرت و امثال آن. و این را مکاشفات ذاتیه گویند.

بنابر آنچه گفته شد معلوم می‌شود که مکاشفات روحیه قبل از ورود به عالم الهی و توحید حاصل می‌شود و مشترک بین مؤمن و کافر است؛ و به هیچ وجه اثباتاً دلالت بر کمال و نفیاً دلالت بر عدم کمال ندارد.

مخصوص واصلین است تجلیات ذاتیه است و آن نیز قسم ربانیه‌اش،
نه روحانیه.^{۱۳۹}

۱۳۹- تجلیات بر چهار گونه است:

اول تجلیات فعلیه: و آن چنان است که سالک، فعلی را که از او سر می‌زند از خود نمی‌بیند، بلکه اجمالاً از موجودی دیگر می‌یابد. یا آنکه فعلی را که از مردم سر می‌زند آنرا از آنها نمی‌بیند، بلکه آن را قائم به دیگری ادراک می‌کند. مثل آنکه ادراک کند تمام حرکات و سکون و رفت و آمد و تکلم مردم همه و همه قائم به یک ذات است و بس.

دوم تجلیات صفاتی: و آن چنان است که سالک صفتی را که راجع به اوست از خود نمی‌بیند، بلکه اجمالاً از ذات دیگری ادراک می‌کند. مثلاً سخنی را که می‌شنود خود را شنونده نمی‌یابد، بلکه سامع را دیگری می‌بیند. یا چیزی را که می‌بیند خود را بیننده آن نمی‌بیند، بلکه موجود دیگری را بیننده می‌بیند. و همچنین نسبت به صفات دیگر؛ و همچنین صفاتی که در سایر افراد مردم است، همه آنها را از علم و قدرت و سمع و بصر و حیات از دیگری ادراک می‌کند.

سوم تجلیات ذاتیه: و آن چنان است که سالک صفت را با قیوم آن معاً به طور اسم ادراک می‌کند مثلاً در موقعی که می‌شنود، سمع و شنونده را ذات دیگری می‌یابد، و حی و علیم و بصیر و قدیر را دیگری ادراک می‌کند. و همچنین در بقیه موجودات و سائر افراد مردم اسماء را از آنها نمی‌بیند، بلکه همه اسماء را اسم خدا می‌یابد.

چهارم تجلی ذات: و آن، چنان است که سالک اصل حقیقت وجود خود را یا موجود دیگر یا همه موجودات را از ذات اقدس حق می‌بیند. و در بعضی از اصطلاحات این تجلی را نیز تجلیات ذاتیه گویند.

به هر حال منظور مصنف (ره) آن است که تجلیات صفاتی الهیه دلیل بر وصول صاحبش به مقصد نخواهد بود بلکه تجلیات ذاتیه لازم است؛ آنها هم قسم ربانیه‌اش نه روحانیه.

بدانکه تقسیم تجلیات ذاتیه را به ربانیه و روحانیه در هیچ یک از کتب قوم نیافتیم و ظاهراً از تعبیرات مختصه مصنف است و مراد از آن معلوم نشد. محتمل است که مراد از ربانیه تجلیات اسمائی باشد که در عالم ذات و ربوبیت باشد. مثل تجلی اسم

و از برای معرفت استاد و شیخ طریقه دیگر است که به آن اشاره می‌شود، انشاء الله.

بیست و دوم، ورد:

و آن عبارت است از اذکار و اوراد کلامیه لسانی‌ای چند که مفتّح ابواب راه و مُعین سالک است در عقبات و عوائق و مهمّات. و از شرائط و لوازم آن اذن استاد است و اجازه آن. و بی‌اذن او شروع در آن غیر مجوّز است، چه آن حکم دوائی را ماند که یکی را نافع و یکی را مضرّ، و زمانی دوا و زمانی سمّ است، و مقداری از آن شفاء و مقداری مرض است. و همچنین وردی با وردی گاه مضرّ است و بدون آن نافع؛ گاهی باشد که به زیادت عددی از آن یا نقصانش خواننده به خطر می‌افتد.

بلی آنچه از استادان حاذق اذن عامّ داده‌اند اجازه عامّه در آن حاصل است.

و ورد بر چهار قسم است: قلبی و نفسی. و هر یکی یا اطلاقی است و یا حصری. و اهل سلوک را به قلبی اعتنائی نیست.^{۱۴۰}

←
حیّ و علیم و قدیر و سمیع و بصیر. و مراد از تجلیات ذاتیه روحانیه تجلیات اسمائی باشد در عالم فعل؛ چون الخالق و الرازق و امثال ذلک. و نیز محتمل است مراد از تجلیات ذاتیه ربانیه همان تجلی اسم که حقیقتش فنای سالک در آن اسم متجلی علیه است بوده باشد و در این صورت خود سالک فانی مجلای اسم ربوبی شده و خود را فانی در آن اسم می‌یابد. و مراد از تجلیات ذاتیه روحانیه صرفاً انکشاف آن اسم است در عالم روح بدون آنکه فنانی در آن اسم برای سالک محقق شده باشد. گرچه این را در اصطلاح تجلی نمی‌گویند بلکه کشف و انکشاف گویند. والله العالم.

۱۴۰- (مراد از ذکر قلبی آن است که در قالب ورد منجمد شده و به معنی ابدأ

بیست و سوم، بیست و چهارم، بیست و پنجم: نفی خواطر، و فکر، و ذکر است:

و این سه مرحله از مهمّات و سائل وصول است به مقصد بلکه ممتنع است وصول بدون آنها. و ایتان به این مراحل امری است بس صعب و کاری است بس مشکل.

و غرض نه آن است که اصل عمل به آنها تعسّر دارد - اگرچه چنین است - بلکه مطلوب آن است که این اودیّه ثلاثه اودیهای هستند بسی خطرناک و مراحلی هستند محلّ بیم عظیم و هلاکت دائمیه و شقاوت سرمدیه.

و اکثر کسانی که از راه افتادند و به هلاکت رسیدند به سبب این مراحل و مرحلتان سابقتان بر اینها بود. و لکن خطر این سه مرحله اکثر و اعظم و اشدّ است؛

چه خطر مرحله سابقه، اکثر فساد بدن و تعویق مهمّات است.

و خطر مرحله سابق بر آن و همچنین تقصیر در مرحله فقه

←

نپردازد. و نفسی به خلاف آن است. و مراد از ورد اطلاق آن است که عدد معین نداشته باشد. و خصری خلاف آن است).

این عبارت تا اینجا در حاشیه متن کتاب نوشته شده بود و حضرت علامه طباطبائی برای توضیح این معنی چنین بیان کردند که:

مراد از ورد قالبی آن است که ورد را بر زبان جاری کند بدون ملاحظه معنای آن، و مراد از ورد نفسی آن است که ورد را بر زبان جاری نموده و توجه به معنای آن نیز داشته باشد. و مراد از اطلاق، وردی است که عدد خاصی در آن شرط نشده باشد، بلکه سالک به مقتضای حال خود بدون ضبط عدد آن را می گوید، و مراد از ورد حصری آن است که در آن عدد معین شرط است.

جوارح و نفس، بازماندن از مقصود و نرسیدن به مطلوب است، مگر اینکه راجع شود خطا در آن به خطا در سه مرحله اخیره.

و خطر این مراحل ثلاث هلاکت ابدیه و شقاوت سرمدیه است. و آنچه شنیدی از عبادت اصنام و اوثان و گاو و کواکب و آتش و حیوانات و مراتب غلو و الحاد و زندقه و اباحت و دعوی حلول و اتحاد و امثال اینها همه از این مراحل برخاسته و مصدر آنها یکی از اینها بوده؛ چنانچه بدان اشاره خواهد رفت انشاءالله. و از آنچه در میان این مراحل اشاره می‌کنیم ذکی فطن را مفهوم خواهد شد.

پس می‌گوئیم: اما نفی خواطر، عبارت است از صمت قلب و تسخیر آن، تا نگوید مگر به اختیار صاحب آن، و آن اعظم مطهرات سر است و منتج اکثر معارف حقه و تجلیات حقیقه است؛ و عقبه‌ای است کثود و گریوه‌ای است مشکل. و چون طالب، اراده صعود بر آن کند خواطر از جوانب بر آن حمله می‌کنند و وقت او را مشوش می‌دارند. و سالک باید در این مقام مانند جبال روایی ثابت بایستد و سر هر خاطری که حرکت کند و ظاهر شود به شمشیر ذکری بیندازد، و در محقرات خواطر تساهل نورزد، چه هر خاطری - اگرچه حقیر باشد - جاری است در پای دل که آن را در راه لنگ می‌سازد و بسی از متشیخین طی این مرحله را به ذکر می‌آموزند^{۱۴۱} و می‌خواهند از

۱۴۱- بدانکه برای پاک شدن ذهن از خواهر دو طریق مشهور است:

اول طریقی است که مصنف (ره) بیان فرموده است، و آن این است که ولأی به واسطه توجه تام به شئی از اشیاء چون تخته سنگی یا تخته چوبی با صور رقمیه اسماء الله ذهن را تقویت کرد و سپس نفی خاطر نمود، بدین طریق که شخص خود را نگهبان دل فرض کند، و هر خاطری که بخواهد وارد شود او را براند. و بعد از آنکه سالک در این

ذکر نفی خواطر کنند و این اوّل خَبَطی است که ایشان را حاصل

←

موضوع قوی شد آنگاه به ذکر و توجه پردازد.

دوم طریقی است که مصنف (ره) آنرا ردّ می‌کند و آنرا از متشیخین می‌داند و آن بدین طریق است که با حربۀ «ذکر» نفی خاطر کند. یعنی برای آنکه خاطری در ذهنش خطور نکند متذکر به ذکر خدا و توجه به خدا یا اسمی از اسماء الله کند و بدین وسیله با وجود این ذکر دیگر مجالی برای خاطر نخواهد بود؛ و بنابراین نفی خواطر خودبخود به تبع ذکر خواهد بود و سالک همیشه ذاکر است، و به تبع ذکر ذهنش از خواطر خالی است. طریقه مرحوم آخوند ملاً حسینی همدانی و شاگردان او و مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیهم همین طریق بوده است و برای تأیید آن به چند وجه می‌توان استدلال نمود:

اول، آنکه نفی خواطر خودبخود دست نمی‌دهد مگر آنکه سالک در دوران مقدماتی خود را متوجه شیئی چون چوبی یا سنگی بنماید و سپس نفی خاطر کند؛ در این حال گرچه این عمل به عنوان مقدمه برای پاک‌ی ذهن و تجلیات الهیه است، ولی اگر مرگ او را درپاید ذاکراً و متوجّهاً لله نبوده است و حتّی در حال خصوص نفی خاطر اگر او را مرگ درپاید ذاکراً لله نبوده چون نفی خاطر مقدمه ذکر است نه خود ذکر.

دوم، آنکه از طریق و روش شرع استفاده می‌شود که لِوَاداران شریعت و پاسداران دین همیشه مردم را به ذکر واداشته‌اند و آنی دوری آنها را از ذکر روا نداشته‌اند. و از اوّل قدم تا آخرین مرحله سلوک، و از عبادات بدوی تا عبادات نهائی در هر حال ذکر را حقیقت عبادت شمرده‌اند. بنابراین حصول تجلیات صفاتیّه و ذاتیّه در ضمن ذکر حاصل می‌شود و آنچه مصنف (ره) فرموده که سالک اگر اعراض کند محبوب غیور به او قفا زند اختصاص به حال ذکر ندارد، بلکه بعد از نفی خاطر که به ذکر پرداخت اگر باز برای او خاطره‌ای روی داد مطلب همین طور است که مورد مؤاخذه محبوب غیور واقع خواهد شد؛ و بدون نفی خاطر اگر سالک به ذکر پردازد و در خود جمعیت پدید کند و از مذکور غفلت نوردد از هر گونه آسیبی ایمن خواهد بود. و خلاصه کلام آنکه: خطر غیرت حبیب و آسودگی از خطر آن در هر دو طریق متصور است:

سوم، آیه شریفه **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** (سوره اعراف آیه ۲۰۱) به طور صریح دلالت دارد بر آنکه باید به طریق ذکر خاطرات شیطانیه را دور کرد.

شده، چه نفی خاطر امری است صعب و مجاهد را آسان دست ندهد و مدتها مجاهده باید تا این مرحله حاصل شود.

چه، این مرحله را ارباب سلوک داء غُضال خوانند. و ذکر به مثابه ملاحظه محبوب است و قصر نظر بر جمال او از دور. و وقتی ملاحظه محبوب رواست که چشم از غیر بالمره پوشیده شود. چه محبوب غیور است، و از غیرت او آن است که چشمی که او را دید روا ندارد که دیگری را ببیند، و هر دیده که از او روی برداشته و به دیگری نظر کند کور کند. و اگر رد و بدل در آنجا مکرر شود به مثابه استهزاء باشد و مطلوب چنان قفائی بر طالب زند که نه سر جوید و نه کلاه.

نشنیده‌ای که می‌فرماید: **أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرْتَنِي**. و دیگر می‌فرماید: **وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصَ لَهُ شَيْطَانًا فَهَوْلَهُ قَرِينٌ** (سوره زخرف آیه ۳۶) آیا احتمال می‌دهی که محبوب به خود راه دهد کسی را که از مجالست او برخیزد و قرین شیطان گردد؟

و أيضاً شیطان رجس و نجس است و جائی که با او نجس شود

چگونه جلوس رحمن را سزد؟

أَتَلْتَدُّ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ وَقَدْ جَرَى حَدِيثُ سِوَاهَا فِي حُرُوقِ الْمَسَامِعِ ۱۴۲

۱۴۲- این دو بیت شعر از عاشق محب، قیس بن ملوح عامری مشهور به مجنون لیلای عامریه است. در دیوان او طبع بمبئی ص ۱۰۹ وارد شده است و مجموعاً چهار بیت شعر است بدین ترتیب:

تَمَيَّيْتُ مِنْ لَيْلَى عَلَى الْبُعْدِ نَظْرَةً	لِيُطْفِي جَوَى بَيْنَ الْحَشَا وَالْأَضَالِ
فَقَالَتْ نِسَاءُ الْحَى تَطْمَعُ أَنْ تُرَى	بِعَيْئِكَ لَيْلَى مُتْ بَدَاءِ الْمَطَامِعِ
وَ كَيْفَ تُرَى لَيْلَى بَعَيْنِ تُرَى بِهَا	سِوَاهَا وَمَا ظَهَرَتْهَا بِالْمَدَامِعِ
وَ تَلْتَدُّ مِنْهَا بِالْحَدِيثِ وَقَدْ جَرَى	حَدِيثُ سِوَاهَا فِي حُرُوقِ الْمَسَامِعِ

بلکه محض نفی خواطر در تجویز شروع در ذکر غیر کافی است، چه نفی خواطر به منزلهٔ پرداختن منزل است از خاک و خاشاک؛ و همین قدر از برای منزل محبوب کافی نیست بلکه لازم است تزیین از فرش و تطیب آن.^{۱۴۳}

وَكَيْفَ تَرَى لَيْلِي بَعَيْنٍ تَرَى بِهَا سِوَاهَا وَمَا طَهَّرَتْهَا بِالْمَدَامِعِ^{۱۴۴}
 بلی یک نوع از ذکر در نفی خواطر مجوز است و آن آن است که
 غرض از آن نه ذکر باشد بلکه مطلب رَدِّع شیطان باشد.^{۱۴۵}

۱۴۳- شاید مراد مصَنَّف (ره) از تزیین و تطیب منزل ذهن بعد از پاک کردن آن به نفی خاطر و قبل از آمدن میهمان ذکر، توجه به مقام استاد خاص بوده باشد که آن مُعَلِّمٌ و مُؤَلِّمٌ ذکر خواهد بود.

۱۴۴- مرحوم نراقی نیز در «خزائن» ص ۱۳۰ این چهار بیت شعر را از مجنون عامری نقل کرده است ولی دو بیت اوّل آنرا بدین گونه نقل کرده است:

وَإِذْ رُمْتُ مِنْ لَيْلِي عَلَى الْبُعْدِ نَظْرَةً لِأُطْفِئِ بِهَا نَارَ الْحَشَا وَالْأَضَالِغِ
 تَقُولُ نِسَاءَ الْحَيِّ تَطْمَعُ أَنْ تَرَى مَحَابِينَ لَيْلِي مُتَبَدِّئًا بِدَاءِ الْمَطَامِغِ

۱۴۵- بدانکه هر خاطری به انسان خطور کند جز خاطرات رحمانیه و ذکر خدا همه شیطانی است و باید آنرا با شمشیر ذکر دفع کرد. بنابراین آیه مبارکه إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ بهترین دلیل و شاهدهی است برای مدعای ما. و آن اینکه باید هر خاطره‌ای را با ذکر دفع نمود یعنی باید با نور خدا شیطان را دفع کرد، و با تأییدات او دفع معاصی نمود. إلهی إِنْ لَمْ تَبْتَدِئْتَنِي الرَّحْمَةُ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ فَمَنْ السَّالِكِ بِي إِلَيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ.

علاوه بر این اصولاً برای انسان هنگامی نفی خاطر مطلق ممکن است که از جمیع درجات ذکر تعین گذشته باشد. آن وقت می‌تواند ذهن خود را بدون هیچ ذاکره‌ای نگاه دارد. و معلوم است که چنین ذهنی ذاکر خدا است بدون لباس تعین و عاری از جمیع ملابسات و شئونات تعییدی و اسماء و صفات معینیه. و البته ذکر بر این مقام تقدم رتبی دارد.

مانند کسی که خواهد غیر از مجلس براند تا محبوب را بخواند، نه اینکه مطلوب ملاحظه او یا التذاذ از وصال او، بلکه غرض تخویف و تهدید غیر بود. و آن به این نوع است که در حالت اشتغال به نفی خاطر، اگر گاهی خاطری به نوعی حمله کند که دفع آن مشکل بود، به جهت دفع آن به ذکر پردازد. و همین است مراد از آنچه می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. (اعراف ۲۰۱).

و طریقه محققین این راه و واصلین آگاه در تعلیم مبتدئین و ارشاد ایشان آن است که ابتداءً امر به نفی خواطر کنند و پس از آن به ذکر پردازند.^{۱۴۶}

اما به جهت نفی خواطر، طریقه ترتیب آن است که ابتدا کند به توجه به یکی از محسوسات، چون سنگی یا جسمی دیگر، و به صور رقمیه مجسمه اسماء حسنی^{۱۴۷} نیز مجوز بلکه نیکوست. بدان طریقه که مدتی چشم ظاهر بدان می دارند و مهما ممکن چشم برهم نمی گذارند^{۱۴۸} مگر اندک، و به تمام قوای ظاهریه و باطنیه متوجه آن

۱۴۶- فيه اشكال... كما تقدم سابقاً وأنفأ. ولنا أدلة أخرى ليس ههنا مجال

ذکرها.

۱۴۷- مراد از صور رقمیه مجسمه اسماء حسنی آن است که مثلاً از لفظ الله یا

عالم یا رحمن و امثال اینها چوبی یا سنگی را بتراشند به طوری که جسمیت داشته باشد.

۱۴۸- این طریق توجه به سنگی یا یکی از محسوسات را مصنف (ره) از جامی

در شرح رباعیات خود اخذ و اقتباس فرموده است و جامی در ص ۷۱ و ۷۲ این طریق را از بعضی اهل طریق که منسوبند به سلطان ابراهیم اذهم دانند.

می‌شوند، و چندی بر این ترتیب مداومت می‌نمایند، و بهتر اربعین است یا بیشتر.

و ورد در خلال این مدّت سه ورد است: استعاذه و استغفار اطلاقى- و تعیین عدد و وقت آن با ذاکر است-^{۱۴۹} و ذکر «یا فعّال» و آن حصریست به عدد مجمل یا مفصل،^{۱۵۰} مفصل بعد از

۱۴۹- منظور آن است که استعاذه عدد خاصّی ندارد بلکه اطلاقى است، لکن ذاکر باید به مقتضای حال خود به مقدار معین که خود تعیین می‌کند و در وقت معینی که خود صلاح می‌داند آنرا به جای آورد.

۱۵۰- برای توضیح عبارت مصنّف ناچار از بیان مقدمه‌ای هستیم و آن اینکه به حساب ابجد هر حرفی از حروف بیست و هشتگانه عرب دارای عدد مخصوصی است بدین ترتیب: أ ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن ه. س. ع. ف. ص. ق. ۱۰۰ و ۲۰۰

ش ۳۰۰ ت ۴۰۰ ث ۵۰۰ خ ۶۰۰ ذ ۷۰۰ ض ۸۰۰ ظ ۹۰۰ غ ۱۰۰۰ ا

البته همزه و الف، هر یک را به عدد «۱» حساب می‌کنند و حروفاتی را که به واسطه تشدید مکرر است یک حرف محاسبه می‌نمایند مثلاً لفظ علی را ۱۱۰ می‌گیرند چون ع ۷۰ ول ۳۰ وی ۱۰ است و مجموعاً ۱۱۰ می‌شود و تشدید یاء را حساب نکرده‌اند.

و کلمه قدوس را ۱۷۰ می‌گیرند چون ق ۱۰۰ و د ۶۰ و و ۶۰ و س ۶۰ است و دال مکرر در تلفظ، یک دال نوشته می‌شود و مناط نوشته را قرار می‌دهند.

و کلمه فعّال را ۱۸۱ می‌گیرند چون ف ۸۰ ع ۷۰ و ۱۰ ول ۳۰ است، لکن استثناء کلمه جلالة: لفظ الله را با آنکه لام تشدید دارد دو حرف حساب می‌کنند و الف الله را حساب نمی‌کنند بنابراین الله ۶۶ می‌شود چون همزه ۱ ول ۳۰ و ه ۳۰ است و به همین جهت الله را با تشدید نمی‌نویسند بلکه در کتابت لام را مکرر می‌نویسند و الف را نیز نمی‌نویسند و در کتابت اینطور می‌نویسند: الله در حالی که طبق قواعد معمولی رسم الخطّ باید اینطور نوشته شود: إله؛ لیکن چون رسم الخطّ عربی طبق حساب ابجد است لذا آله را به صورت الله باید نوشته و تشدید هم بر روی آن نباید گذارد و بر همین اساس چون

فريضة بامداد، و مجمل آن بعد از فريضة شام با ملاحظه خلوت.
و پس از مداومت بر اين مدتی و حصول کيفیتی، توجه تام به

←

حروف مشدّد در کتابت يك حرف نوشته می شود يك حرف محاسبه می شود و طبق آنچه گفته شد الف الة را نیز حساب نمی کنند و مجموع آنرا ۳۷ می دانند چون در کتابت إله بدون الف نوشته می شود.

و الف رحمن را نیز حساب نمی کنند و مجموع آنرا ۲۹۸ می دانند چون در کتابت رحمن بدون الف نوشته می گردد.

چون این مقدمه را دانستی حال بدانکه هر کلمه را به حروف ابجد، یا به حساب مُجْمَل محاسبه می کنند یا به حساب مفصل.

مُجْمَل آن است که تعداد حروف کلمه را همچنان که نوشته می شود باید حساب کرد مثلاً قَدُوس چهار حرف دارد: ق ۱۰۰، د ۶، و ۶، س ۶، و فَعَال چهار حرف دارد. ف ۸۰، ع ۱۷۰، ل ۳۰، و یا أَحَدُ یا صَمَدُ ده حرف دارد: ی ۱۱۰، ح ۵۸، د ۵، ی ۱۱۰، ص ۹۰، م ۹۰، د ۵، بنابراین قَدُوس ۱۷۰ و فعّال ۱۸۱ و یا أَحَدُ یا صَمَدُ ۱۶۹ خواهد بود.

و مفصل آن است که تعداد حروف کلمه را همچنان که تلفظ می شود باید حساب کرد، بنابراین هر حرفی چون در تلفظ به چند حرف تلفظ می شود باید تمام حروف تلفظ شده در حساب آید؛ مثلاً قَدُوس چهار حرف دارد ق و د و س؛ «ق» این طور تلفظ می شود: قاف لذا باید آنرا سه حرف به حساب آورد: ق ۱۱۰، ف ۸۰، و «د» این طور تلفظ می شود: دال لذا باید آنرا نیز سه حرف به حساب آورد: د ۱۰۰، ل ۳۰، و «و» این طور تلفظ می شود: واو و آنرا نیز باید سه حرف به حساب آورد، و ۶، و ۶، و «س» این طور تلفظ می شود: سین و باید آنرا نیز سه حرف محاسبه کرد: س ۶۰، ی ۱۰، و ۵۰. بنابراین کلمه قَدُوس به حساب مفصل ۳۴۹ خواهد بود؛ در حالی که به حساب مجمل ۱۷۰ محاسبه شد.

مثال دیگر یا أَحَدُ یا صَمَدُ یکایک از حروفش اینطور تلفظ می شود: یا الف الف حا دال یا الف صاد میم دال. بنابراین به حساب مفصل باید هر یک از این حروف را مفصلاً به حساب آورد بدین ترتیب: ی ۱۱۰، ل ۱۱۰، ف ۳۰، ح ۱۸۰، ل ۳۰، ف ۸۰، ح ۱۸۰، د ۱۰۰، ل ۳۰، ی ۱۱۰، ل ۳۰، ف ۸۰، ص ۱۹۰، د ۱۰، م ۱۰، ی ۱۰، د ۱۰، ل ۳۰، و بنابراین مجموعاً ۶۱۹ خواهد بود در حالی که همین کلمه مبارکه بحساب مجمل ۱۶۹ می باشد.

قلب صنوبری (که جسمی است در جانب یَسار) نماید، و بالکلیه متوجّه آن گردد و در هیچ حالی از آن غافل نشود و بجز خیال آن خیال دیگر را راه ندهد. و اگر خاطر حمله کند^{۱۵۱} و تشویش دهد احضار خیال صورت استاد عامّ که مصدر ذکر و مناسب ذاکر و از بعضی از مخاطر^{۱۵۲} دور است فائده تمام کند.

والأ سه نوبت نَفَس به قوّت زند چنانکه از دماغ چیزی بیرون می‌راند و خود را خالی سازد و بعد از آن به توجّه مشغول شود. و اگر همچنان به توجّه خاطر عود کند بعد از تخلیه به طریق مذکور، سه نوبت استغفار کند و سه نوبت بگوید:

۱۵۱- بدانکه این طریقی را که مصنّف (ره) برای نفی خواطر ذکر فرموده است بعینه همان طریقه نقشبندیه در نفی خواطر است؛ و غالب عبارات و جملاتی را که مصنّف در این باب آورده است از گفتار او: «توجه به یکی از محسوسات» تا گفتار او: «ملول نشود و به آثار ملالت ترک کند» از کتاب «شرح رباعیات» عبدالرحمن جامی که از نقشبندیه و تابع طریقه خواجه محمد نقشبندیه بوده اتخاذ و اقتباس شده است. حتی در غالب عبارات عین عبارات کتاب مزبور بدون کم و زیاد اخذ و حکایت شده است. و از آنجا که جامی در شرح رباعی خود: «وصل اعداد اگر توانی کرد*** کار مردان مرد دانی کرد» گوید: حضرت خواجه قدّس الله روحه می‌فرمود: اگر خواطر تشویش دهد... الی آخر ما قال... و این مطالب در ص ۶۶ و ص ۶۷ شرح رباعیات جامی مذکور است.

۱۵۲- مراد مصنّف (ره) شاید آن باشد که چون سالک در ابتدای امر برای دفع خواطر شیطانیه اگر احضار خیال استاد خاص نماید، چون این خیال بسیار قوی است و سالک طاقت آنرا ندارد ممکن است به او تشویش دست داده و به طور استقلال به آن صورت بنگرد در این حال، به شرک و صورت پرستی مبتلا می‌شود، ولیکن احضار خیال صورت استاد عامّ چون مصدر ذکر و مناسب با ذاکر است و آن قدر قوی نیست که ذاکر را به صورت پرستی مبتلا کند این خطر در او نبوده و از این جهت اولی و آنسب است.

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ جَمِيعِ مَا كَرِهَ اللَّهُ قَوْلًا وَفِعْلًا وَخَاطِرًا وَ
سَامِعًا وَنَاطِرًا وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

و دل را با این استغازه و استغفار با زبان موافق دارد.

و به اسم (یا فَعَال) به حسب معنی در دل مشغول شود، و دست بر دل نهاده هفت بار بگوید:

سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْخَالِقِ الْفَعَّالِ لِيُنَشَأَ
يُدْهِبِكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ.^{۱۵۳}

و اگر با این نیز دفع نشود تأمل در کلمه لا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ کند.

و اگر باز تشویش دهد چند نوبت بجهد (به جهر خ ص) بگوید «الله» و الف را مدّ دهد و آن مقدار مشغول شود که ملول نشود و به آثار ملالت ترک کند. و مدّتی بر این نیز مداومت نماید تا کیفیست بی خودی دست دهد. و ورد این مرحله استغفار است، و ذکر «یا فَعَال» است هر دو حصری، اوّل در آسحار به عدد کبیر، دوّم بعد از فریضه بامداد به همین عدد و بعد از فریضه شام به عدد مفصل، و در این دو مرحله تکرار اسم «یا باسط» بسیار کند. و اوّلی آن است که هر شب به عدد مفصل بگوید.^{۱۵۴}

۱۵۳- از اِنْ يَشَأْ يُدْهِبِكُمْ تا آخر آیه قرآن کریم است: (سوره فاطر آیه ۱۶ و ۱۷)

۱۵۴- بدانکه علماء علم اعداد عدد «کبیر» را اطلاق کنند بر عدد حروف ابجدی از یک تا هزار و عدد «صغیر» را اطلاق کنند بر عدد حروف ابجدی با طرح نُه نُه از آنها. مثلاً حرف «ی» به حساب ابجد صغیر عددش یک است چون از ده نه طرح شود یک می ماند و حرف «نون» عددش پنج است چون پنج نه تا از پنجاه کم شود پنج می ماند. و بنابراین حرف «ط» و حرف «ظ» و حرف «ص» اصلاً عدد ندارد، چون نه

و چون به مواظبت بدین طریقه قوتی از برای ذکر و غلبه بر خاطر حاصل شد، مأذون است که در دفع تتمه خواطر به مبادی ذکر توسل جوید، به استحضار خیال استاد خاص یا صور خیالیه کتبیه **قالیّه أسماء الله** مناسب سه حال بی توجه به معنی آن.^{۱۵۵}

و بعد از فی الجمله ترقی، او را توجه به نورانیت استاد خاص و ذکر نفسی خیالی جائز است تا بالمره خاطر مندفع گردد.^{۱۵۶}

و اگر احیاناً بر سیل اختلاس چیزی در حوالی قلب گذر کند چون داخل مراتب ذکر و فکر شود انشاء الله مندفع می گردد.

و خطر این مرحله افتادن به ورطه عبادت اصنام و کواکب و اجسام است. چه توجه به شیء، مورث انس و حب به آن است. و چنانچه متوجه، قدم از اینجا بیرون نهاد به پرستش آنچه به آن متوجه بود مبتلا گردد.

←

نه طرح شود هیچ نمی ماند.

و عدد «وسیط» را اطلاق کنند بر حروف ابجدی با طرح ۱۲، ۱۲ از آن.

و عدد «اکبر» را اطلاق کنند بر حروف ابجدی با تضعیف ده برابر. مثلاً حرف

«ی» بعد اکبر عدد صد خواد بود.

و شاید مراد مصنف (ره) از عدد کبیر همان حروف ابجدی از ۱ تا ۱۰۰۰ است و

چون قسیم با عدد مفصل ذکر کرده است، همان عدد مجمل خواهد بود که شرح آنرا اخیراً بیان کردیم.

۱۵۵- مراد آن است که در خیال خود صوری را از اسماء الله مناسب حال خود

به طور کتابت تصور کند و توجه به آنها نماید فقط، بدون ملاحظه معانی آنها، و این است مراد از لفظ **قالیّه** که مصنف (ره) آورده است. و مراد از سه حال همان حالی است که برای سالک در اثر «استغفار» و ذکر «یا فعال» و ذکر «یا باسط» پیدا می شود.

۱۵۶- منظور از ذکر خیالی نفسی، آن است که ذکر را با زبان بگویند و توجه

به معنای آن نیز داشته باشد.

و چون سالک قلب خود را مسخّر و از نجاسات خواطر مطهّر ساخت ، قدم در دائره ذکر نهاد. و اهمّ امور در این مرحله مراعات ترتیب است ، و بدون آن طالب از راه باز می ماند، بلکه با آخطار عظیمه مبتلا می گردد.^{۱۵۷} و مبادی ذکر حقیقت ذکر است چه، مطلوب در مذکور مختفی است.

پس غرض کلی از آنها تهیّه از برای ذکر و تزیین خانه است. پس استاد را ارشاد ترتیب، و طالب را ملاحظه آن از اوجب واجبات است.

و جماعتی در ترتیب، مبدأ را استحضار شخص نورانی استاد خاصّ که ولیّ است قرار می دهند و بعد ذکر خیالی قالبی می آموزند و من این را تجویز نمی کنم.^{۱۵۸}

۱۵۷- مبادی شیئی چیزی را گویند که علاوه بر اینکه در ابتدای آن شیئی باشد جنبه علّیت و مسببیت برای آن شیئی را نیز داشته باشد.

و شاید مراد از مصنّف (ره) از مبادی تصوّر خیالی، صورت استاد عامّ و عمل در اسم و سَمّای ولیّ باشد که آنها مورث ذکر و به عبارت دیگر نیز می توان گفت که حقیقت ذکر است، چون مراد که همان مذکور باشد در ذکر و اسم و سَمّای ولیّ مختفی است. و غرض کلی از این عمل در اسم و سَمّای بعد از نفی خاطر، آماده کردن منزل ذهن برای ذکر و تزیین خانه برای نزول مذکور است.

بنابراین استاد باید همیشه طالب را پس از طیّ مبادی ذکر به ذکر امر فرماید، و در درجات ذکر ترتیب را مراعات کند. و طالب نیز باید پیوسته امر استاد را در ترتیب ملاحظه نموده و پیوسته مرعی دارد تا از خطرات محفوظ بماند.

۱۵۸- بدانکه در اصطلاح عرفا ذکر غیر از ورد است:

ورد عبارت است از ذکر لفظی که بر زبان جاری می شود.

و ذکر عبارت از توجه به معنی با مرور به قلب یا بدون آن.

چه، غرض کلی از این ترتیب، صعود به رفق است و احتراز از غیرت مطلوب به واسطه احتمال غفلت قلب از آن و میل قلب در مبادی.

پس باید آنچه نورانیت ذاتیه آن اخفی است و ظهور غیوریت در آن کمتر بر آن ابتدا کرد. و نورانیت ولی از ذکر خیالی قالبی بسی بالاتر است.

پس مبدأ ذکر صور خیالیّه قالبیّه أسماء الله است.^{۱۵۹}

←

و این بدین جهت است که اصل معنای ذکر در لغت به معنای یاد بودن و یاد کردن است. و اگر به پاره‌ای از اوارد لفظیه ذکر اطلاق شود به جهت آن است که لفظ موجب یادآوری معنی می‌شود و اطلاق لفظ مسبب را بر سبب کنند. و بر همین اساس مصنف (ره) در اینجا ذکر را بر اوارد لفظیه اطلاق نموده است و هر جا که سخن از ذکر به میان آید منظور اوارد لفظیه است که به اقسامی منقسم می‌گردد.

مصنف «ره» فرماید: برای اهل سلوک بعد از طی درجاتی به ذکر قالبی اعتنائی نیست. اما در بدو سلوک ذکر قالبی از جمله اذکار است که برای سالک ضروری است، و چهار مرتبه از ذکر را که سالک به ترتیب از ابتداء باید شروع کند همه آنها اذکار قالبیه هستند.

و ذکر خفی قالبی گرچه از همه اذکار خیالیّه قالبیه قوی‌تر است، لکن بعد از طی مراحل هشتگانه ذکر خیالی قالبی و نفسی و طی مرحله خفی نفسی، دیگر نیازی به ذکر خفی قالبی نیست، و بعد از صعود از درجات سابقه لزومی ندارد، چنانکه بعداً خواهد آمد.

و همچنین بعد از طی مراحل نه گانه فوق و طی مرحله ذکر ذاتی چون سالک وارد ذکر کبیر و اکبر و اعظم گردد، باید همه را به طور نفسی به جای آورد، و به قالبی آنها مطلقاً اعتنائی نیست، چنانکه ذکر خواهد شد.

۱۵۹- مراد از ذکر خیالی قالبی آن است که ذکر را بر زبان جاری نموده و توجه

به معنای آن نداشته باشد.

و در این مرحله لازم است استادی حاذق؛ چه در این اسماء، روحانیت معانی و نورانیت مسمی پنهان، و در مظهریت روحانیت، این دو، مؤثر تامند و به واسطه توجه به آنها و استمرار آن، روحانیت و نورانیت آن در ذاکر ظاهر، و در احوال او مؤثر می‌گردند.

و بسا باشد که به جهت قصور مبتدی یا تقصیر او در بعضی از مراحل سابقه، مغرور همان گشته و آثار آن در او ظهور تام به هم رساند، و از آثار سائر مظاهر غافل و به این سبب به وادی هلاکت چون اباحت و تعطیل و یأس و جنون و فرعونیت و اذاعه و امثال اینها افتد.^{۱۶۰}

۱۶۰- مراد از اباحت، اباحت در اکل و شرب است. و مراد از تعطیل نفی کلیه احکام بالمرة و عبارة آخرای عدم تکلیف است.

و مراد از اذاعه، نشر و اشاعه اسرار الهی در بین نامحرمان است. خطراتی را که مصنف (ره) ذکر نموده است از مهمترین خطرات سلوک است که بدون اشرف و تربیت استاد کامل و عالم عامل راه رفته دست بردن به این اذکار و مشابه آن ممنوع است. گویند علت انحراف حسین بن منصور حلاج در اذاعه و اشاعه مطالب ممنوعه و اسرار الهیه، فقدان تعلم و شاگردی او در دست استاد ماهر و کامل و راهبر راهرو و به مقصد رسیده بوده است. او از نزد خود به راه و سلوک افتاد، و بدین مخاطره مواجه شد. و لذا بزرگان از ارباب سلوک و عرفان او را قبول ننموده و رد کرده‌اند. و در مکتب معرفت دارای وزنی به شما نیاورده‌اند، و مانند شیخ احمد احسانی که از نزد خود خواست به مقام حکمت و عرفان برسد، و با صرف مطالعه کتب فلسفیه خود را صاحب نظر دانست، و اشتباهات فراوانی مانند التزام به تعطیل و انزال ذات مقدس الهی از اسماء و صفات، و مانند التزام به اصالة الوجود و الماهیة معاً به بار آورد، که موقعیت او را در نزد ارباب علم و نقادان بصیر و خبیر شکست و تألیفات او را در بوتۀ نسیان و عدم اعتناء قرار داد.

در مکتب تربیتی آیه الحق مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی رضوان الله علیه

چه، قاصر را چون توجّه به اسماء مؤثّره در حبّ و رجاء به هم رسد آثار آشنائی و امیدواری و رفع تکالیف در آن حاصل می‌شود و به اسماء مظاهر کبریاء غلوّ و فرعونیت حاصل می‌گردد و خوف یأس و تعطیل به هم رسد الی غیر ذلک.^{۱۶۱}

←

هیچیک از این خطرات در هیچ یک از شاگردان او دیده نشده است، با اینکه هر یک از آنها در آسمان فضیلت و کمال چنان درخشیدند که تا زمانهائی را بعد از خود روشن نموده، و در شعاع وسیعی اطراف محور و مرکز وجود مثالی و نفسی خود را نور و گرمی بخشیده و می‌بخشند. معارف الهیه و سلوک علمی و عملی آیاتی از شاگردان او را مانند سید احمد کربلایی طهرانی و حاج شیخ محمد بهاری و حاج میرزا جواد آقا ملک تبریزی و سید محمد سعید حبّوبی کجا تاریخ می‌تواند به دست محو و نابودی سپرده و در محلّ آنزوا بایگانی کند! از اینجاست که مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه می‌فرموده است: اهمّ از آنچه در این راه لازم است، استاد خبیر و بصیر و از هوا بیرون آمده و به معرفت الهیه رسیده و انسان کامل است، که علاوه بر سیر الی الله سه سفر دیگر را طی نموده و گردش و تماشای او در عالم خلق بالحقّ بوده باشد.

مرحوم قاضی می‌فرموده است: چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذراند تا پیدا نماید ارزش دارد.

و می‌فرموده است: کسی که به استاد رسید نصف راه را طی کرده است.

رحمة الله عليهم أجمعين رحمة واسعة. اللهم أعل درجتهم و اجعلهم مع محمد و آله

الطّاهرين.

۱۶۱- باید دانست که در اثر توجّه به اسماء مؤثّره در حبّ و رجاء، ممکن است آثار رفع تکلیف پیدا شود. و در اثر توجّه به اسماء مظاهر کبریاء چون شدید العقاب، والعظیم، والكبير، والمنتقم، و امثالها حالت غلوّ و فرعونیت پیدا شود، و یا خوف یأس از رحمت خدا و رفع تکلیف حاصل شود. و اینها همه محالّ خطرند.

بنابراین استاد باید طوری سالک را سیر دهد که اثر بعضی از اسماء نسبت به اسماء دیگر غلبه نکند و حیثاً اگر مداومت بر اسمی موجب غلبه شد با تعلیم اسمی که آن را معتدل کند سالک را به حدّ اعتدال درآورد.

و بسی مظاهر را قوّه تحمّل ندارد. پس نورانیت آن یا ظهور نمی‌کند یا او را مجنون می‌سازد یا مبتلا به امراض صعبه می‌گرداند؛ چون ذکر کبیر و اکبر و اعظم.^{۱۶۲}

پس چون طالب عزم ذکر کرد، بعد از طیّ مراحل که بر آن سبقت دارد و مظهر ذکر خود را ارشاد یافت؛

و باید البته از اذکار صغیره باشد و در مراتب ذکر صغیر باید به ترتیب صعود نماید^{۱۶۳}

و بیان آن این است که ذکر اقسامی دارد:

خیالی و نفسی و سرّ و ذاتی.

و خیالی منقسم می‌گردد به قالبی و خفیّ.

و از اینها هر یک به اثباتی و ثبّتی.^{۱۶۴}

۱۶۲- مراد از ذکر کبیر لا إله إلاّ الله است. و از ذکر اکبر الله و از ذکر اعظم لا إله إلاّ هو است چنانکه خواهد آمد.

۱۶۳- یعنی پس از آنکه مقدمات ذکر را طی نمود و محلّ بروز و اولین مرتبه ظهور ذکر خود را پیدا نمود.

و مراد از اذکار صغیره، ذکر الحیّ و یا نور و یا قدّوس و محیط و علیم و امثالهاست در مقابل ذکر «کبیر» و «اکبر» و «اعظم» که خواهد آمد.

۱۶۴- به نحوی که از تضعیف کلمات بعدی از این رساله دستگیر می‌شود مراد از ذکر اثباتی آن است که ذاکر در مقام دعوی و اثبات مضمون ذکر باشد.

و مراد از ذکر ثبّتی آن است که مقصود ثبوت خود معنی باشد در خارج و حقیقت و از این جهت اثبات بر ثبت مقدم است که اقرب است به اوّل حال سالک و متضمّن کثرت و از وحدت ابعاد و دورتر است.

و مراد از ذکر جمعی آن است که توجه ذاکر در حین ذکر به قلب بوده باشد.

و مراد از ذکر بسطی آنکه توجه ذاکر به خارج بوده، ذکر را منبسط نماید

و هر یک از آنها به جمعی و بسطی.

و خفیّ نیز منقسم می‌شود به قالبی و نفسی و به این سبب از برای ذکر درجات حاصل می‌شود و کیفیت صعود درجات به این ترتیب است.^{۱۶۵}

←

بر خارج قلب، چنانکه از عبارات بعدی رساله و در اوّل شرایط خمسه که خواهد آمد به دست می‌آید. واللہ العالم. (این حاشیه در هامش رساله به خطّ علامه طباطبائی مدظله بود و چون این حقیر از ایشان سؤال نمودم که این حاشیه انشاء شما است؟ فرمودند: بلی و آنرا از «طرائق» استفاده نموده‌ام).

۱۶۵- در «خزائن» نراقی (ره) ص ۳۳۵ فرماید: فائده: در بعضی از رسائل عرفا ذکر را هفت مرتبه ذکر کرده‌اند: قالبی، و نفسی، و قلبی، و سری، و روحی، و عیونی و غیب الغیوب.

تفصیل آن آن است که:

ذاکر در ابتدای انابت که هنوز ذکر در باطن او سرایت نکرده باشد و سیر او در سلوک از محسوسات جزئیّه نگذشته مداومت او را بر ذکر زبان، قالبی گویند.

و چون او را به سبب تکرار و مواظبت، تبدیل بعضی از اخلاق ذمیمه حاصل شود، و اثر ذکر را در نفس خود ادراک نماید و به تعقل معنی ذکر مسرور شود آن را ذکر نفسی گویند.

و چون سیر او به نهایت عالم عنصر رسد و به واسطه تبدیل بعضی اخلاق ذمیمه فی الجمله نفس را صفائی حاصل شود و گرد کدورات صفات نفسانی، و بشری فرو نشیند جلوت ذکر در وی اثر کند و شوق مذکور بر وی غالب شود، بی تحریک زبان، ذاکر گردد و گاه باشد که آواز ذکر دل مانند صدای کبوتر و قمری بشنود و او را ذکر قلبی گویند.

و در این مرتبه سیر او در باطن تا بدایت افلاک رسد. و چون صفای قلب بیشتر شود اثر نورانیت ذکر قلبی در وی تصرف نماید و سرّ او از التفات به غیر فی الجمله فارغ شود و او را ذکر سری گویند.

و گاه باشد که اثر تحریک دل در این ذکر نیز مثل صدائی که از انداختن مهره

←

اول، خیالی قالبی جمعی اثباتی، چه قالبی از محلّ غیرت دورتر و ربّانیت و نورانیت آن کمتر. و جمعی به جمعیت خاطر و حصول ملکه اجتماع حواسّ اقرب و اثبات بر ثبت مقدم است.^{۱۶۶}

دوم، خیالی قالبی جمعی ثبّتی

سوم، خیالی قالبی بسطی اثباتی

چهارم، خیالی قالبی بسطی ثبّتی

پنجم، خیالی نفسی جمعی اثباتی

ششم، خیالی نفسی جمعی ثبّتی

هفتم، خیالی نفسی بسطی اثباتی

هشتم، خیالی نفسی بسطی ثبّتی

نهم، خفیّ نفسی. و اما خفیّ قالبی پس بعد از صعود از

←

در طاسی پیچیده مسموع شود، و سیر سالک در این مرتبه به واسطه عالم افلاک رسد. و چون سرّ ذاکر از تشّت به آراء فاسده و عقاید مشوّشه به کلی پاک شود، و دل را به غیر مذکور التفاتی باقی نماند، از نهایت مراتب افلاک درگذرد و به اوائل عالم جبروت رسد و حکم روح گیرد و آن را ذکر خفیّ گویند.

و احياناً از آن نیز مهممهای در باطن به واسطه غلبه توجّه ذاکر حاصل شود، و صوتی شبیه به نشستن مگس بر تار ابریشم مدرک شود. چون مراتب هستی مستعار به کلی در جذبات نورالانوار مستور و متفی گردد و به مقام فناء از خویش و ما سوی متحقّق شود سیر او به سیر عالم لاهوت مرتقی گردد؛ ذکر و ذاکر را در جنب تجلّی مذکور وجودی نماند، ذکر خود به خود می گوید و از من و مائی جز نام و از ذکر و ذاکر جز معاوضات اوهام باقی نماند غیب الغیوب نامند.

۱۶۶- چون ذکر جمعی فقط جمع نمودن ذکر در قلب است، و بسطی سرایت

دادن آن را از قلب به خارج و اجرای توحید در سائر مظاهر؛ لذا جمعی بر بسطی مقدم است، چون غیوریت آن منحصر به قلب است. و بسطی راجع به قلب و غیر آن.

درجات سابقه به آن اعتنائی نیست.

دهم ، سرّی

و در بسطی باید انتهاء بسط، به قلب شود و اگر ابتداءً نیز به آن شود بسیار انسب است بلکه در بعضی از اذکار لازم است.^{۱۶۷} و این دو مرتبه از ذکر به منزله سَلَم است که باید درجه فدرجه ترقّی نمود.

ولکن بسا باشد که سالک قوئی و بال علم و عمل او گشوده، تواند بعضی از درجات را بگذارد، ولکن تدریج در هر حال اسلم است. و تا سالک این مراحل را تمام نکند به ذکر کبیر یا اکبر یا اعظم نپردازد که محلّ خطر و طالب از راه باز می ماند، مگر هر گاه بسیار قوی باشد و استاد مصلحت داند، بلکه بعد از طی این درجات

۱۶۷- همانطور که سابقاً در مقام بیان اقسام ورد توضیح دادیم، در اینجا نیز متذکر می شویم که: مراد از ذکر قالبی آن است که فقط ذکر به زبان یا به قلب جاری شود بدون توجه به معنای آن.

و مراد از ذکر نفسی آن است که علاوه بر آن ذاکر توجه به معنی نیز داشته باشد. و مراد از ذکر خیالی، ذکر لفظی است. و مراد از ذکر خفی آن است که ذاکر ذکر را اصلاً بر زبان نیاورد، بلکه فقط بر قلب مرور دهد و فقط قلب گوینده ذکر باشد. و مراد از ذکر سرّی آن است که ذاکر ذکر را بر قلب نیز مرور ندهد بلکه در قلب خود ناظر و متوجه به ذکر باشد.

مثلاً در ذکر الله اگر او را بر قلب مرور دهد آن خفی خواهد بود اگر متوجه لفظ الله در قلب باشد بدون مرور آن ذکر سرّی است.

و مراد از ذکر ذاتی آن است که ذاکر متوجه حضرت رَبِّ الْعِزَّةِ گردد بدون تعین اسم خاص بلکه مجرد از جمیع آثار و لوایس و مجرد از هر اسم و صفت از هر قید و تعین، چنانکه مصنّف (ره) خود نیز توضیح خواهد داد.

نیز بسا باشد که استاد سالک را باز امر به صعود بعضی از این درجات و در ذکر سفری دیگر کند که مناسب داند.

سالک چون درجات را تمام کرد به ذکر ذاتی شروع کند. و آن به این نحو است که: متوجّه ملاحظه حضرت عزّت، مجرد از لباس حرف و صوت و بی تقیید به صفت مخصوص عربی و فارسی گردد، و نگذارد که ملابسات حوادث از جسم و عرض و جوهر زحمت آورد. ^{۱۶۸}

و اگر به سبب قصور نتواند بنا بر حدیث رأیتُ ربّی ثوراً^{۱۶۹}.

۱۶۸- این عبارت را مصنّف (ره) بعینه از عبارت جامی در شرح رباعیات خود: «از درون سر آشنا و از برون بیگانه‌وش- این چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان» اقتباس و اخذ کرده است.

چون جامی در ص ۷۲ این مطلب را الی قوله: «بر صفت نوری نامتناهی برابر بصیرت دارد» از بعضی عرفاء قدّس الله أسرارهم نقل کرده است، بدون کم و زیاد.

۱۶۹- این روایت را بدین عبارت در هیچیک از مجامیع حدیث شیعه و عامّه نیافتم بلی در صحیح مسلم در کتاب «ایمان» ص ۱۱۱ از ج ۱ با اسناد خود از عبدالله بن شقیق از ابی ذر روایت می‌کند قال: سألتُ رسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: هل رأيتُ ربّك؟ قال: ثوراً أُمّی أراه.

و بنا به نقل «المعجم المفهرس» ترمذی و احمد حنبل نیز عین این عبارت را در مجامیع خود آورده‌اند.

و نیز مسلم در «صحیح» در ج ۱ ص ۱۱۱ از کتاب «ایمان» با اسناد خود از عبدالله بن شقیق آورده است که قال:

قُلْتُ لِأَبِي ذَرٍّ: لَوْرَ أَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَسَأَلْتُهُ. فَقَالَ: عَسْنُ أَيْ شَيْءٍ كُنْتُ تَسْأَلُهُ؟ قَالَ: كُنْتُ أَسْأَلُهُ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ؟ قَالَ أَبُو ذَرٍّ: قَدْ سَأَلْتُ فَقَالَ: رَأَيْتُ ثَوْرًا.

و نیز بنا به نقل «المعجم المفهرس» احمد حنبل و ترمذی در مجامیع خود نیز

بر صفت نوری نامتناهی برابر بصیرت دارد، و اگر به صفت غیرمتناهی نتواند، به هر چه تواند تصوّر نماید، و **أَنَا فَنَّا** تصویر نفی آن و در احاطه و نورانیت صعود کند.

و این مرحله بس نفیس است. و چون مسافر از این درجات گذشت به ذکر کبیر مشغول گردد که ذکر نفی و اثبات مرکب است^{۱۷۰}

←

به لفظ «رَأَيْتَهُ نُوراً» روایت کرده‌اند.

باری گرچه ضبط حدیث اول را به طور استفهام «نوراً اُنّی اَرَاهُ» در کتب مطبوعه ضبط کرده‌اند، ولی محتمل است که این طرز ضبط از ناشرین باشد و اصل حدیث: «نورانی اَرَاهُ» با یاء نسبت و جمله خبریه باشد. چون راوی حدیث در هر دو صورت فقط عبدالله بن شقیق از ابی ذر غفاری است، و بسیار فریب است که بگوئیم که هر دو یک روایت است، غایة الامر و احوال حدیث آن را نقل به معنی نموده‌اند، و اختلاف در لفظ حدیث پیدا شده است. والله أعلم.

۱۷۰- باید دانست که در اصطلاح عرفاء ذکر نفی و اثبات مرکب **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. و او را نفی و اثبات گویند، چون متضمن دو جمله است: اول جمله **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که نفی است. دوم **اللَّهُ مُوجِدٌ** که اثبات است. و آن را مرکب گویند، چون لفظ **اللَّهُ** اسم ذات با ملاحظه اجتماع جمیع اسماء و صفات اوست، در مقابل ذکر نفی و اثبات بسیط که **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** یا **لَا هُوَ إِلَّا هُوَ** است. و «هُوَ» اشاره به ذات بسیط است بدون ملاحظه اسم و صفتی.

ولکن با دقت نظر معلوم می‌شود که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** دو جمله نفی و اثبات نیست بلکه یک جمله نفی بیش نیست.

توضیح آنکه: اگر مستثنی را که لفظ «الله» باشد «منصوب» بخوانیم جمله مرکب از نفی و اثبات می‌شود، و هر یک از مستثنی و مستثنی منه مطلبی را بیان می‌کنند. ولیکن مستثنی در این جمله «مرفوع» است و همیشه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** گفته می‌شود بنابراین اعراب «الله» که همان رفع باشد به عنوان بدل از «إِلَه» خواهد بود که محلاً مرفوع

←

و ذکر نفی و اثباتِ مرکبِ کلمهٔ لا إله إلا الله و بسیط یا هو و اکبر الله است.

و بعد از طیّ مراحل سابقه^{۱۷۱} ذکر قبالی در این مرحله و مراحل بعد از آن بی جا و عبث است، بلکه به طریق نفسی مشغول می‌شود. و این ذکری است بس عظیم و اهل راه در آن رموز بسیار است، و از برای آن طرق متعدده است.

و بهتر آن است که ذاکر ابتدا به طریق جزر و مدّ، و بعد به طریق تربیع، و بعد به طریقی که متأخرین آن را «مجمع البحرین» نامند ذکر کند.^{۱۷۲}

←
است، و طبق قواعد عربیت همیشه در استثناء به الا چنانچه متصل باشد و مستثنی منه منفی باشد بدل می‌آورند.

و با ملاحظهٔ بدلیت جمله، فقط یک جملهٔ نفی بیش نخواهد بود. و معنی چنین می‌شود لا إله إلا الله موجود یعنی خدائی غیر از خدا نیست. فتأمل جیداً.
۱۷۱- یعنی ذکر لا اله الا الله.

۱۷۲- مرحوم نراقی در «خزائن» ص ۳۳۳ فرماید: فائدهٔ در بیان طرق ذکر خفی که قلبی نیز گویند در کلمهٔ توحید: بدانکه از مشایخ طریقت در این خصوص چند نوع منقول است:

اول، آن است که ذاکر از ناف تا خلق خود را قطرِ دایره‌ای فرض کنند که دو پهلوی ذاکر از طرفین قوسین آن دایره باشد، و قصد کلمهٔ طیبهٔ لا إله إلا الله کند به این نحو که از ناف شروع کرده «لا إله» را بر قوس طرفین که تعلق به نفس او دارد منطبق گردانند، تا نفی آن به قطع تعلق ذاکر از مشتهیات و مألوفات نفس راجع شود؛ و «الا لله» را از ابتدای حلق فرود آورده بر قوس یسار (که تعلق به قلب دارد) منطبق سازد. و باید نفس را حبس کند به قدر وسع و به قوت ادا کند، چنانکه دل متأثر شود، و منظور اثبات وحدانیت و انحصار مطلوبیت در ذات احدیت باشد. و این ذکر را بعضی با حرکت سر و بدن قرب به هیئت دایرهٔ محسوسه ادا می‌کنند و بعضی به تصور حرکت اکتفا می‌کنند، و این طریقه

←

چنین گفته‌اند، و من تقدیم مجمع البحرین را بر تربیع ترجیح می‌دهم. و حبس نفس و توجه به قلب صنوبری و تصوّر خروج جمیع

←

مشایخ نقشبندیّه است. و این ذکر را حمایلی و هیکلی گویند.

و نوع دیگر آن است که با رعایت قوت و حفظ نفس سر را برابر ناف آورده «لا» را بر قطر مذکور بالا کشد. و «اله» را بر جانب راست به قصد مذکور فرود آورد و باز «الآ» را بر همان قطر بالا کشد، و «الله» را از جانب چپ به دل فرو برد. و این نوع را خفّی و چهار ضرب نامیده‌اند.

و نوعی دیگر که آن را «مجمع البحرین» گویند آن است که جنین که طرف ناف و خلق باشد به دو دائره کامله منقسم سازند، یکی دائره نفی که برداشتن «لا» است به دستور مذکور، و فرود آوردن «اله» از طرف راست که چنانکه باز به ناف متصل شود بر هیئت دائره‌ای که این دو کلمه قوسین آن باشد؛ و آن را دائره امکان تصور کند، چنانکه هیچ ممکن از آن خارج نباشد، تا همه در نفی داخل باشند. و دیگری دائره اثبات که آن برداشتن «الآ» است به همان دستور فرود آوردن «الله» از طرف چپ بر هیئت مذکوره که قوسین این دائره باشد که در تصوّر دائره و جوب است.

شیخ نجم الدین رازی در «مرصاد العباد» گفته که: این ذکر را جبرئیل امین تعلیم سید المرسلین کرد، و آن حضرت بعد از فریضه صبح به آن اشتغال می‌نمود و آن را به صاحب سر خود و ولی عهد خود علی مرتضی آموخت و از آن حضرت به اولاد اطهار او منتقل شد.

و اربابان عرفان آیه شریفه: *وَأذْكُرُ رَبَّكَ فَمَا لِيُبْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ* را به این ذکر تفسیر نموده‌اند و عطف (دون الجهر) را غیر از *أَذْكُرُ فَمَا لِيُبْسِكَ* دانسته‌اند. و (دون) را به معنی نزدیک گرفته‌اند و آن را به ذکر اخفاتی که واسطه میان جهر و اخفات است تفسیر نموده‌اند. انتهى.

أقول: مراد آن مرحوم از نوع اول همان طریقه جزر و مدّ، و مراد از نوع دوم که چهار ضرب است همان مربّعی است که مصنّف (ره) بیان فرموده. بنابراین با آنچه را که نراقی (ره) ذکر کرده است مراد مصنّف از تربیع و جزر و مدّ و مجمع البحرین واضح می‌شود.

حروف از زبان و دل^{۱۷۳} و خلوص معده و به رفیق عدد را زیاد کردن و ابتداء به بَسْمَلَه نمودن و استقبال و مَرَبَع نشستن و چشم بر هم نهادن ضرور است، مگر در حالت غیر خلوت. و مَرَبَع نشستن در مجمع البحرین مُجْتَنَباً، و خلوت از غیر محرم و زنان و عوام و ارباب عقول ناقصه لازم است و زبان به کام چسبانیدن و وقت ذکر را شبها و سحرها و عقب فرائض قرار دادن مطلوب است.

و باید هویت ذات در جمیع احوال ملحوظ، و بعد از اراده قطع ذکر در حالی در قلب و زبان مخاطباً لله بگوید: **أَنْتَ مَقْصَدِي وَ رِضَاكَ مَطْلَبِي وَ بِرَحْمَتِكَ اسْتِغَاثَتِي.**

و بعد از این به ذکر اکبر^{۱۷۴}، ابتدا خفی و بعد سری پردازد. و اَوَّلِي آن است که ابتدا به حرف نداء و بعد بدون آن باشد. و مدَّ اللهُ مطلوب است.

و بعد شروع کند به ذکر اعظم^{۱۷۵} که نفی و اثبات بسیط است. و این آخر درجات ذکر است.

و در همه این درجات خالی از ذکر ذاتی نباشد و **لَكِنَّ اللَّهَ الْمَذْكُورَ غَرِيبٌ لَا يُقْضَى دَيْبُهُ، رَزَقْنَا اللَّهُ الْوُصُولَ إِلَى الْمَقْصَدِ.**

بزرگی فرموده:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُؤَلِّيَ عَبْدًا فَتَحَ عَلَيْهِ بَابَ الذِّكْرِ، ثُمَّ فَتَحَ بَابَ الْقُرْبِ، ثُمَّ أَجْلَسَهُ عَلَى كُرْسِيِّ التَّوْحِيدِ، ثُمَّ رَفَعَ

۱۷۳- چون کلام در ذکر است نه ورد لذا ذکر نباید ذکر را بر زبان جاری کند، بلکه باید تصوّر خروج آن را بر زبان و دل بنماید.

۱۷۴- یعنی الله.

۱۷۵- مراد لاله الاله، یا لاهو الاهو است.

الْحُجُبِ، ثُمَّ أَدْخَلَهُ دَارَ الْفَرْدَانِيَّةِ، ثُمَّ كَشَفَ عَنْهُ
كِبْرِيَاءَ، ثُمَّ صَارَ الْعَبْدُ فَانِيًّا وَبَرَاءً مِنْ دَعَاوَى نَفْسِهِ.^{۱۷۶}

چون مراتب ذکر را دانستی بدانکه پنج چیز در اوقات و
ازمنه ذکر از لوازم است.

اول آنکه در حال ذکر خیالی اسم استاد خاص را که ولی
ولایت کبری باشد به طریق ذکر تصور کند.^{۱۷۷}

و مقام آن در جمعی، در هر ادنی از مقام ذکر یا در اسافل
صدر ادنی از محاذی ذکر، استشفاعاً للذاکر ثبت کند.^{۱۷۸}
و اگر اسم رسول در مقام اول و خلیفه در مقام ثانی قرار دهد

۱۷۶- این عبارت کلام ابوسعید احمد بن عیسی الخزاز است که درک صحبت
ذوالنون مصری و سَرِي سَقَطِي و بِشَر حَافِي را نموده است.
در ص ۹۲ از جلد اول «طبقات» شعرانی گوید:
و کان یقول:

(أى الخزاز) إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُوَالِيَ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ فَتَحَّ لَهُ بَابَ ذِكْرِهِ،
فَإِذَا اسْتَلَدَّ بِالذِّكْرِ فَتَحَ عَلَيْهِ بَابَ الْقُرْبِ، ثُمَّ رَفَعَهُ إِلَى مَجْلِسِ الْأَنْسِ، ثُمَّ
أَجْلَسَهُ عَلَى كُرْسِيِّ التَّوْحِيدِ، ثُمَّ رَفَعَ عَنْهُ الْحُجُبَ، فَأَدْخَلَهُ دَارَ الْفَرْدَانِيَّةِ، وَ
كَشَفَ لَهُ عَنِ الْجَلالِ وَالْعَظْمَةِ، فَإِذَا وَقَعَ بَصَرُهُ عَلَى الْجَلالِ وَالْعَظْمَةِ بَقِيَ
بِلا هُوَ، فَحَيِّئِذْ صَارَ الْعَبْدُ فَانِيًّا، فَوَقَعَ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَبَرَى مِنْ دَعَاوَى نَفْسِهِ.

۱۷۷- به طریق ذکر یعنی مرآتى و آلى، نه استقلالى چون اسم استاد خاص
مرآت حق است، بنابراین همیشه آن اسم یا اسم استاد عام و به طور کلی هر قسم از اقسام
تصور ولى باید مرآتى باشد.

إِذَا تَجَلَّى حَبِيبِي فِى حَبِيبِي فَبِعَيْنِهِ أَنْظَرُوا إِلَيْهِ لَا بِعَيْنِي

۱۷۸- یعنی از هر جای دل که ذکر را آدا می کند مقام استاد خاص را پائین تر از آن
قرار دهد؛ و یا ذکر را در دل و مقام استاد خاص را در پائین سینه قدری پائین تر از
محاذات ذکر قرار دهد.

بہتر است.^{۱۷۹}

و در بسطی مقام استاد را در یمین صدر میان پستان راست و عضد قرار دهد. چون از ذکر قالبی ترقی نماید^{۱۸۰} شیخ نورانی رسول و ولی در مقام مذکور (متواضعاً للمذکور مستشفعاً للذاکر) همیشه منظورش باشد^{۱۸۱}

و اگر در این حالات تصور استاد عام نیز در خارج جسم کند در طرف یسار به فصل قلیل مواجهاً الی جهة صورة الذکر ملتفتاً إليها متواضعاً مستشفعاً للذاکر اُولی و اُنسب است^{۱۸۲}

۱۷۹- یعنی یا اسم عنوانی رسول را که همان رسول باشد، و اسم عنوانی خلیفه را که همان خلیفه باشد و یا اسم واقعی رسول را که محمد باشد و اسم واقعی خلیفه را که علی باشد.

و مراد از اسم استاد خاص و ولی نیز یا اسم عنوانی است مثل صاحب الأمر و صاحب الزمان و ولی، و یا اسم واقعی است که محمد بوده باشد.

۱۸۰- چون ذکر قالبی یکی از دو قسم ذکر خیالی است بنابراین در حال ذکر خیالی چه جمعی و چه بسطی که برای تصور استاد خاص مقامی در دل یا در سینه پائین تر از مقام ذکر معین شده است، دیگر نمی توان شیخ نورانی رسول و ولی را در مقام مذکور منظور نمود، بنابراین به قرینه آنکه فرموده است: چون از ذکر قالبی تجاوز نماید شیخ نورانی رسول و ولی را در مقام مذکور همیشه منظور داشت، معلوم می شود که مراد از ذکر خیالی جمعی و بسطی که باید اسم استاد خاص را تصور نمود فقط در خصوص قسم قالبی آن است. و اما در قسم نفسی و همچنین در ذکر خفی و سری و ذاتی، پیوسته اوقات چه در حال ذکر و چه در حال غیر ذکر باید شیخ نورانی رسول و ولی را در آن مقام منظور نمود.

۱۸۱- یعنی شیخ نورانی رسول و ولی را در مقام مذکور طوری تصور کند که آنها در حال تواضع، نسبت به مذکور که خداست هستند و در آن حالت نیز نسبت به ذاکر سالک، از خدا استشفاع می کنند.

۱۸۲- یعنی تصور استاد عام را در خارج جسم در جانب چپ طوری بنماید که

و این دو تصویر را^{۱۸۳} مجمل ذکر کرده‌اند.^{۱۸۴}

پس اگر مقصودشان این است که در حالات ذکر به این دو تصویر بر وجه لزوم یا اولویت پردازند که آن نیز پیوسته مقارن ذکر باشد، با جمعیت خاطر و حفظ آن از تفرقه، و سعی در توجه به واحد منافی است بلکه التّبّه ذاکر را از ذکر باز می‌دارد، و به این جهت استاد من از این طریق به غایت منع می‌نمود، و می‌فرمود: باید ذاکر در مبادی روز و شب و آغاز و انجام اشتغال به ذکر، این تصویر را کند و بس؛ بلی اگر قبل از قدم نهادن در درجات ذکر به بعضی از^{۱۸۵} درجات ذکر، در اسم و مسمّای ولیّ عمل نماید خوب است و موجب

←

روی به سمت صورت ذکر است، و نسبت به صورت ذکر در حال تواضع است به خلاف تصور استاد خاصّ که او نسبت به مذکور در حال تواضع است.

بنابراین تصور استاد خاصّ با استاد عامّ از دو جهت فرق دارند اول آنکه مقام استاد خاصّ در داخل است نه خارج، دوم از جهت حال تواضعی آنها.

۱۸۳- یعنی تصویر استاد خاص و استاد عام.

۱۸۴- بلکه مراد قوم آن است که در حال ذکر تصوّر استاد عامّ و استاد خاصّ را به کیفیت مذکوره بنماید. و این معنی گرچه مشکل است و در ابتدای امر با توجه به واحد و سعی در عدم تفرقه بسیار مشکل، لکن کم کم در اثر قدرت ذاکر منافات از بین می‌رود و بسیار آسان می‌گردد، و به خوبی هم ذاکر تصور استاد نموده و هم به ذکر اشتغال دارد؛ و این کیفیت اثرش در پیشرفت سالک بسیار بیشتر است از تصور استاد در مبادی روز و شب، و آغاز و انجام اشتغال به ذکر چنانچه مصنّف (ره) فرماید.

۱۸۵- مراد از بعضی از درجات ذکر آن است که ذاکر به نحو ذکر خیالی نفسی یا به نحو ذکر خفیّ قالبی یا خفیّ نفسی تصور استاد کند بدین معنی که قبل از آنکه در درجات ذکر وارد شود مدتی تصور استاد خاصّ یا عامّ را با توجه به اسم و مسمی بدون توجه به معنی و حقیقت، یا مرور آن به قلب با توجه به معنا یا بدون آن بنماید خوب است و موجب سریان محبت است.

سریان محبت است.

و در این احوال حالتی است که حقیقت رسول و خلیفه معلوم می‌شود^{۱۸۶} و به مثل آن امتحان استاد عام نیز می‌توان کرد، ولکن شرح آن نتوان کرد. چه غیر صاحب مرتبه عظیمه از ذکر را بسا باشد که از راه افکند و حق را به صورت باطل یا عکس آن درآورد.

دوم، ذکر کلامی: و اهل فن اطلاق ذکر بر آن نکنند و آن را (ورد) خوانند و به قالبی آن مطلقاً اعتنائی نیست، بلکه هر جا ورد مذکور کنند نفسی را خواهند.

۱۸۶- یعنی در اثر توجه به رسول و خلیفه و کثرت ممارست در این معنی حقیقت رسول و خلیفه برای ذاکر به نورانیت طلوع می‌کند، و این همان مطلبی است که مصنف سابقاً فرمود که استاد خاص در آخر خود را شناساند.

و اما اگر ذاکر به مقام طهارت رسیده باشد و ضمیرش از آلودگیها پاکیزه گشته باشد، و دارای مرتبه عظیم از ذکر باشد می‌تواند با توجه به حقیقت شخصی دریابد که آیا او استاد عام و قابل دستگیری است یا نه، زیرا با توجه به حقیقت، درجه و میزان آن شخص برای شخص متوجه معلوم می‌گردد.

و اما اگر ذاکر به مرتبه طهارت نرسیده و صاحب مرتبه ذکر عظیم نشده است چون با نظر آلوده خود توجه به شخصی کند در اثر ممارست صورت آن شخص در ذهن ذاکر نقش بندد و در اثر محبت و انتقاش صورت مذکوره او را شخص کامل تلقی می‌کند و می‌پندارد، در حالی که ممکن است شخص مذکور کامل نباشد، بلکه از ابالسه و قطع طریق راه خدا باشد.

یا مثلاً این ذاکر آلوده ذهن به یکی از اولیای حق خدا نظر و توجه کرده و او را در دل آلوده خود آلوده و باطل پندارد.

و از آنچه ذکر شد به دست می‌آید که از راه توجه به حقیقت و معنی برای غیر اشخاص کامل یا قریب به کمال ممکن نیست ادراک نورانیت اشخاص و امتحان استاد عام.

و اوراد در اوقات ذکر بسیار است و آنچه من به طریق خود ذکر می‌کنم طالب را کفایت می‌کند.

و بهترین اوقات او در وقت سحر است و بعد از فریضتین صبح و عشاء، و در همه اوقات ذکر، ورد کلمه نفی و اثبات مرگب و بسیط و اسم محیط و یا نور و یا قدوس هر یک هزار مرتبه بعد از فریضتین؛ و همچنین ورد «محمد رسول الله» و «یا علی» با حرف نداء، و بدون آن در شبها نیز شاید؛^{۱۸۷} و ورد هزار مرتبه توحید در شبها نفیس است و از مداومت بر این ورد غافل نگردد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ
 الْمَكْنُونِ، الْمَخْزُونِ، السَّلَامِ، الْمُنْزَلِ، الْمُقَدَّسِ، الطَّاهِرِ
 الْمُطَهَّرِ، یا دَهْرُ،^{۱۸۸} یا دِیْهَورُ، یا دِیْهَارُ، یا اَزْلُ، یا اَبْدُ، یا
 مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ، یا مَنْ لَمْ یَزَلْ، یا هُوَ، یا هُوَ، یا هُوَ، یا
 لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ، یا مَنْ لا هُوَ اِلاَّ هُوَ، یا مَنْ لا یَعْلَمُ ما هُوَ اِلاَّ هُوَ، یا
 مَنْ لا یَعْلَمُ اَیْنَ هُوَ اِلاَّ هُوَ، یا کائِنُ یا کَیْنانُ، یا رُوحُ، یا کائِنًا
 قَبْلَ كُلِّ کَوْنٍ، یا کائِنًا بَعْدَ كُلِّ کَوْنٍ، یا مُکَوِّنًا لِکُلِّ کَوْنٍ،
 اَهِیَا شَرَاهِبًا،^{۱۸۹} یا مُجَلِّیَ عَظَائِمِ الْأُمُورِ، سُبْحَانَكَ عَلَیَّ

۱۸۷- یعنی این دو ورد شایسته است ولی مصنف (ره) عدد آنها را معین نفرموده است. و ممکن است «محمد رسول الله» را به عدد کبیر که (۲۵۴) می‌شود، و «یا علی» را با حرف ندا و بدون آن که (۱۲۱) و (۱۱۰) می‌شود ادا نمود. و مراد از توحید سوره مبارکه توحید است.

۱۸۸- دِیْهَار و دِیْهَور مبالغه دهر است و مراد از دهر خدا است، کما ورد فی الروایة: لا تَسْبُوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللّٰهُ.

۱۸۹- حضرت استاد علامه طباطبائی مد ظله فرمودند که: مرحوم آیه الحق

حَلَمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ، سُبْحَانَكَ عَلَيَّ عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ، فَإِنْ
تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَهُوَ
رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ كَمَا
صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

سِّيم، مناجات است: و بهترین آنها علویّه و سجّادیّه است.

چهارم، فکر: و این از شرایط عظیمه است. و در آوان خُلُوّ از

ذکر - مَهْمَا ممکن - خود را از آن خالی نباید داشت.

و باید در مبادی حال در آثار قدرتِ إلهیّه، و رأفت، و رحمت
و عظمت او، و در خاتمه امر خود و اعمال خود و ما بَعْدَ الموت و امثال
آن، از آنچه در کتب اخلاق مذکور است، و در دقائق احکام رسول و
رأفت و رحمت او و خلفای او و سعی ایشان در اصلاح معاد و معاش
رعیت باشد.

و در اواسط و انجام کار پیوسته فکر او در ربط خویش
به خالق و ملاحظه مخلوقیت و عبدیت و ذلّت خود به خالق، و همچنین
در نسبت خود به رسول و خلفای او، و در ارتباط و نسبت هر مخلوق
به خالق واحد؛ و انتهای نسبت همه به یک منسوبّ الیه؛ تا موجب
حصول شفقت و مهربانی به همه اشیاء گردد. و بصیر دانا مجاری فکر
خود را در همه احوال می تواند تعیین کند و مقصود عدم خُلُوّ از آن است وَ
أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ الْفِكْرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ هَمَّجَانَكَةَ حَضْرَتِ

←

حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه فرمودند که: این عبارت باید این طور تلفظ
شود: أَهْيَأُ شَرَاهِيَأُ و علامه طباطبائی فرمودند که این دو کلمه عبری است و عربی آن یا
خَنَّانُ یا مَنَّانُ است.

أبی عبدالله علیه السلام فرموده اشاره به این است.^{۱۹۰}

پنجم، مداومت بر همه اذکار و اوراد: تا فعلیت آنها همه به ظهور رسد. و از اربعین کمتر بسیار کم اثر است، مگر آنچه که از اوراد به قدر معین وارد شده.^{۱۹۱}

و بسا باشد که در مرتبه‌ای اربعینات در کار باشد که آن را در اصطلاح «اقامه» گویند.

و تقلیل مستلذات و اطعمه دسمیه سیما لحوم و اغذیه لذیذه در جمیع احوال به غایت مؤکد است. این است طریق سلوک و آداب آن.

۱۹۰- در ج ۲ «اصول کافی» ص ۵۵ و در «بحارالانوار» ج ۱۵ جزء اخلاق ص ۱۹۴ از «کافی» با اسناد متصل خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ.

و نیز در ص ۵۴ از «کافی» و ص ۱۹۳ از «بحار» از «کافی» روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نَبِهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ وَجَافِ عَنِ اللَّيْلِ جُنْبِكَ وَأَتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ.

و در ص ۱۹۵ «بحار» از «جامع الاخبار» همین روایت را نیز آورده است ولی به جای «جَافِ عَنِ اللَّيْلِ» «جَافِ عَنِ النَّوْمِ» ذکر کرده است و نیز در ص ۵۵ «کافی» و در ص ۱۹۴ «بحار» از «کافی» از معمر بن خلاد حدیث کرده است که قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

۱۹۱- مانند إنا أنزلنا که در شبهای ماه رمضان هر شب هزار مرتبه وارد شده و مانند سوره دخان که در شبهای رمضان هر شب صد مرتبه وارد شده است، و امثال آن.

فصل سوّم

آثار سلوک

و اما آثار و فیوضات آن را سالک خود می بیند.
 و از جمله آثار، حصول انوار است در قلب. و ابتدا به شکل
 چراغی است، و بعد شعله و بعد کوکب و بعد قمر و بعد شمس و بعد
 فرو می گیرد و از لون و شکل عاری می گردد، و بسیار به صورت برقی
 می باشد؛ و گاه به صورت مشکوة و قندیل می شود؛ و این دو اکثر از
 فعل^{۱۹۲} و معرفت حاصل می شود، و سوابق از ذکر. و به مرتبه اول
 اشاره فرموده حضرت ابی جعفر علیه السلام چنانکه ثقة الاسلام در «کافی»
 روایت کرده است، که حضرت در بیان اقسام قلوب فرموده:

وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدُ، فَقُلْتُ: وَمَا الْأَزْهَرُ؟ قَال: فِيهِ كَهَيْئَةِ
 السَّرَاحِ إِلَى أَنْ قَالَ: وَامَّا الْقَلْبُ الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ.^{۱۹۳}

۱۹۲- غالباً مشکوة و قندیل با وجود سوابق ذکر بی مقدمه پیدا نمی شود بلکه در
 حال فعل چون نماز و ورد پیدا می شود.

۱۹۳- این روایت را در ج ۲ «اصول کافی» ص ۴۲۲ با اسناد متصل خود از
 سعد از حضرت ابی جعفر علیه السلام بدین کیفیت آورده است قال علیه السلام:

إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ، وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ وَقَلْبٌ

و بعضی از این مراتب را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره فرموده که:

قَدْ أَحْيَى قَلْبَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلَهُ، وَ لَطَفَ غَلِيظَهُ، وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبَرَقِ.^{۱۹۴}

←

أ زَهْرٌ أَجْرَدٌ، فَقُلْتُ: وَمَا الْأَزْهَرُ؟ قَالَ: فِيهِ كَهَيْئَةِ السَّرَاجِ. فَأَمَّا الْمَطْبُوعُ فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ. وَأَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ؛ إِنْ أُعْطَاهُ شَكَرَ، وَإِنْ ابْتَلَاهُ صَبَرَ. وَأَمَّا الْمُكْوَسُ فَقَلْبُ الْمُشْرِكِ، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. فَأَمَّا الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيمَانٌ وَ نِفَاقٌ فَهُمُ قَوْمٌ كَانُوا بِالطَّائِفِ، فَإِنْ أَدْرَكَ أَحَدَهُمْ أَجَلُهُ عَلَى نِفَاقِهِ هَلَكَ، وَإِنْ أَدْرَكَهُ عَلَى إِيمَانِهِ نَجَا.

و عین همین روایت را در «بحار الأنوار» ج ۱۵ جزء ۲ ص ۳۷ از «معانی الأخبار» روایت کرده است، ولی به جای لفظ «أزهر أجرد» لفظ «أزهر أنور» آورده است.

و نیز روایت دیگری در ص ۴۲۳ ج ۲ «اصول کافی» وارد شده که آنرا نیز در «بحار الأنوار» ج ۱۵ ص ۳۷ از «معانی الأخبار» روایت کرده است، از ابوحمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر علیه السلام قال:

أَلْقُلُوبٌ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مُنْكَوسٌ لَا يَعِي شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ، وَ هُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ، وَ قَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَالْخَيْرُ وَالشَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ، فَأَيُّهُمَا كَانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَيْهِ. وَ قَلْبٌ مَفْتُوحٌ فِيهِ مَصَابِيحٌ تَزْهَرُ، وَلَا يُطْفَأُ نورهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ.

و نیز در ص ۴۲۲ از ج ۲ «اصول کافی» از حضرت صادق علیه السلام آورده است: که

تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَخْطِيُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ خَطِيبًا مِصْعَعًا، وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظَلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُنْظَمِ. وَ يَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ، وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.

و در ص ۳۵ از ج ۱۵ جزء ۲ «بحار» از «اسرار الصلاة» آورده است که قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَجْرَدٌ وَ فِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ...

۱۹۴- خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که در «شرح نهج» مولی فتح الله

←

و یکی از بطون کریمه **أَللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** شرح این مراحل است، چه در این احوال شخص انسانی مشکاتی می‌گردد که در آن «زُجَاجَه» ایست که قلب باشد، و در آن «زُجَاجَه» مصباحی است که نور مذکور باشد و دل بعد از نشر آن مانند «کوکبِ دُرّی» می‌شود، افروخته شده است که نور شجره مبارکه کثیر النفع که نورانیت و روحانیت ذکر خداست که نه از شرق حاصل شده و نه از غرب، بلکه از راه باطن که نه شرقی است و نه غربی هویدا گشته و **لَوْ لَمْ تُمْسَسْهُ نَارٌ**^{۱۹۵} یعنی و اگر غافل از ذکر خدا نشود که به نصّ و **مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ تَقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ**^{۱۹۶} موجب مقارنت شیطان که مخلوق از نار است **نورٌ علی نورٍ** بر نور آن می‌افزاید تا همه آن نور گردد.^{۱۹۷}

←

صفحه ۳۵۶ و در «شرح نهج» محمد عبده ص ۳۴۹ آورده است:

قَدْ أُخِي عَقْلُهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلْبَلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ. وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبُرُقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَ تَدَاعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ، وَ تَبَيَّنَتْ رِجَالُهُ بِطَمَأْنِينَةٍ بَدَتْهُ فِى قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ.

۱۹۵- سوره نور آیه ۳۵.

۱۹۶- سوره ۴۳ زخرف، آیه ۳۶.

۱۹۷- مصنف (ره) آیه را چنین تفسیر فرموده که آن شجره مبارکه کثیر النفع از باطن دل که نه شرقی است و نه غربی دائماً مستفیض می‌گردد اگر به آن شجره آتش غفلت برخورد نکند و شیطان که مخلوق از نار است قرین او نگردد.

و این تفسیر در صورتی تمام است که کلمه «واو» نباشد، بلکه فقط **لَوْ لَمْ تُمْسَسْهُ نَارٌ** بوده باشد، و اما با وجود «واو» این معنی تمام نیست. بلکه مراد این است که دائماً آن زیت نور می‌دهد اگرچه به نار هم که مفیض نور است نرسد، بلکه خود به خود از طت دل تشعشع دارد.

وَ هَذِهِ الرَّجَاجَةُ (فِي بَيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ لَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا
اسْمُهُ).^{۱۹۸}

و در بیان مثل نوره می فرماید: يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.^{۱۹۹}
و از جمله آثار به صدا آمدن قلب است. و در مبادی آوازی
مانند آواز کبوتر و قمری از او ظاهر شود. و بعد از آن صدائی چون
انداختن مهره در طاس که در آن پیچد مسموع شود. و بعد از آن
همهمه در باطن شبیه به نشستن مگسی به تار ابریشم مُدرک شود.
بعد از آن زبان قلب خاموش و قلب ذکر را به روح خود
می سپارد.

۱۹۸- چون مصنف (ره) مشکوة را شخص انسانی و زجاجه را قلب انسان
فرض فرموده است، بنابراین چون شخص انسان نورانی القلب در مقام خلوت و ذکر است،
لذا مبتدای محذوفی را که «فی بیوت» خبر آن است، اگر «هذه الرجاجة» بگیریم مراد از
بیوت بدن انسان می شود؛ چون آن قلب نورانی - که همان عالم مثال است - در خانه
بدن است.

و اگر مبتدای محذوف را «هذه المشكوة» بگیریم؛ مراد از بیوت مقام خلوت و
ذکر است. یعنی این انسان نورانی القلب در بیت خلوت و ذکر است.

ولیکن اگر مبتدای محذوف را «هذه الرجاجة» بگیریم باز ممکن است مراد از
بیوت را مقام خلوت گرفت. یعنی آن دل نورانی که از باطن آن نور طلوع می کند، همان
مقام ذکر و خلوت دل است. و این معنی انطباق است از آنکه مراد از بیوت را در این
فرض نیز خانه بدن بگیریم، کما لا یخفی علی المؤمنین.

۱۹۹- یعنی در بیان تحقق و مصداق این نور می فرماید که: رجالی هستند که
در آن بیوت هر صبح و شب خدا را تسبیح می کنند.

فصل چهارم

طریق ذکر مؤلف (ره)

و این تحفه را به طریق ذکر خود اجمالاً ختم می‌کنم. بدانکه من بعد از اراده سلوک به عزم مجاهده اکبر و اعظم و اراده قدم نهادن در وادی ذکر، ابتدا همّتی برآوردم و توبه از آنچه می‌کردم و ترک عادات و رسوم نمودم. در اربعینات سر به جیب ذکر فرو بردم. و در اربعینی نیز اربعین قرار دادم.^{۲۰۰}

و در ذکر خیالی استادم مرا اسم «الحی» آموخت. و همانا آن را از کریمه:

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ،^{۲۰۱}

فرا گرفته. چه، خداوند آن را مقلّمه اخلاص و منهج حمد

۲۰۰- مراد از «اربعین در اربعین» چهل اربعین است یعنی یک اربعین ذکر خاصی را که به جا می‌آوردم آن را به طور اربعین تضاعف دادم و چهل بار تکرار نمودم. و یا اصل ذکر را که در اربعین به جا می‌آوردم در اربعین تضاعف دادم نه آن ذکر خاص در اربعین اول را، و اهل سلوک اربعین در اربعین را به هر دو طریق که ذکر شد به جای می‌آورند.

خداوند فرموده. ۲۰۲

و با وجود این نورانیت و روحانیت، آن با هر مزاجی سازگار و دور از همه آخطار و باعث حیات قلوب میّته است. و اکثر روایات وارد در اسم اعظم از این اسم مکرم خالی نیست، چنانچه در کتاب «مُهَجُّ الدَّعَوَات» مذکور است. ۲۰۳

پس به آن ماند که این اسم اعظم باشد.

۲۰۲- تعبیر به مقدمه نمودن «الحی» را برای اخلاص تمام نیست، بلکه تحقق و ثبوت حیات انحصاری را برای خدا سبب و لزوم اخلاص شمرده است. و چون حیات منحصر به خداست مظاهر جمال نیز در جمیع موجودات منحصر به اوست؛ و بنابراین تمام مراتب حمد و سپس اختصاص به ذات مقدّس او خواهد داشت. بنابراین انحصار حیات در خدا که به اسم «الحی» تعبیر شده منهج انحصار حمد نسبت به ذات مقدّس اوست.

۲۰۳- در «مهج الدعوات» از ص ۴۳۲ تا ص ۴۳۹ روایاتی را در تعیین اسم اعظم ذکر کرده است که از بسیاری از آنها استفاده می شود که اسم «حی» همان اسم اعظم باشد، مثل آنکه در ص ۴۳۲ می فرماید که: از امام رضا علیه السلام مروی است که «یا حیّ و یا قیّم» اسم اعظم است. و در ص ۴۳۴ فرموده است که بعضی از پیغمبر روایت کرده اند که اسم اعظم که دعا بدان مستجاب شود در سه سوره است: در سوره بقره «آیه الكرسی» اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و در سوره آل عمران اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و در سوره طه وَعَنْتَ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ. و در ص ۴۳۹ فرموده است که: از سکین بن عمّار مروی است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام اسم اعظم خدا را در سجده در زیر میزاب می خواندند و آن این بود:

یا نورُ یا قُدُّوسُ، یا نورُ یا قُدُّوسُ، یا نورُ یا قُدُّوسُ، یا حیُّ یا قیُّومُ، یا حیُّ یا قیُّومُ، یا حیُّ یا قیُّومُ، یا حیّ لا یموت، یا حیّ لا یموت، یا حیّ لا یموت، یا حیّ لا یموت.
 حین لا حیّ، یا حیّ حین لا حیّ، یا حیّ حین لا حیّ، یا حیّ لا یموت، یا حیّ لا یموت.
 (سه مرتبه) وَ أَسْأَلُكَ بِإِلَهِ إِلَهِ أُنْتِ (سه مرتبه) أَسْأَلُكَ يَا إِلَهَ إِلَهِ أُنْتِ
 (سه مرتبه) وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْعَزِيزِ الْمُبِينِ (سه مرتبه).

با وجود اینها مرکب از «حاء» و «یاء» است. که اول حرف موجب انس و موصلت، و ثانی حرف شکیبائی و صبر و فتح و نصرت است.

و وقوع اول در اسمی از اسماء حسنی دافع تأثیر ناریت شیطان است، چه آن حرف به جهت دفع حرارت است. و اشمال آن بر ثانی موجب اهتداء و کشف اسرار چنانچه در فن اعداد مبین است.^{۲۰۴}

و زیادتی آلف و لام به جهت تأثر دل است در اختصار به خصلت انبیاء و اوصاف به صفت اصفیاء و تائی در ثبوت در کار؛ و آن حرف ذات قلم است که نقاش اسرار است.^{۲۰۵}

پس به طرق متعدده در اربعینات متعدده آن را بسر بردم. پس به سایر اذکار پرداختم، و در هر اربعینی غسل توبه کردم، و ترک حظی و لذتی از حظوظ نفس کردم، و آن را وداع آخرین نمود.

و هر روز سیدی از سادات خود در نظر گرفتیم، و او را به زیارتی که خود انتخاب کردم زیارت نمودم، و مبدأ آن را از شنبه گرفتیم چون حدیثی در این باب دیدم.^{۲۰۶}

۲۰۴- علم «اعداد» علمی است مستقل و مقداری از آن در علم «جفر» بیان شده است، و آن غیر علم «حروف» است.

۲۰۵- یعنی خصوص حرف «لام» ذات قلم است؛ چون لفظ قلم از سه حرف «قاف» و «لام» و «میم» ترکیب شده و یکی از حروفات ذاتیه او «لام» است. و چون قلم نقاش اسرار است و هر مطلبی را با قلم نقش می‌کنند بنابراین حرف «ل» که از ذاتیات قلم است موجب نقش اسرار در دل و کشف حقائق برای ذاکر خواهد بود.

۲۰۶- این حدیث را سید ابن طاووس رضوان الله علیه در «جمال الأسبوع» ص

و دو رکعت نماز هدیّه روح مقدّس او نمودم و بدان توسّل
جستم.

و هر جمعه دست به دامان ولیّ عصر زده و به او متوسّل شدم، و
زیارت و ادعیه‌ای که در آن روز به جهت توسّل به او رسیده خواندم.
و هر جمعه هزار دفعه صلوات، چنانکه ماثور است فرستادم.
و اوراد من در این ایام بر دو گونه بود:

اول آنکه وظیفه هر روزه بود و آن بدین طریق بود: **الْحَقِّ** در
اسحار، صد مرتبه بعد از دو رکعت نماز، با برداشتن دستها به آسمان؛
يا حَيُّ يا قَيُّوْمُ يا مَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَعِيْثُ ما بَيْنَ سُنَّتِ و
فرض چهل نوبت^{۲۰۷} **يا اَحَدُ يا صَمَدُ** بعد از فرائض خمس به عدد مجمل
۱۶۹ یا مفصّل ۶۱۹، «یا علی» به قصد ولیّ در اسحار و بعد از فریضه

←

۲۵ از ابن بابویه نقل کرده است، و او از صقر بن اُبی دُکف از حضرت امام علی النقی
علیه السلام.

این حدیث مفصّل است، و اجمال آن اینک: «صقر» گوید از آن حضرت سؤال
کردم که حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده: **لا تُعَادُوا الايامَ فَتُعَادِکُمْ و من**
معنای آن را نفهمیده‌ام. حضرت فرمود: مراد از ایام ما هستیم، مادامی که آسمانها و زمین
بر یاست. شنبه اسم رسول خداست. و یکشنبه اسم امیرالمؤمنین، و دوشنبه اسم حسن و
حسین، و سه شنبه اسم علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد، و چهارشنبه
اسم موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و منم، و پنجشنبه اسم فرزندانم
حسن، و جمعه اسم فرزندانم است که اهل حقّ به سوی او گرد آیند. و سپس
حضرت به من فرمود: بیرون رو که من بر تو ایمن نیستم.

و بعد از این حدیث، مرحوم سیّد حدیثی از «قطب راوندی» نقل کرده و در آن
یکایک از ادعیه‌ای که برای امامان در روزهای هفته باید خواند را روایت کرده است به
«جمال الأسبوع» مراجعه شود.

۲۰۷- مراد ما بین نمازها نافله و فرائض آنهاست.

صبح^{۲۰۸} به عدد مجمل ۱۲۱ نوبت، «یا قریب» هر روز به عدد مجمل ۳۲۳، آیه «مُلک» بعد از فریضه صبح ۲۲ نوبت،^{۲۰۹} «اللّه» در اسحار به عدد کبیر با امکان، «یا نور یا قدّوس» در اسحار بعد مجمل ۴۴۸.

دوم آنچه در این مدت تمام شد ابتداء از مبدأ ذکر رَبِّ إِيَّيْ مَسْنَى الضُّرِّ وَأَنْتَ لِرَحْمِ الرَّاحِمِينَ^{۲۱۰} اربعینی به عدد مجمل ۲۵۰۰ یا لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِيَّيْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ^{۲۱۱} اربعینی به عدد مجمل ۲۳۸۶، «یا هادی» اربعینی هر روز ۵۰۰۰ مرتبه، و در آخر روز ۱۰۰ مرتبه، یا هَادِي الْمُضِلِّينَ؛ یا فَتَّاحَ هَيْجَدَه روز هر روز ۸۷۹۹؛ «یا بصیر» اربعینی هر شب ۸۸۲۵ مرتبه؛ یا عَلِيٌّ اربعینی هر روز بعد از هر فریضه ۳۳۰ مرتبه، و غسل هر روز با امکان، آیه الكرسي بعد از هر فریضه، نفی و اثبات مَرَكَب و بسیط و الله و هو و سورة توحيد و

۲۰۸- مراد آن است که «علی» گوید ولی مقصودش از علی والی ولایت کبری

باشد.

۲۰۹- مراد از آیه مُلْک دو آیه از سورة آل عمران است. (آیه ۲۶ و ۲۷)

قُلْ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهْرِ وَتُخْرِجُ النَّهْرَ مِنَ اللَّيْلِ وَتُخَوِّضُ الْوَاقِعَ فِي الْغَمْرِ وَتُخْرِجُ الْغَمْرَ مِنَ الْوَقْعِ بِحَسَابٍ.

۲۱۰- این ذکر از آیه قرآن متَّخَذ است و آن دعای حضرت ایوب است که عرض کرد: أَيُّ مَسْنَى الضُّرِّ وَأَنْتَ لِرَحْمِ الرَّاحِمِينَ (سورة ۲۱: انبیاء آیه ۸۳) و در آیه لفظ «رَبِّ» که منادی است نیامده است.

۲۱۱- این ذکر متَّخَذ از دعای یونس است که در قرآن مجید (سورة ۲۱: انبیاء آیه ۸۷) وارد شده است و آن چنین است: لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِيَّيْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و در آیه با حرف ندا نیامده است.

اعلی هر یک هزار؛ و دو اربعین در اسحار^{۲۱۲} یا سُبُوحُ یا قُدُوسُ شش اربعین هر روز ۲۶۷۰ مرتبه؛ (شرایط: غسل هر روز با امکان و صَمْت و جوع) یا حَتَّانُ یا مَتَّانُ صد و هشت روز هر روز ۱۲۰۰ مرتبه؛ شرط، ترک حیوانی بلکه در چهل روز قبل از آن هم؛ یا دَیَّانُ هفتاد روز هر روز ۵۰۰۰ مرتبه؛ یا کَبِیرُ سه اربعین هر شبانه روزی ۱۴۶۶؛ و در اربعین آخر ترک حیوانی و هر روز هر قدر که ممکن باشد،^{۲۱۳} و اگر ۷۰۰۰۰ ممکن شود بهتر؛ یا نورُ چهل و نه روز (بعد از خواندن هفت مرتبه سوره نور) به عدد کبیر^{۲۱۴} و در شبها نیز بی سوره به این عدد ابتدا از شنبه؛ یا حَیُّ یا قِیُّومُ صد و هشتاد روز از سحر تا طلوع، یا از طلوع تا استوا هر روز ۳۷۱۶ مرتبه؛ یا مُهِیْمِنُ یک اربعین یا دو اربعین هر روز ۱۰۴۰ نوبت با غسل و قبل از تکلم؛ الله اربعینی هر روز

۲۱۲- مراد آن است که هر یک از اذکار مذکوره را هزار مرتبه و به مدت دو اربعین در اسحار به جای آوردم. یعنی مثلاً ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را هزار مرتبه در دو اربعین به جای آوردم، و سپس ذکر لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ را بدین صورت، و سپس ذکر «الله» و سپس ذکر «هو» و سپس سوره «توحید» و سپس سوره «اعلی» را هزار مرتبه و هر یک را جداگانه در دو اربعین به جا آوردم. و در تمام این اربعین‌ها بعد از فریضه آیه الکرسی را خواندم. بنابراین کلمه وُلو عَطْفُ در قول مَصْنَف (ره): و دو اربعین عطف بر کلمه هزار خواهد بود. یعنی هر یک را هزار مرتبه و هر یک را در دو اربعین خواندم، زیرا جمع همه آنها با یکدیگر در اسحار غیر ممکن است، بلکه خواندن هزار مرتبه سوره اعلی تنها در اسحار غیر ممکن است.

۲۱۳- مراد آن است که در اربعین آخر علاوه بر آنکه در هر شبانه‌روزی ۱۴۶۶ مرتبه ذکر را گفتم هر قدر علاوه که ممکن باشد این ذکر را گفتم و اگر ۷۰۰۰۰ مرتبه باشد بهتر است.

۲۱۴- یعنی ۲۵۶ مرتبه.

به قدر امکان^{۲۱۵} با وسعت، (به شرط صوم و ترک نومِ الأبی اختیار) و باید همزه اظهار و به (هـاء) اسکان شود^{۲۱۶} و بعد به این ذکر مداومت نماید.

و من چنین تمام کردم. ولكن جمع بعضی اوراد با یکدیگر در ایام اربعین با امکان جائز و تضعیف مدّت در یکی از آنها مجوّز. و درهمه این اورادار بعینّه خلوت و تطهیر و اجتناب از بقولات کرهیه الروائح و افتتاح و اختتام به این صلوات لازم است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَالْمُرْتَضَى عَلِيٍّ وَالْبُتُولِ
فَاطِمَةَ وَالسَّبْطَيْنِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَصَلِّ عَلَى زَيْنِ الْعِبَادِ
عَلِيٍّ وَالْبَاقِرِ مُحَمَّدٍ وَالصَّادِقِ جَعْفَرٍ وَالْكَاظِمِ مُوسَى
وَالرِّضَا عَلِيٍّ وَالتَّقِيِّ مُحَمَّدٍ وَالتَّقِيِّ عَلِيٍّ وَالزَّكِيِّ

۲۱۵- مراد آنست که ذکر «الله» از نقطه نظر عدد به قدر امکان در سعه وقت به جای آورده شود، نه در حال ضیق و عدم مجال.
۲۱۶- چون بعضی از فرق، «الله» را در تلفظ به هُو متصل نموده و به طریق جزر و مدّ به جای می آورند و هنگامی که سر خود را به گفتن الله بالا می برند بدون وقفه «های» الله را «های» هُو قرار داده و با گفتن آن سر خود را پائین می آورند و بنابراین هر دو کلمه با یک «هو» فقط تلفظ می شود و اللهو گفته می شود، و این غلط واضحی است. لذا مصنف (ره) مخصوصاً تصریح فرموده که در تکلم به لفظ جلاله باید هاء را اسکان نمود.

ولی این اسکان از این جهت هنگامی لازم است که لفظ جلاله را با کلمه مبارکه هُو با هم گویند. و اما چون الله را تنها گویند این غلط پیدا نمی شود. بلکه اگر «هـاء» را مرفوع بخوانیم چون همزه الله وصل است و در درج کلام ساقط می شود لذا در حال وصل و تکرار الله گوئی ماهیت خود را تغییر داده و لفظ دیگری شنیده می شود، به خلاف آنکه اگر هـاء را اسکان کنیم مجبوریم همزه را به صورت قطع بیاوریم. و در این صورت لفظ جلاله بدون تغییر کیفیت استماع می شود.

الْعَسْكَرِيُّ الْحَسَنُ وَصَلَّ عَلَى الْمَهْدِيِّ الْهَادِي صَاحِبِ
 الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ وَخَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ وَقَاطِعِ الْبُرْهَانِ وَ سَيِّدِ
 الْإِنْسِ وَالْجَانِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ
 أَجْمَعِينَ.

بدانکه اصل عمل مراتب، اذکار است، و اوراد از اعوان
 و متممات است. پس ترک بعضی از آنها محذور نه.

و در این ایام در حالت فراغ به مناجات علویّه و سجادیّه
 اشتغال داشتیم، و به اسامی متبرکّه آل اطهار و صحابه کبار رسول
 مختار و ارکان اربعه ملائکه کرام و انبیاء عظام و مشایخ شریعت و
 استادان طریقت تبرک جستیم، و اکثر ایام برایشان به تفصیل رحمت
 فرستادم و سلام کردم، و از بواطن ایشان همّت طلبیدم.

ناسخ گوید^{۲۱۷}: من نوبتی اربعینیات را به طریق مذکور
 به قدر امکان بسر رسانیدم، و نوبتی در آن شروع کردم، و وُرادِ
 اربعینیه را کلمات ادریس علیه السلام قرار دادم^{۲۱۸} به ترتیب و شرائط و

۲۱۷- ناسخ خود را معرفی نموده است و در بعضی از نسخ در حاشیه آن نوشته
 بود: هو والد السید المصطفی الخوانساری به هر حال این مطالبی را که ناسخ می گوید جزء
 رساله نیست، و ابدأ به آن ربطی ندارد، و چون فائده نیز ندارد بهتر آن بود که حذف گردد.
 ۲۱۸- مراد از کلمات ادریس علیه السلام چهل اسم از أسماء الله است که
 حضرت ادریس خدا را به آن أسماء خوانده است و دنبال هر اسم جمله ای را بر آن متفرع
 ساخته مانند:

يَا دِيَانَ الْعِبَادِ فَكُلُّ يَقُومُ خَاضِعًا لِرَهْبَتِهِ، وَيَا خَالِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ
 الْأَرْضِينَ فَكُلُّ إِلَيْهِ مَعَادُهُ.

باری این اسماء و کلمات به صورت دعائی است که مستحب است در سحرهای
 رمضان خوانده شود.

آداب و مقدار و اوقات، چنانچه در رساله سید ابن طاووس (ره) که در این خصوص^{۲۱۹} نوشته مذکور است.

و در مبادی اربعینات اول به ذکر وَ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ^{۱۰۸۰} نوبت در یک مجلس اشتغال نمودم و چند دفعه آن را به جا آوردم.

و در مدت سه اربعین ۴۰۰۰۰ مرتبه سوره مبارکه «والعادیات» را خواندم.

و در این سه اربعین عقب هر فریضه ده نوبت سوره «فاتحه» را خواندم. و فائده کلیه این سه ذکر دفع عوائق دنیویّه است.

و گاه گاه به روحانیت عطارد متوسل و از آن استمداد همّت



و شیخ طوسی در «مصباح المتعجد» و نیز سید ابن طاووس در «اقبال» در ص ۸۰ و ص ۸۱ آن را ذکر کرده‌اند.

و در بحار ج ۲۰ ص ۲۵۱ آورده است و اولش این است:

سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ أَرْتُهُ. يَا إِلَهَ الْأَلْبَتَةِ الرَّقِيعُ جَلَّالُهُ،
يَا أَللهُ الْمَحْمُودُ فِي كُلِّ فَعَالِهِ.

و مرحوم سید فرموده است که در اسناد این دعا دیدم که ذکر شده است که این همان کلماتی است که ادریس خدا را به آن کلمات خواند، و خداوند او را به آسمان بالا برد، و این دعا از افضل ادعیه است. انتهى.

أقول: و برای این دعا اصحاب دعوت خواص و عجائب و غرائبی قائلند و به خواندن آن سعی بلیغ و اهتمامی شدید دارند. و برای جمیع حوائج دنیویّه و اخرویّه مؤثر می‌دانند، و برای دفع امراض و شرّ ستمکار، و حسن عاقبت دارین، و آمرزش گناهان، و نورانیت قلب، و بسیاری از امور دیگر بر آن مواظبت می‌نمایند.

۲۱۹- یعنی سید ابن طاووس رساله‌ای عربی در این باب نوشته و آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند. و در ترجمه آن کیفیت اربعینات طبق چهل اسم از اسمای خداوند با شرایط و ترتیب و سائر آداب و خصوصیات مذکور است.

می‌کردم. ۲۲۰

چه اهل اسرار را از روحانیت آن مدد می‌رسد. چنانچه بعد از غروب آفتاب یا پیش از طلوع در هنگامی که توان عطارد را دید به آن نظر کند و پس از سلام به آن گامی پس نهد و بگوید:

عَطَارِدُ أَيُّمُ اللّهِ طَالَ تَرْقُبِي صَبَاحاً مَسَاءً كَيْ لَأَكْ فَاعْتَمَا
پس گامی دیگر پس نهد و بگوید:

وَهَا أَنَا فَا مَتَحْنِي قُوَى اَدْرِكُ المُنَى بِهَا وَالعُلُومَ اَلْغَامِضَاتِ تَكْرُمَا
پس گامی پس نهد و بگوید:

وَهَا أَنَا جُدِلِي اَلْخَيْرِ وَالسَّعْدِ كُلَّهُ بِأَمْرِ مَلِكِ حَالِقِ اَلْأَرْضِ وَالسَّمَا

۲۲۰- توجه به هر موجودی از موجودات اگر به عنوان استقلال باشد ممنوع است و اگر به عنوان مظهریت و مرآتیت برای خدا و به عنوان اسمی از اسماء خدا باشد عقلاً اشکالی ندارد، خواه توجه به عطارد باشد یا سائر کواکب یا نفوس قدسیه و انبیاء و ائمه طاهرین.

إِذَا تَجَلَّى حَبِيبِي فِي حَبِيبِي فَبِعَيْنِهِ أَنْظُرْ إِلَيْهِ لَا بِعَيْنِي
و در این صورت حتی استمداد از یک پر کاه مستقلاً غلط و ممنوع است، و لکن استمداد از خدا از دریچه این اسم و صفت همیشه ممدوح است.

و در شرع مقدس استمداد از ارواح اولیاء خدا و انبیاء و ائمه و علماء بالله و مؤمنین به عنوان آلیت و مظهریت خدا ترغیب شده، ولیکن استمداد از ارواح کواکب و اجانبین و سایر جمادات چون سنگ و چوب ولو به عنوان مظهریت خدا نه تنها ترغیب نشده، بلکه می‌توان گفت که با روح دین سازش ندارد و شاید سرش این باشد که ولأی شرع مقدس خواسته است افراد بشر در سیر تکاملی خود با موجودات زنده و روحانی سروکار داشته باشند، نه موجوداتی که به حسب ظاهر فاقد حیات و روحند، یا ارواح آنها مانند آنچه که ضعیف و پست‌اند، و ثانیاً توجه به ستاره و سنگ ممکن است کم کم آنها را به وثیبت بکشاند؛ لذا از اصل این طریق را مسدود فرموده است.

تکرار این عمل در مبادی مطلوب است. ۲۲۱

۲۲۱- مرحوم حاج مولی احمد نراقی (ره) در «خزائن» ص ۱۱۴ فرماید:

فائده: مشهور است که هر که عطار را ببیند و این اشعار را که منسوب است به امیرالمؤمنین علیه السلام بخواند نیکی و توانگری بسیار به روزگار او عاید گردد:

عَطَّارُ أَيُّمِ اللّهِ طَالَ تَرْقِي
صَبَاحاً مَسَاءً كَيْ لَأَكْ فَأَعْتَمَّا
فَهَا أَنَا فَاْمُنَّخِي قُوَى أَبْلُغُ الْمُنَى
وَدَرَكَ الْعُلُومِ الْعَامِضَاتِ تَكْرُمَا
وَإِنْ تُكْفِنِي الْمُحْذَرَّ وَالشَّرَّ كُلَّهُ
بِأَمْرِ مَلِيكِ خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَآ

در تعلیقه آن دانشمند محترم حسن زاده آملی گوید: در دیوان منسوب

به امیرالمؤمنین علیه السلام این ابیات مسطور نیست. و مبنی در شرح دیوان ضمن بیان اشعار:

خَوَّنَنِي مُنَجِّمٌ أَحْوَجَبَلٌ
تُرَاجِعُ الْمُرِيخَ فِي بَيْتِ الْحَمَلِ

گوید که: از این قطعه روشن می‌شود که نسبت این ابیات عطارد ایسم الله طال

ترقی الخ به حضرت امیر علیه السلام مطابق واقع نیست. و ملاً مظفر در تنبیهات گوید: بعضی این اشعار را به مولی علیه السلام نسبت داده‌اند. و این دو بیت را اختلاف نسخ بسیار است. انتهى.

و از بیاناتی که ما در حاشیه قبل نمودیم روشن می‌شود که مسلماً این اشعار از

امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و توجه به کواکب و توسل به آنها خلاف ضرورت اسلام است.

لله الحمد و له الشکر که حضرت ایزد منان توفیق عنایت فرمود تا بر این رساله

نفیسه شرح مختصری که مبین مشکلات و معین مصادر احادیث و اخبار و اشعار بود نوشته گردد.

وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

خداوندا با نیاز به درگاه عظمت و جلالت از تو تقاضا داریم: به حق پیشتانان صحنه

عشق و دلسوختگان وادی محبت و شوریدگان عالم تحیر و ربوده شدگان مقام جذبه به حریم قدمست که این خدمت ناقابل را از این حقیر فقیر به عالم اخلاق و ولایت و عرفان ذات سُبُوْح و قدّوست قبول فرمائی، و مورد نظر لطف و رحمت محور عالم قضاء و تقدیر و قطب دائرة نزول و صعود: حضرت حجّة ابن الحسن العسکری ارواحنا له الفداء قرار دهی،

و امکانه شریفه و مساجد کریمه و مشاهد عالیه را در استعداد فیوضات مدخلیتی تمام است و اکثراً أهل حال را در یکی از اماکن مکرّمه باب فیض گشوده شده.

و سید بزرگوار گوید: مرا در «سُرَّ مَنْ رَأَى» از فیض آن محلّ حالتی حاصل شد که وراى مرتبه شرح است و اکثر مقرّ او در ایوانی بود که محاذی در سرداب مقدّس بود. و سید خود بعد از آن در آنجا معبدی عظیم بنا نهاد و الحال به مسجد ابن طاووس مشهور است و حال از بنای آن بزرگوار اثری نیست.

تمام شد رساله شریفه منسوبه به بحر العلوم در دست عبد محمد حسین طباطبائی شب یکشنبه دهم شوال سنه هزار و سیصد و پنجاه و چهار هجری.

تمام شد استنساخ این نسخه از روی نسخه استاد وحید سیدنا الأعمظم الحاج السید محمد حسین طباطبائی آدام الله ظلّه الوارف به ید این حقیر فقیر محمد الحسین الحسینی الطهرانی در روز اربعین بیستم شهر صفر الخیر سنه یک هزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریه قمریه و الحمد لله رب العالمین.

←

وَ أَنْ تُدْخِلَنَا فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُخْرِجَنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ خَيْرًا مَا سَأَلْنَاكَ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ وَ نَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ.

تمّ بالخیر و السعادة، در عید فطر سنه یک هزار و سیصد و هشتاد و پنج هجریه قمریه بید الراجی عفو ربّه الغنی سید محمد حسین حسینی طهرانی عفی الله عن جرائمه. و آخر دعوانا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.